

Adab. Kabul
Vol.23, No.1-2, Hamal-Sumbulah 1354
(March-August 1975)

شماره اول



Ketabton.com

ادب

سال بیست و سوم

نویسندگان و مضامین این شماره

نویسنده - مترجم	مضمون	صفحه
مدیر مسئول	بیست و نهمین سال ادب	۱
پوهاند الهام	فلسفه تمدن از نظر البرت وایت هید	۳
بناغلی محمد حسین یمین	موسیقی و انعکاس آن در ادبیات دری	۱۳
پوهندون حمید الله امین	سیاست شیر شاه . . .	۲۸
بناغلی غلام علی آیین	ظواهر و واقعاتها	۳۴
پوهنوال محمد حسن ضمیر	ارزیابی منابع تاریخ افغانان...	۴۰
پوهنوال محمد عظیم زائر	کلتور خاصه بار ز انسان	۵۲
	سیری در تدوین حماسه های	۶۵
بناغلی شمس الدین ظریف صدیقی	ملی کشور ما	
پوهنمل عبدالرسول رهین	فهرست موضوعی و نویسندگان مجله ادب	۷۴
بناغلی علی اصغر بشیر	مظهر وحدت	۸۸
پوهنمل شاه علی اکبر	منار جام	۸۹
پوهاند میرامان الدین	ساختمان ذهن، شعور...	۱۰۳
پوهنمل عبدا لقیوم قویم	✓ قدرت خلفای عباسی در...	۱۱۶
پوهنوال محمد امین	افهام و تفهیم مفاهیم	۱۲۲
دکتور سید مخدوم رهین	داستانهای ساسی در ادبیات دری	۱۲۸
بناغلی اسد الله شعور	چهارستان	۱۳۰
پوهاند محمد رحیم الهام	مادر	۱۳۸
ر ر ر	نقش رواق بامیان	۱۵۲
اداره	گزارش های سه ماهه	۱۵۴
دکتور رهین	تیرآرش	۱۵۶
	و چیز ه ها	
بناغلی ظریف صدیقی	نسیم زندگی	۱۳
دکتور زهرا خاناری	سجزی	۱۰۳
مولینای بلخی	ثمر ذوق	۱۱۵
خا قانی	نقش زلف	۱۲۱

فروشگاه کتاب فرهاد انوری
Farhad Anwari Book Store
 مکروریان سوم کابل
 پست بکس ۵۳۱۸

LIBRARY OF CONGRESS
 ISLAMABAD OFFICE
 18 APR 2005
 6 CONTINUATION 6

ترجمه و تلمیخ پوها ند رحیم الهام
فلسفه تمدن از نظر آلبرت وایت هید

- قسمت دوم -

آثار هنری، علی الاکثر، بیانگر زیبایی هستند. ولی وظیفه آنها تنها همین نیست ممکن است راستی نیز در آینه هنر تجلی کند. وایت هید گوید اگر اثر هنری فاقد عنصر راستی باشد بایجاد واکنش نیرومند در مخاطب قادر نیست.

شاید اثر هنری نتیجه اساسی تحریک انسان به بیان چنان اسوری باشد که قبلاً تجربه شده باشند، ولی نباید چنان فهمید که گویا هنر پدیده ماضی گرا یا نه نیست. اثر هنری تظاهر شور انگیز نیروهای ابتکاری هنرمند است. نوبی و تازه گی دارد. نه تنها معانی نوونوی عواطف را بیان میکند، بلکه آنها را پیدا هم میسازد.

وایت هید با آنکه بر جنبه انگیزنده گی هنر تکیه میکند، این واقعیت را نیز ناگفته نمیگذارد که هنر رفع خسته گی و ایجاد آرامش میکند. انسان محتاج لحظات آرامی نیز هست که سنگینی بار حوادث عادی را فراموش کند. پارچه بی از شعر، نقاشی یا موسیقی که از تعالی «بیزمان» باشد فرصتی میدهد که آدمیزاده فارغ از آشفتگیهای معمول در جهانی که از گرانبها ترین دقایق زندگی لذت ببرد محو گردد. انگیزه بیکه به ایجاد لذت از احساس روشن قادر باشد از جریان حادثات سنگندل منتزع و بجهت منبع لایزال لذت نگهداری میشود. بدینصورت فراغتی دست میدهد تا انسان از ارزشهای نیرومندی لذت برد که در تجربه های معمولی به سان برق دمی مید رخشد و سپس خاموش میگردد. وایت هید بر سبیل مثال اشاره میکند که اگر اود یسیوس قادر میبود در «جهان دیگر» داستان اودیسی را از زبان هومر بشنود، میتواند است باز زنده شود و از لمحات بی بهایی که در زنده گی معمول به شتاب میآیند و پیش از آنکه لذت طعم شان کسی اسیر کند به سرعت میگریزند، لذت برد.

هنر را نباید بی انتظامی ناشی از هیجان دانست. تا وقتی که هنر بیا نگر راستی و زیبایی باشد
 بوضاحت منتظم است. شکی نیست که ابتکار والتذاذ هر دو عامل شدیدی عاطفی دارند،
 ولی اگر این عواطف نامنتظم باشند، تلاش برای وصول به تعالی بی نتیجه میماند. کس نمیتواند
 هنر رقص را با چرخ زدنهای نامنتظم خلق کند، یا نقشی را بدون در نظر داشت طری «معین»
 مفهوم سازد. علاوه بر آن، چنانکه افلاطون گفته است، آنکه برانستی در حضور زیبایی بسربرد
 کردار نامنتظم از سر نه میزند.
 هر چند جهان هنر پر از آرمانها نیست که با تلاش آدمی نامیسراند، وایت هید به خاطر میدهد
 که اثر هنری، با وصف نا کمالی، عرض تعظیمی در قبال بزرگی و عظمت بنی آدم است. انسانی
 پارچه بپرا از کاینات برداشته و آنرا بحیث وسیله آفریدن چیزی گرانبها بکار برده است. بکمال
 نرسیده است، مگر برای رسیدن بکمال سعی کرده است: هنرمند چنان نموده است که آرمانها
 تا حد یکه در ید قدرت بشر است، بیان میتوانند شد. گو یا چیز یکه ارزش ابدی دارد، در لحظه
 گذران هستی انسانی احتوا یافته است. و با این وسیله زندگی انسانها به فرو جلال رسیده است
 این آگاهی باید ایجاد حس تجلیل کند. آدمی زادگان که در جهان عظیمی بسر میبرند و باز بیاییهای
 بیکران طبیعی محاطند، باید با ضرور از قدرت خلاقه اثر انگیز هم نوع خود با خبر شوند.
 زیبایی غروب از شکوهی که دارد مدهوش کننده است. صورت یاصدای اثر هنری انسانی انسانا فرا
 در راه تعالی به سوی تمدن پیش میراند. اثر هنری ثابت میکند که «آدمهای محض» میتوانند
 بر چیزی غیر از ضروریات تنازع برای بقا و اقناع حوایج جسمانی نیز توجه کنند. انجام
 کاری چنین بزرگ، مگر محدود، الهام بخش و مایه اسیدوار است.
 به صورت مشخصتر، هنر باید در ایجاد تمدن پاتا کید درضا بطه «هماهنگی افراد»
 اجرای وظیفه کند. وایت هید در اینمو ر دنیا یشگاه را مثال میاورد.

* جلالدین بلخی هماهنگی افراد را به «اجتماع» تعبیر میکند و این وضع را زاده تائیر
 سماع الحان موسیقی نیز میداند:

که در او باشد خیال اجتماع
 بلکه صورت گردد از بانگ نفیر

پس غذای عاشقان آمد سماع
 قوتی گیرد خیالات ضمیر

(مترجم)

نبد ها و میثاره ها با جزئیات و تفصیل آشکار، خودنمایی میکنند و تعالی این حقایق مفصل، زیبایی برین نیا یشگاه را پدیدار میسازد، و آن عظمت و اسرار دین است. اینها پیام انگیزنده هماهنگ عناصر انفرادی گونه گون را که ساختمان و تزئینات چنان نیا یشگاهی را بر آورده اند انتقال میدهد. هرگاه انسان اهمیت زیبایی انفرادی را در روابط اجتماعی هماهنگ درک و تحسین کند به زروه تعالی تمدن پر میکشاید.

اثر هنری تمام کیفیات و مشخصات تمدن را حاویست: زیبایی، راستی، روحیه خطر پذیری و احساس آرامش بخش آشتی راه همه اینها به سوی کسانی میآیند که در ما و رای ظوا هر، زیبا می زنده گی را مشا هده و درک میکنند.

نیکویی:

وایت هیدنیکویی را به حیث جزء اساسی تمدن فهرست نکرده است. شرح آن این است که زیبایی بمفهوم عام، حاوی زیبایی به معنای خاص و معمول و نیکویی هردو است. وی بدون تردید در تحلیل جنبه های (گوناگون) مدنی زیبایی، تعالی اخلاقی را از نظر دور نداشته است و معتقد است که حس انتقاد یکی از مشخصات انسان متمدن است. تحسین لزوم و جیبه اخلاقی از ملکه و انتقاد نشات میکند. تمام کسانی که از تمدن گذشته بهره میگیرند به انتقال خواست اخلاقی و افزون به بهره ها می که گرفته اند مواجه میباشند. و ایت هیدر بحث آرمانهای نهایی از نیکویی و راستی و زیبایی هر سه سخن میگوید.

پایه ارزشها:

بخطا باید داشت که وایت هید معانی آرمانهای راستی، زیبایی و نیکویی را تغییر ناپذیر میداند. زیرا این آرمانها اجزای ابدی کاینات هستند. بنا بر این نباید آنها را صرف شرح خواسته های انسانی و نتیجه افکار اکثریت یک گروه اجتماعی دانست. این آرمانها به سان هر یک از واقعیهای نهایی فیزیکی، لازمی و اجتناب ناپذیرند.

علم:

شاید تعجب آور بنماید که وایت هید علم (قوانین علمی، بالخاصه علم طبیعی - نظری و فنی) را به حیث جزء متشکله تمدن نیاورده است. از برای حذف علم دلیل دارد، و گوید که تمدن در چین باستان انکشاف کرد، مگر علم در آنجا انکشاف نیافته بود. در هند و پارسی نیز چنین بود. یونانیان از باریکیها و جزئیات دانش علمی و صحیح بی بهره بودند. و میان ازین بابت دستاویزی برای افتخار ندارند. حتی در جهان غرب، که در خود دستایی مبالغه میکند، ستاره علم پس از قرن هفدهم در خشان شد. دانش علمی رشته مهمی از علوم و شرط لازمی «ماشینی شدن» است. ماشینی

شدن اساس تمدن را تشکیل میدهد. با وصف آن ساینس صرف یکی از جنبه های راستی است. به هر صورت، افراد و جوامع کیفیات زیبایی، هنر، خطر پذیری، آشتی و راستی را میتوانند در بسیاری از مساحات بدون اهتمام بلیغ بفعالیت های علمی نمایش دهند. به این مفهوم علم از مشخصات لازمی تمدن نیست.

شرایط قبلی تمدن

هرگاه فرد یا جامعه بی واجد تمام کیفیت های پنجگانه راستی، زیبایی، هنر، خطر پذیری و آشتی شده باشد، پایه آن بسیار نزدیک شده باشد، و این مشخصات در آنها «تبارز کنند» تمدن شناخته میشود.

ایجا دو تحفظ تمدن، بدون شك پدید آوردن و تحفظ این مشخصات را ایجاد میکنند. مهذا، باید بدانیم که علاوه بر این مشخصات اساسی تمدن عوامل بسیار مهم و مرتبط یکدیگر نیز وجود دارند که حیثیت شرایط قبلی و زمینه ایجاد تمدن دانسته میشوند. کوتاه سخن این عوامل ظهور پنج عنصر اساسی تمدن را به صورت قاطع آسان میسازد. این عوامل عبارتند از: شنا سایی اهمیت فرد، آزادی گفتار و کردار، تحمل، تشویق بجای اعمال زور و خرد.

اهمیت فرد:

اهمیت فرد بیخاطریست که تمدن بر کاملترین انکشاف ممکن نیرو های افراد انسانی اتکا دارد. خطر پذیری، آشتی، هنر، راستی و زیبایی بی صرف بچیت جنبه های تجار با فرد و مرد و زن در جهان وجود پیدا کنند. هر یک از موسسات سیاسی، حقوقی، تربیتی، فرهنگی و غیره که انکشاف و تکامل افراد را بصورت غیر ضروری محدود سازد راه ظهور تمدن را سد میکند. بعضی از افراد واجد استعداد هایی هستند که در گروه های اجتماعی مجال پرورش و تبارز نمینمایند. از عالیترین ارزش های حیات مدنی در خلوت یاد رحلقه کوچک و ایستگان لذت اعظمی برده میشود. وقتی فرد فرمانبردار، معاییر گروه گردد، افکار، احساسات و اعمال او تا حد جزئی ترین تفصیل به وی «دیخته شود»، پرمایگی حیات در شراره مستم تبخیر میشود. تجربه اخلاقی و روانی را قلمرو است که نباید تسلط افراد جامعه بی را در آن گسترش داد.

نباید پنداشت که وایت هید نظارت کرد از انسانا فرا بکلی مردود میداند. باید متوجه باشیم که «هیچ فردی به تنهایی و با اتکالی بخود زیست نمیکند» ما دیون ما حول خود بهباشیم. محیط ما ساحل و جنبه های گوناگون هستی ما را پرورش میدهد و زمینه انکشاف و تبارز استعدادهای رفد را فراهم میسازد. نمایشنامه نویسی بزرگ بخاطر انتقال انگیزنده و سوثر پیام خود به صحنه

تمثیل، کارمندان، گروه‌ممثلان و تماشاگران ستایشگر محتاج است. باید دین خود به سایر افراد جامعه از طریق سهمگیری، به بهترین روش، در حیات اجتماعی ادا کنیم. بنا برین آزادی را حدود هست که نگهداشت آن با احترام فرد یعنی اعطای فرصت مقتضی برای انکشاف مشخصات حیات مدنی صورت میگیرد، پس باید از عمل آنانی که بخاطر انکشاف شخص خود، دانسته یا ندانسته، مانع انکشاف سایر افراد میشوند، ممانعت بعمل آید.

آزادی :

گفته‌های بالا سه‌سواله آزادی فرد را در بین واحد اجتماعی به میان میآورد. تفصیل عقاید وایت هید در باب آزادی در جایش (و در بحث فلسفه اجتماعی) میآید. موضوع مهم این است که آزادی در نظری جنبه‌های گوناگون دارد و از آنجمله است آزادی افکار، آزادی مطبوعات، آزادی گفتار و آزادی دین. بدون وجود این آزادیها تمدن وجود نمیدارد. معهذآ آزادیهای دیگری نیز مهمند نیروهای طبیعی آزادی کردار آدمیزاده را محدود میسازد. گرما، سرما، بیماری، گر سنگی، مرگ و فاصله مقام آدمیزاد فرود میآورد و توجهش را از ارزشهای عالی برمیگرداند. تا آندم که حواجج «بهمی» تا حدی تکافو نشوند فرصت گام برداشتن به مرحله‌های برین زندگی میسر نیست. از اندرز یکدیگر در اسطوره پرومیتوس نهفته است یاد باید کرد. پرومیتوس آزادی مطبوعات را از برای انسان نیاورد، بلکه آتش را آورد و بوسیله آن گرمی و خوراک بهتر را بدسترس آدمی گذاشت.

یونانیان در مباحث متعددی توجه بنسی آدرابه عالترین نوع آزادی فرا خوانده اند. این آزادی از گونه بی نیست که برانحصار امور سختگیرانه یا تسکین آلام اساسی انسان در مشاغل اجتماعی تکیه داشته باشد. اینها جز پیروزیهای بید و امید نیستند. بهر حال تنها برخی از جنبه‌های شخصیت آزاد میشوند. پس بهتر است که بهمان آزادیهای حق اولیت تحقق داد شود که از اندیشه «آرمانهای غایی» و ارزشهایی که در جهان مضمحل است بروز میکنند. این اندیشه آرایش و راستگی را از تعلقات تباهن باشیای بیهوده و بید و امید پدید میآورد. در این مورد نیز، بسان گونه‌های دیگر آزادی، مجبوری یا محدودیت نمودار است. این مجبوری از شیفتگی در برابر زیبایی حادث میشود. بعضی از بدیها سردود میشوند. بهای آزادی به این پیمان است. یکی از مراتب مهم پیامهای افلاطون، (رواقیون)، اهل صفا و پیشوایان دین همین است. راه رسیدن به تمدن سهل العبور نیست. آزادی مدنی خود کمالی و انجام دادن اعمال دلخواه و نامحدود در زندگی نیست بلکه انضباط آزاده در دانستن که انسان را بینهایت گرمی میدارند و آنچه جز کمتر شمردن خود است دوری میجویند.

برد باری:

برد باری از تا کید و ایت هید برارزش فرد و اهمیت آزادی آشکار است. بطور مشخصتر، این صفت مؤید احساس خیر و مستو جب تقوای بخردانه است. در نهایت امر، برد باری شرط لازمی انکشاف تمدن است. بدون برد باری بسیاری از تجربه های سودمند انسانی به هدر میرود.

تاریخ علم نشان داده است که نظریه های متخالف آفتزانیست، بلکه اگر به انصاف شنیده شود گامهای نخستین را بسوی اکتشافات جدید تسریع میکند. دودانشمند معروف فیزیک در باره تعیین وزن در روی نایتروجن نتایج نا همگون گرفتند، یکی برد باری عیب نگرفت، جهان علم تقسیم نگردید بلکه اکتشافات تازه صورت گرفت: عضو عنصر و مفکوره ایزوتوب. بدینصورت اختلاف ظاهری در تعیین وزن اتمی نایتروجن ایضاح گردید. در یک عملیه اندازه گیری بخاطر وجود عاملی ناشناس نتایج برهم خورده بود. عامل ناشناخته شناخته شد. مساله حل گردید. دانش علمی پیشرفت نمود.

در یونان «خطابه تدفین» پریکلس نمونه مؤثر و فیرومند روحیه برد باریست. جدلهای افلاطونی از جهت نشان دادن اسکان صحت گونه گون نظر یات بدیل، بر دباری مشفقانه افلاطون. سردیرا که در بسا موارد بهترین مثال تمدن یونان است بر ملا میسازد. سوفیستها در جدلهای افلاطون زنده مانده اند. هر چند وی از صمیم دل با نظریات آنان مخالفت میور زید. افلاطون در Parmandise مخالفت اساسی خویشتن را با نظریات ماوراء الطبیعی خود، که قبلا اظهار کرده بود، بر ملا میسازد. در قسمت های حساس و جدی جدلهای خود ما حاصل اندیشه های خود را به عنوان «داستان راستما» مطرح میکند. بدینصورت، شناخت کوتاهی و محدودیت انسان با قبول اسکانات وجود راستی در بسیاری از نظریات با برد باری که خود ثمره فروتنی متقیانه است میسر میگردد.

باید روحیه برد باری به سویه بین المللی نیز وجود دارد. . . این امر زمانی تحقق مییابد که که بنی آدم بگرداگرد جهان در فضا سفر کند، و نیز در زمانه سفینه راند و خویشتن را با زندگی گذشته آشنا سازد. با استقرا و مفکوره برد باری بچنین شیوه، اسکان دارد که بشر نژادهای دیگر و ر و شهای زندگانی گوناگون را به دیده تحسین بشگرد و متیقن گردد که ملت های مختلف با وصف اختلاف در مفکوره ها و رسوم دشمن همدیگر نیستند، هر کدام نعمتی غیر مترقب است. این انگیزه که «میکن است دیگری بهتر باشد» منبع اساسی خطر پذیری، یعنی تمدن، است، برد باری و جیبه بست که انسان خردمند باید با اثر و فورو اغلاق نو آوریهای کنونی و اسکانات کشفیات آینده آزان آگام باشد.

وایت هید، با درایت خاصی که دارد، اشاره میکند که برد باری در مفکران «پیشتا ز» یا «ببتکر چندان زیاد نیست، زیرا آنان درو یران کر دن کهنه و بنیا نگذاری نو بجدی مصر و فند که از برای

از کشف پختگی، عمق و اعتدال در قضاوت، که لازمه بردباریست مجال نمیابند. زیاده از حد تند میرانند و میگویند «بردباری گناهیست که حمیت اخلاقی را احتوا میکند.» تاریخ پر از نامهای کسانیست که از برای خود آزادی اندیشه و گفتار میجسته اند، ولی از دیگران آنرا دریغ میکردند. چنین کسانی از درک مفهوم واقعی آزادی و بردباری بدور بوده اند. در مصر بحیث مثال، اخناقون مجددی بود که به اثر تعصب مذهبی دلیرانه شکست خورد، زیرا میخواستند اراده خود را بر دیگران تحمیل کنند. گروهی از رهبران بنی اسرائیل نیز بهمین شیوه تأسف آور عمل کرده اند. بعضی از خردمندان نصرانی مفهوم عمیق ضرب المثل گندم و تلخه را در نیافته اند. پس از استقرار مسیحیت توسط قسطنطین تعصب در کلیسا رخنه کرد. مجددان بزرگ پروتستان لوتر و کالون در آغاز ظهور به سان کسانی تعصب داشتند که بر ضد آنان قیام کرده بودند.

از سوی دیگر، ارشاد ملایم که با پختگی خرد مصون و با مهر بانی بدسترس همگان باشد اشتباهات و نقاط ضعف دیگران را تحمل میکند. جان لاک، و ابستگان انجمن دوستان جارج فاکس و ابراهامس نمونه هایی از بردباری اند که از «ارشاد ملایم» مایه میگیرفتند. ارشاد ملایم، به شکل برتر آن، مخالفتها را بچنان خوشی میپذیرد که آزاده طبعان را کمتر بیازارد. این خوشی نه «آمرانه» است و نه «عصیانگرانه» معیار لازمی از برای تمدن اینست که آیا انسان با برخورد به نظری مخالف خشمناک میگردد، یا خشم خود را فرو میخورد.

ترغیب:

وایت هید معتقد است که نظم اجتماعی مدنی به علت نیروی جلب نظر ترغیبی که در کیفیات عالی مضمحل است برقرار میگردد.

از برای اینکه مردم ترغیب معقول را بپذیرند عواملی وجود دارد. تجارب یک خانواده کامکار عادتها و طرزهای دیدمقتضی را پرورش میدهد. تلذذ از آرمانها و ارزشهایی که در فعالیتها علمی، اخلاقی و هنری نهفته است نیز در زمره همین عوامل محسوبند. برای ایجاد چنین علاقه مشترک به ارزش (آرمانها و تجربه های مشخص) بدون شك، دین اساس استوار است. انسانها ترغیب را به علتی میپذیرند که از همدردی با همدیگر بستگی میدارند.

این امر از علایق مشترک به عناصر جاویدانی کاینات، که منبع آرمانهای ارزش است و در پیروزیهای مشخص ارزش نمودار میگردد، منبعت میشود. اموریات تجارتنی نیز در این امر مؤثر است. باری موفقیت اداره کنندگان صنعت در داد و ستد محتوی ترغیب (گاهی به سوی ملی) است. این کلید بر روابط فی مابین کارفرما و کارگر و نیز در باره روابط صنعت و مستهاکان محصولات صنعتی نیز به درستی صدق میکند.

متخصصان معاصر مؤثریت کار را اهمیت ترغیب بخردانه را برفشار کور کورانه نیروهای نابخردانه به پرزوری نشان میدهند. حتی درگیر و دار بین الحلی، آنجا که نیرو مهم معقول و ترغیب حقیر و ناچیز مینماید، نمونه های نیروی ترغیب که از ستایش دسته جمعی آرمانهای ارزش و آرزوهای نشأت میکند، بملاحظه میرسند.

وایت هید گوید، «استعمال قوه، هرچند ناگزیرانه هم باشد، تمدن را براهنا کاسی میکشاند.» این گفته وی از عقیده اساسی، که تکیه بر نیروی ارزشهای تمدن را هلاک میسازد، نشأت کرده است. آنانیکه نیرو را چون نخستین افزار در کارهای انسانی بکار میبرند از مقام انسانی به اندازه دودام فرود میسایند سرانجام، چنین کسانی تگاپو دارند تا به جای خشنود شدن از مایه آگنده از راستی، زیبایی و نیکویی از خشنودیهای سطحی حواس لذت گیرنده آشتی اهانت میشود. معیار خطر پذیری چنین کسان پست است و غالباً تبه کارند: هتلرو موسولینی از اینگونه مردم بوده اند. نباید چنین دانست که گویا وایت هید را ماش جوی است. وی پندارد که باید جنگ واپسین افزار باشد. جنگ میتواند حامی باشد، سگر نمیتواند هست کند. بدون شک جنگ به گرازیگری که بر همزفنده هست کردن است میافزاید. در فراز رفت تدریجی آدمیزاده بسوی آرمانهای غایی وی، حمایت با جنگ باید واپسین چاره باشد. چنانکه از فلسفه اجتماعی وایت هید بصورت کلی بر میآید، وی نیک آگاهست که باید اختیار و اجبار با هم در کار باشند. سته پی از افراد گاهی ترغیب را نمیبند بزند و باید به اجر ای او امر و نواهی، به خاطر خیر خود شان و خیر همگانی، مجبور ساخته شوند. با آنهم نکته اساسی وایت هید بر جای میماند. هرگاه بجای ترغیب بخردانه از اجبار کار گرفته شود، آدمی از مراتب برین آرمانی تمدنی فرو میگذرد.

خرد :

تمدن با آگاهی از اینکه جهان فراخ و پیچیده است نمودار میگردد. حقایق مشهود و مانوس بسنده نیست. باید تا حد امکان تمام سوابق و شواهد زیر نظر گرفته شود. مغز تمدن، باید بصورت از برای کشف قوانین و عناصری سعی میکند که در این سوابق و شواهد نهفته اند. به همیگونه آگاهی از معنی و ارزشهای زنده گی برای فراز رفت از اندازه قوهش به در جهت تمدن بسیار مهم است.

فلسفه از دو جهت بنیان تمدن است: نخست، فلسفه کوشش است از برای تنظیم تمام سوابق و شواهد سیس حقایق و ارزشها در قالب مفکوره های عمومی، دیگر خرد تمدن نه تنها قادر به پذیرش سلسله وسیعی از حقایق و ارزشها به شیوه همگون میباشد، بلکه مهمتر از همه اینست که مغز تمدن با «ناخرسندی شریفانه» یعنی طرز دید فلسفی «انتقاد» زنده و بیدار میگردد. خردمند با بررسی «زیبایی» فکری، اخلاقی و بدیعی که «شاید باشد» یا کمبود «آنچه هست» خردمند نتواند بود. کبوتر پرچی آرمان خردگسیست که انسان متمدن را همواره نیرو میبخشد.

بهترین مثال خریدیکه از برای درك ارزشها و معنویات و حقایق مناسب است و از برای تمرین و بکار انداختن بصیرت انتقادی شایسته‌گی بدارد در دیالوگهای افلاطون یافته میشود. وایت هید می‌پندارد که در کتاب «جمهوریت» افلاطون نقاط قوت و ضعف شخصیت انسانی و نیز خطرها و امکاناتهای فعالیت اجتماعی به نحوی هرچند نیکوتر طرح شده است، همه این نقاط به شکل تصویری ترکیب میشود که عالیترین ارمان را متجلی سازد. انسان آرمانی را در یک دولت آرمانی، در اینجاست که قله‌های برین پیروزی عقلانی در هیأت عدم قناعت عمیق ولی منتقدانه که نه بسیار شور و کینه جو یانه بلکه معقول و سالم است و از تکاپو به سوی خیرنمایی باز نمیایستد، جلوه‌نمایی میکند. بدینصورت در نظر وایت هید انتقاد صرف عیب‌جویی بی‌خردانه نیست بلکه یک عملیه محتاطانه و متعادل نیست که بر معیارهای متعالی استوار میدارد.

وایت هید میداند که انتقاد شدت آسیریکه بر معاییر متعالی بنانهاشد بی‌خطر نیست، در آتش اینگونه انتقاد تروخسك میسوزد و سودمند و بیهوده هر دو ضایع میشود. به حیث مثال انتقاد از عقیده رموز و اشکال نیایش را که باید واجد ارزشهای عظیم زیبایی‌شناسی و روحی باشد تباہ میسازد بدینسان درحالیکه عقلانیت همه‌جانبه را میستاید خطرهایی را که در عقلانیت سطحی مضمحل است گوشزد میسازد.

یکی از تمایلات مشترک انسانی این است که در معادله‌های عقلانی طالب صراحت است. چون معادله‌یی با سلیقه و مهارت مرتب گردد مفکر غرق در رضای خویشتن می‌آراند. دشواری درین است که در واقع زنده‌گی بسیار بغرنج است، معادله‌یی قاطع و ساده بسنده نیست. اصرار در صراحت سرسختانه از احساسات هیجان انگیز نشأت میکند و آن اغلاقات حقایق را در حجاب دمه و غبار فرومی‌پیچد گویا با چنین اندیشه بی‌وایت هید هر چند طالب صراحت است بر آن اعتماد ندارد و گوید باید تا حد امکان صریح بود ولی از نیروهای محدود مغز انسان ستوقع و توقع ناممکنات نشاید شد. وایت هید با اخطار یکبارگی راجع بر اتکای بعضی عناصر صریح و واضح به تجربه‌های ماداده‌خدی متی به بنی آدم کرده است. سیانس در بین مواد قاطع حسی و نظام‌های مرتب استقراء منطقی - مثلاً ریاضی فرق فاحشی را قایل است. اینگونه مواد بدون شك با اهمیت اند اما وایت هید تجربه‌های سبهم، مغلق و مراحل مغشوش تجربه را نیز سبهم میداند. به نظرویی در اغلب موارد عوامل قاطع و حیاتی در چنین تجربه‌ها مکتشف میگردد. به حیث مثال اسور ژرف اخلاقی، زیبایی‌شناختی و دینی در لفافه مواد قاطع و صریح حسی ظاهر نمیشود و در معادله‌های مرتب ریاضیاتی به سهولت میگنجد. به هر حال در تحلیل حادثات در هر توجهان‌بینی قابل فهم و درست باید وجود هر قدر عواملی را که ممکن است، در نظر داشت.

خردمندی البته متقاضی ژرفاء پهنادورستی اندیشه است. با آنهم این صفات برای خردمندی کامل کافی نیست. بنی آدم مخلوقی مغلق است. استدلال میکند ولی نیز احساس مینماید. خردمندی جنبه عاطفی نیز دارد. حس بصیرت انتقادی که در تمدن بسیار سهم است تنها بر آگاهی از ارزشها کفایت در استقرای صحیح متکی نیست. علاوهً حس وظیفه شناسی نیز هست. و ایت هید علی الخصوص بوضاحت میگردد مادامیکه تعالی عقلانی به احساسات یا تلقیات احترام، همدردی و سهربانی بر تمام کسها نیکه با آنها روابط اجتماعی داریم متصل نگردد نه خردمندی حاصل میشود و نه به تمدن واصل میگرددیم. (ختم)

نسیم زندگی

امروز ای نسیم دلارای زندگی
 مستانه باز آی و دمی کن نوازشم
 از من درود باد بدین لحظه های خوش
 کز شورا انتظار کنون مست و سرخوشم
 * * *
 آرام باز آ که دلم می رود ز خود
 آهسته پاگذار که جان زیر پای تست
 نه نه هزار همچو دل و جان فدای تو
 کز این همه عزیز برایم رضای تست

ظریف صدیقی

محمد حسین یمن

موسیقی و انعکاس آن در ادبیات دری

موسیقی، خود از کلمه لاتینی موسیکا است که از ریشه موسا یا موسوزی گرفته شده و معنی لغوی آن لحن است. و آن فنی است که از امتزاج و بهم آمیختن آهنگها بصورت موزون ترتیب گردیده گوشها را نوازش میدهد و بر دلها نشاط یاغم ایجاد میکند.

در اینکه موسیقی در چه زمانی و در کجا بوجود آمده است میان پژوهندگان و دانشمندان اختلاف است. برخی را عقیده بر آنست که موسیقی زاده صدای پرندگان میباشد، چنانکه انسانها آنرا بسایقه زیبا پسندی خود تقلید کرده اند و رفته رفته ازورای تاثیر آن صداها و آهنگهای دلپذیر ایجاد شده است. اما آنچه محقق است اینست که آدمی قبل از آنکه تکلم و صوت را آموخته باشد با هنر موسیقی کم و بیش آشنا بود، زیرا وزنها و آهنگها و حتی آوازهایی که از حنجره اش برمی آمد نخستین گامها در راه پیدایش و ظهور موسیقی بوده است. (۱)

موسیقی از جمله هنرهای زیباست و چنانکه گفتیم بشر از قدیمترین مراحل زندگی آواز خواندن را بلد بوده است بنابراین نسبت به همه هنرها قدیمتر دارد. ملل دارای تمدن دیرین صاحب موسیقی قدیمتر نیز میباشند. چه موسیقی زاده تمدن است و با ترقی و جهش جامعه راه انکشاف را می پیماید، همچنان هر تمدنی که روبه زوال و فساد می نهد نخست هنر موسیقی در آن به ابتدال و تباهی میگراید.

ما از خلال موسیقی ملتی میتوانیم به احساسات و روحیات آن ملت پی ببریم چه چه موسیقی هر ملتی ترجمان عواطف و احساسات ملت است. همچنان که در ایجاد موسیقی

(۱) آریانا دایرة المعارف، ج ۶، ص ۲۹۳.

میان دانشمندان اختلاف نظر وجود دارد در زمینه اختراع آلات آن نیز نظریات گوناگون موجود است چنانکه در کتاب مزامیر نواختن موسیقی رابه داود پیغمبر (ع) نسبت داده اند و صاحب (کنز الایحان) گوید که ذوات النفخ (۱) و خصوصاً نای را بنی اسرائیل اختراع کرده و از آنجا اینگونه موسیقی به سایر جاها انتشار یافته است.

ازینکه بگذریم بعضی از محققین اختراع موسیقی و آلات آنرا به فیثا غورث (۲) منسوب داشته اند و گویند که ذوات الاوتار (۳) مخصوصاً رود را از جنس دوتار و سه تار او اختراع کرده است. بعد از فیثا غورث کسیکه در ایجاد موسیقی و آلات آن اهمیت بیشتر دارد ابونصر فارابی (۴) است وی موقعیکه تعصبات زیادی در مورد از بین بردن ذوق موسیقی نزد بعضی از گروه ها وجود داشت قد علم کرد و در راه تعمیم این هنر زیبا خدایات بزرگی انجام داد. گذشته از اینکه وی عالم زیر دست موسیقی بود و تالیفاتی در زمینه دارد، آلاتی را در عالم موسیقی نیز اختراع کرده است، مثلاً غیچک را از نو آوری های ابونصر فارابی دانند (۵) همچنان مخترع سازی است که آنرا قانون نامیده است (۶).

پس از فارابی شخصیت های بزرگی در جهان موسیقی ظهور کردند و آلات و آثار زیادی درین مورد بوجود آوردند، زیرا موسیقی با روح انسان سر و کار دارد و آنرا غذای روح گفته اند از آنرو مورد دلچسپی همه بوده تاثیر آن عام است.

در مورد تاثیر موسیقی باید گفت که نظر به همه هنرهای زیبا اثر آن بر احساسات و روان انسان بیشتر و شدیدتر است. تاثیر موسیقی مخصوصاً بسته به مضمون شعر و خاصیت آهنگ است که با یکدیگر ترکیب یافته و مستمع خواص و آثار آنرا در خود احساس میکند، از همین جاست که گفته اند:

(۱) ذوات النفخ آنگونه آلات موسیقی را گویند که با دمیدن بصدا آید.

(۲) فیثا غورث دانشمند یونانی در ۵۷۲ ق. م بدنیا آمد و در ۵۳۰ ق. م از حکومت سلوک

الطوائفی به ایتالیا فرار کرد، همچنان وضع جدول ضرب از کارهای اوست.

(۳) ذوات الاوتار آنگونه آلات موسیقی را گویند که تار دار باشد.

(۴) ابونصر فارابی متوفی ۳۳۹ هجری قمری که به معلم ثانی مشهور است در ریاضیات

موسیقی و طب اطلاعات بسیار زیاد داشته است. (۵) پهبتون پرخ سال ۱۳۳۶ شماره ثورص ۱۶.

(۶) ساز و آهنگ باستان تالیف قریب، چاپ تهران، تاریخ موسیقی از کلاسیک تا رومانسیسم

تالیف سعد حسینی، بنگاه صافی علیشاه صفحه ۲۳۶

موسیقی فنی است ریاضی که قالبی از شعر و تصویر بران نهاده می شود و استاد موسیقی شناس به شایه نقاش ماهری است که د یگران را شیفته هنرنمایی خود می سازد.

تأثیر موسیقی مختلف است و این بسته به طرز ترتیب و ترکیب آن است، چنانکه نغمات آن گاهی خنده و خوشی بار می آورد و زمانی اندوه بخش و گریه آور می باشد و حتی بعضاً خواب آورد، مثلاً: گویند که روزی فارابی در یکی از مجالس چندپاره چوباز کیسه بدر آورد و بایکدیگرترکیب کرد و بنواخت طوری که بیک صورت تمام حاضران بخنده شدند و بصورت دیگر همه را بگریه آورد پس بار دیگر لحن را بگردانید و همه را خواباند و برفت (۱) همچنان گفته اند که برای برخی از کاهنان بنا بر تأثیر موسیقی حالتی شبیه به خواب مقناطیسی نمودار می شد و بدینصورت از گذشته و آینده مردم آگاهی میدادند (۲)

این نکته واقعیت داشته باشد یا نه چیزی را که میتوان بدون شك و تردید اظهار کرد اینست که تأثیر موسیقی يك حقیقت است. چه در بزم و چه در رزم نغمه موسیقی بر دل ها اثر میگذازد، چنانکه در بزم استماع آن مایه التذاذ و مسرت میگردد و در رزم و حتی در کارها سبب دلداری تشجیع و فعالیت بیشتر می شود. تا آنجا که حتی برخی از یزشکان برای مر یضان لحن مخصوص موسیقی را تجویز نموده اند.

تأثیر موسیقی تنها به انسانها منحصر نمی ماند بلکه اثر آن بر حیوانات هم يك امر روشن است. چنانکه برای راندن اشتران لحن خاص (حدی) نواخته می شده است و یا برخی از هندیان با نواختن نی و نغمه مخصوص آهوان را مجذوب کرده نزدیک آرند و آنها را زنده گیرند یا اینکه ساران را با نغمه موسیقی تحت تأثیر آورند و برقصانند. در مورد تأثیر موسیقی میتوان شو اهدزیادی ارائه کرد، اما نکته مهم اینست که هر قدر موسیقی يك قوم خوبتر و بهتر انکشاف کند و راه کمال بیماید موثریت آن نیز بیشتر می شود. از آنجا بیکه مال دارای تمدن دیرینه بیشتر با این هنر آشنایی حاصل کرده اند موسیقی آنها نیز متکا ملتر بوده موثر و جلب کننده می باشد.

افغانستان که تاریخ دیرینه دارد مردمان آن از دیر زمان به موسیقی علاقه و دلچسپی داشته اند فن بدیع موسیقی یکی از خصوصیات و یادگارهای باستانی قوم آریایی است. نیاکان ما از هنگام مهاجرت و اقامت در باختر (بلخ) شعور موسیقی داشته و با بین هنر ظریف آشنا بوده اند

(۱) نشر فارسی معاصر چاپ تهران مضمون متعلق به «موسیقی و فارابی»

(۲) ساز و آهنگ باستان تألیف قریب، چاپ کتابخانه سرکزی صص. ۲-۳۰.

آنها از روزگاران قدیم در هر سر حله نئی که تمدن های باشکوهی را بوجود آورده اند درخشش موسیقی شان چشمگیر و در خور توجه بوده است :

چنانکه در حدود دوهزار سال قبل از میلاد یعنی عصر ویدی هم مردم در کشور ما به موسیقی آشنا می شدند. آریایی ها در این عصر خواندن و نوازندگی داشتند آنچه تا داشت و آنچه بدست زده و یادسیده می شد بلد بود ند، آنها در میله عمومی موسوم به « سامانه » که در آن زن و مرد جمع شده هنر نمایی میگردند در ضمن دیگر بازیها و نمایشها به ساز و آواز و رقص هم می پرداختند (۱). قدامت موسیقی را در افغانستان برخی از قصه های چینی نیز تأیید مینمایند. چنانکه در یکی از افسانه های ادب عامیانه چین گفته شده است که چهار هزار سال قبل آنها « لنگ ان » ناسی را در باختر برای بدست آوردن (نسی) فرستاده بودند (۲) همچنان گاتهای اوستا از وجود و رواج موسیقی و آلات آن در این سرزمین حکایت می کند و لفظ گاتها نیز نخست گات بوده است که بعد گاس شده سپس به گاه تبدیل گردیده و در دردی بمعنی مقام موسیقی معمول شده است. به همین ترتیب در دوره یونان باختری که صنایع و آرت و شعب مختلف هنر های زیبا بصورت بهتر زمینه نشو نما یافته موسیقی میر انکشاف خود را دوام داده است. یونانی ها می نویسند که اسرای قدیم آریایی هنگامی که بر خوان می نشستند دسته پی از نوازندگان و خنیاگران به رانندگی و رقص می پرداختند (۳).

همچنین تاجیک که از روی تصویر های رنگه بامیان و هیکل های هده و کاپیسام معلوم میشود موسیقی مادر عصر کوشانی ها به حد اعلای پیشرفت خود رسیده بود و تاریخ این انکشاف به حدود دوهزار سال قبل میرسد، چنانکه یکی از قاتلوهای رنگه بامیان صحنه پی رانشان میدهد که دود و شیشه جوان در اطراف یک ها رپ (نوعی از کناره یا قانون) بلند نشسته و انگشتمان با ریک آنها با تارهای آن بازی میکنند، به همین قسم از هده از همان عصری که میتوان آنرا دوره ترقی صنعت نامید در پهلوی هیکل های که زعمای سر بازان و قیافه های نژادی کوشانی رانشان میدهد مجسمه های بدست آمده است که در آن موسیقی نوازان با آلات موسیقی از قبیل رباب، توله، دهل غیره نمایش داده شده اند و

(۱) تاریخ افغانستان ج ۲ ص ۱۱۳

(۲)

نمونه های آن در اتاق هدیه سوزیم کابل موجود است (۱)
گویند که برخی از ادوات موسیقی، مثلاً: ،توله، رباب، بربط، سه تار و طنبو ز در قرن دوم
مسیحی از ناحیه باختر از راه سنگیانک و حوزه طارم در خاک های چین منتشر شده است (۲)
در همین وقت است، که موسیقی در راه خدمت به آیین بودایی استخدام می شود. دین بودایی
به انکشاف و ارتقای موسیقی پرداخته است بنا بران موسیقی نوازان ماهری در عصر کوشانی بمیان
آمدند که بانوای موزیک دردهار اتسکین پیدا دندو آنها بی را که زیر بار اندوه خمیده شده
بودند راست و بشاش می ساختند. آنها بدین وسیله مردم را از امور دنیوی منصرف می کردند تا کار
و بار خود را گذاشته بقوانین بودایی و انزو ابگرایند از خود بیگانه گردند.

همچنان با ظهور اسلام نیز نیاکان ما این فن ظریف را از دست ندادند بلکه در راه انکشاف و ترقی
آن کاسهای بزرگی برداشتند، مثلاً: ابوحنبله مغربی ادیب و موسیقی دان (۱) و ایل قرن چهارم هجری
چنگ را اصلاح کرد و شهرود را بمیان آورد و ابو نصر فارابی در قرن چهارم هجری جعبه پی رازی
قا نون آورده آنرا قانون نام نهاد (۳) در همین عصر است که عود را اصلاح کردند و الحان را
تغییر دادند یا الحان دیگر اختراع نمودند.

دا نشمندان و ادیبان معروف باین فن ظریف علاقه گرفتند و در زمینه به ابتکار و ایجاد آثار
پرداختند، چنانچه رودکی چنگ نیکو می نواخت و در تاثیر موسیقی وی همین پس
که امیر نصر بن احمد سامانی را بی موزه رهسپار بخارا ساخت. (۴)

فرخی سیستانی در نواختن چنگ و رود و سهارت داشت. محمد بر بطنی در بن فن استادی
ماهر بود و او از ندمای مسعود غزنوی بشمار میرفت. ابن سینای بلخی نیز در فن موسیقی ید طولی
داشته و قسمتی از کتاب شفای اودر علم موسیقی است. خواجه عبدالقادر عودی صاحب کنز الالحان
که از اهل مراغه بوده در سنه ۸۳۷ هجری در هرات وفات کرده است. هنروی در زمینه که موجب
حیرت موسیقی شناسان روزگاو بود، معروف است، خواجه محمود شهبابی هروی در صنعت موسیقی
ماهر و در عصر خویش مشهور بوده است، همین قسم قاسم قانونی و حافظ باباجان در قرن نهم هجری

۱- تاریخ افغانستان ج ۲ ص ۱۱۳ (۲) افغانستان بیک نظر ص ۳۷.

۳- فرهنگ ادبیات از زهرا خانلاری کیا، انتشارات بنیاد فرهنگ، همچنین مجله هرات دوره

دوم سال اول شماره، سوم ص ۲۳-۲۴. (۴) چاپ مقاله عروضی، چاپخانه پروین ۱۳۳۴ ص ۴۱.

از اهل این فن بوده اند، ونیز سولینا بنایی بملك الشعراى محمد شیبانی در موسیقی مهارت زیادی داشت از این همه که بگذریم در عهد معاصر از موسیقی نوازان معروف میتوان استاد قاسم، استاد غلام حسین استاد شیدا، استاد توبو، استاد رحیم بخش و نظایر آنان را نام برد. همچنین در صحنه جدید نوین کشور وختی موسیقی متأثر از غرب به صدها موسیقی شناس حرفه‌پی و آماتور و چندین گروه هنری برمیخیزیم که همه‌نما بشکر هنر دوستی مردمان ماوشنا سااننده ذوق و احساسات زیبا پسندی آنان می باشد. هنرهای ظریف از هنر نوع آن که با شد و ادبیات یکی برد یگری موثر است چه تمام آن خواه شعر باشد یا نقاشی و خواه موسیقی باشد یا همیکل تراشی بیانگر احساسات بشری میباشد، بنابراین تجلیات حسن و جمال و تناسبی که در موسیقی و سایر هنرهای زیبا ارائه می شود همانگونه تجلیات میتواند در شعر و دیگر شعب ادبی و هنری جلوه گری نماید (۱) همانطوریکه شعر با تمام تظاهرات خود در موسیقی موثر است همچنان آهنگ موسیک بر شاعر و بالنوبه بر شعر او بی اثر مانده نمیتواند مخصوصا اینکه موسیقی در شعر شامل است و شعر در موسیقی.

از همین جا است که گفته اند موسیقی و شعر از یک مبداء الهام میگیرند، چنانکه شعر آواز را برای اظهار عواطف استعمال میکنند و موسیقی آواز را غایه و مقصود ساخته آنرا شکل و صورت میدهد. شعر برای سخیله تابلو ایجاد میکند و موسیقی بین آواز و فکر، آهنگ و تناسب فراهم میسازد. بنا بر همین اثر انگیزی هنرهای زیبا و شعب ادبیات بر یکدیگر است که شعرای ما از روزگار آن گذشته تا امروز از موسیقی مان متأثر شده اند چنانچه در آثار خود از آلات و ادوات و همچنین از اثر اندازی موسیقی یاد آور شده اند.

اینک رود کی قافله سالار شعر در پردیده های ادبی خود از چنگک، شاهرود، طنبور و رود سخن رانده است

وی در يك جا چنگک می نوازد و می میخواد هد :

رود کی چنگک (۲) بر گرفت و نواخت
 باده اند از کوسرود اند اخت
 و نیز گفته است :

می لعل پیش آ رو پیش من آی
 بیک دست جام و بیک دست چنگک
 همو پر داخته :

(۱) کتاب ارزش احساسات از نیما یوشیج ص ۳۱ و ص ۱۰۳، شعر العجم شبلی ج ۳ چاپ

سطبعه مفید عام ص ص ۵-۸.

(۲) چنگک ساز است پوست بران کشیده ۲۳ وتر و گاه بیشتر و کمتر بران بندند و اگر مباشر آن

ماهر باشد میتواند ۳۰ وتر بران بسته کند و امروز (هارپ) گفته شود.

بگر نت بچنگ چنگ و بنشست بنواخت به شست چنگ را شست (۱)

و اینجا صاحبان قلم را بر را مشگران برتری نهاد :

اگرچه چنگ نواز آن لطیف دست بودند فدای دست قلم باد دست چنگ نواز

یکی بزم خرم بیما راستند می ورود را مشگران ساختند

رود کی همچنان درینجا از شاعرود که از اختراعات ابو حفص سعیدی است و از تنبور که در موسیقی امروز زمان بسیار زیاد معمول است نام می برد :

فاخته بر سر و شا هرود بر آورد زخمه فرو هشت زند و اف به تنبور

رود کی گاهی نیز مثلا در کلیده و دمنه از تپیره که آله موسیقی میان بار یک و دارای دوسرپهن است ذکر نموده و این از آلات موسیقی رزمی است :

پس بتیره دید نزدیک درخت هر گهی بانگی بچستی تند و سخت

دقیقی بلخی از همه خوبی های جهان چا رچیز را پسندیده بود چنانکه موسیقی و نوای چنگ یکی از آن جمله بود :

دقیقی چا رخصلت برگزیده به گیتی از همه خوبی و زشتی

لب یا قوت رنگ و ناله چنگ می خوش رنگ و کیش زرد هشتی

فرخی سیستانی که گویند چنگ ترزدی، علاوه بر آن در اشعارش از جمله دیگر آلات موسیقی بیشتر به رود، کوس، بریط، موسیقار، رباب، چغانه، ارغنون، طنبور، شو تک و عنقا دست یا زیده است و آنهم بدین قرار :

سرو و اقی و ماه رود فواز پرده بسته در ره شهنا ز (۳)

زخمه رود زن نه پست و نه تیز زلف ساقی نه کوتاه و نه راز

ساقیا سا تکنی اندرده مطربا بود نرم و خوش بنواز

و گاهی هم دعوت می شود تا رود نواز دو شعر خواند :

گاه گفتی بیا ورود بز گاه گفتی بیا و شعر بخوان

(۱) چنگ یکم دست و چنگ دوم، اسباب موسیقی - شست یکم مضرب و شست دوم تا موسیقی.

(۲) شاهرود طول آن دو برابر عود است و بر آن ده وتر مزدوج بندند. مراد از زند و اف بلبل است.

(۳) شهناز آهنگی از موسیقی که در آن عصر معمول بوده است.

باز درینجا نوای چنگک و آهنک مطرب پسته دهان بمذاقش شکر افشانی میکنند سپس دست قدح
میگیرد و گوش به آوا ز چنگک می نهد :

چنگک دربر گرفت و خوش بنواخت وزد و پسته فرو فشانند شکر

تافرود آیم و بنشینم و بر گیرم چنگک

همچنان دست قدح گیرم تاروزد گر

فرخی همچنان از ادوات دیگر موسیقی اینطور به دل انگیزی یاد آور میشود :

گهی رباب زنی گاه بربط (۱) و گه چنگک

گهی چغانه (۲) و طنبور و شو تک (۳) و عنقا (۴)

ای به عارض چوبی و شیر فرا پیش من آی

بر بطن من به کفم بر نه و نطقی بر گیر

چوتار گویی آکنده ام ز نعمت او

سر او خانه خالی ز چیز چون طنبور

خانه زیگا نکان خام تهی کن

باده سرخی بیار و بر بطن بردار

فرخی زمانی هم ناله و بانگ کوس (نقاره بزرگ) را بر نوای طرب بخش ارغنون و موسیقارتر جمع

میدهد و شاید این سخن را در میدان نبرد ادا کرده باشد :

(۱) بر بطن نام اله سازی است که مثل طنبور رها شد مگر کاسه بزرگ و دسته کوتاه دارد

(غیاث اللغات ص ۶۳)

(۲) چغانه نام سازی است و آن چوبی باشد مانند مشتند افان که سر آنرا شکافته جلا جل

چند دران تعبیه کنند و اصول بدان نگاهدارند و نام آهنگی از موسیقی نوز بوده است .

(۳) شو تک آله مازی است دارای چار تار .

(۴) علاوه بر اینکه نام مرغی است افسانوی، بمعنای سازی نیز بوده که گردن دراز داشته است

آهنگی از موسیقی را نیز عنقا گفته اند .

به چنین رو ز به گو شش غو کوس (۱) زارغنون (۲) خوشتر و از موسیقار (۳)
 منوچهری شاعر زنده دل دری از اسباب موسیقی بیشتر چنگ، رباب، موسیقار، طنپور و گاهی هم تبیره
 و طبل را برگزیده و در کلام خویش گنجانیده است، مثلاً هنگام بدست گرفتن جام سی آنرا «ببانگ چنگ
 و موسیقار و طنپور» می نوشد، خاستاً که مهرگان باشد و شاعر ترک چنگ نواز د و بدین وسیله دل
 سنگ ابدال را موم گرداند:

بینی آن ترکی که چون او بزند بر چنگ چنگ

از دل ابدال بگریز د بصد فرسنگ سنگ

چنگ او در چنگ او هم چون خمیده عا شقی

با خروش و بانفیر و با غریو و با غرنک (۴)

بر سماع چنگ او باید نبیذ خام خورد

می خوش آمد خاصه اندر مهرگان با بانگ چنگ

اینک منوچهری در جای دیگر در رزم چنگ و رباب سخن نظاره شکر لبان گشته است:

آخته چنگ چلب (۵) ساخته چنگ و رباب

دیده به شکر لبان گوش به شکر توین (۶)

همو درینجا به هنگام حمل بستن گوش به طبل بتیره زن داده است:

بتیره زن بزد طبل نخستین شتر با نان همی بندند محمل

فردوسی شاعر حماسه سرای بارگاه غزنه گرچه در بیان وقایع میدان نبرد و رزم آرای بی داد سخن

(۱) غو بفتح اول بمعنای ناله و فریاد.

(۲) ارغنون آله سازی است که افلاطون واضع آن می باشد و آن کدویی خالی بود بچرم کشیده
 و بران روده ها بسته شده و آنچه حالا معمول است مربع باشد بشکل صندوق از قبیل اکر دیون.
 (۳) موسیقار آله سازی بوده که در آن نی های کوچک و بزرگ باندام مثلث بهم وصل می کرده اند
 و گویند که موسیقار نام مرغی است که در سقارش سوراخهای بسیار باشد و از آن آوازهای گوناگون
 آید، دانشمندان موسیقی را از آن استخراج کرده اند.

(۴) غرنک آوازی حزین که وقت گریه از گلو برآید.

(۵) چلب بمعنای شور و غوغا.

(۶) شکر توین نام آهنگی از موسیقی که در آن زمان معمول بوده است.

داده است، اما در مواقع صلح و آرامش گوش به نوای روان بخش موسیقی داده از بزم آریان و هنرنمایی آنان به دل انگیزی یاد کرده است، چنانکه تاثیر آن در اشعارش چنین منعکس شده است :

به سر و سهی گفت بر دارچنگ به پیش گشسب آی با بوی ورننگ

زن چنگ زن چنگ در بر گرفت نخستین خروش مغان بر گرفت

باز از رود و نای سخن پر دازد :

چو رود بر یشم سخنگوی گشت

ز رود وی و نای و بانگ سرود

سپس گوید :

ز آواز ابریشم و بانگ نای سمن چهرگان پیش خسرو به پای

همچنان از اشعار مسعود سعد شاعر عصر غزنوی نوای ارغنون، سوسیقار، رباب، رود و نای بلند است، چنانکه :

بباغ بلبل و قمری و عند ایب ازلهو کشیده الحان چون ارغنون و سوسیقار

باز گوید :

رنقش بستان در چشم صورت دیباست ز صوت قمری در گوش لحن موسیقار

مسعود سعد آنگاه که در قلعه نای زندانی و بدرنج و غم اندر است، ناله های اندوه بار خود را

با نوای جانگدازنی این چنین در آسپخته است :

نالم بدل چون نای من اندر حصار نای هستی گرفت همت من زین بلند جای

تا آنجا که از افزونی آلام دلش همچونی بشکسته از نوا بازمی ماند :

چون نای بنوا ایم ازین نای بینوا شادی ندید هیچکس از نای بی نوا

در کلام ظهیر فاریابی گوینده سترگ وطن از آلات موسیقی بزمی بیشتر چنگ، دف، دانه، رباب

موسیقار، نی، طنبور، قانون و همچنین طبل بکار رفته است، چنانچه در رینجاز سزیه قانون، اوچنگ را بچنگ

زهره می نهد :

زهره از شرم تو از چنگ نمیدارد چنگ

گر به قانون شنود ز سزیه ساز ترا

و درینجا نوازنده را تشویق میکند که با ادب دف و چنگ و رباب نوازند :

هر جا که پوستی است به آهنک دوستی است بنواز با ادب دف و چنگ و رباب را

و اینجا هم از عین آری موسیقی یاد آور شده :

ای دوست ندانی که درین پوست سراسوخت آن شعله آهنک دف و چنگ و رباب است

همو گوید :

استخوانم شکل موسیقار شد از غم ظهیر

در صفیر آید تنم چون بر کشم فریاد را

درینجا از نی سخن گفته است :

صفیری در رگ و بی درم امشب
نفس چون ناله نی درم امشب

وازین بیت او نوای طنبور بلند است :

زنغمه سنجی مضراب عشق پنداری
بر استخوان تنم رگ چو تار طنبور راست

اگر در بیت بالا هر رگش را تار طنبور گفته است اینک درینجا هر سر مویش تار قانون گشته :

زناله هر سر مویم چو تار قانون است

چنانکه گرمزه بر دم زخم صدا دارد

و نیز ازوست :

نوید رحمت بینش ز جام می بشنو
صیریر باب بهشت از دم رباب بگیر

صفیر چنگ کجا بردلت زند ناخن
نوای فیض اثر از صدای آب بگیر

باز هم از طنبور سخن گوید :

چو تار رشته هوس مگس و پیچ بران

اثر مجوی ز تار گسسته طنبور

و یادست بر تار چنگ زند :

به آه تیره شب هجر تا بود زهره
که بسته از شب عشاقتا رها بر چنگ

و یا :

لعل سیراب تو بگرفت از می گلرنگ رنگ

کسی روا باشد اگر مطرب نهد از چنگ چنگ

بر دلم د پگر عتابت حلقه برد رمیزند

دور عیش از دایره سنجم ز طبل و چنگ چنگ

اما کجاست آن دماغی که عشرت را ساز کند، ظهیر اینجا اسباب موسیقی را مهیا ساخته

است :

قامتم چنگ و رگم تا رود لم بر آهنگ

کود ماغی که بعشرت بنوازم سازی

تا آنجا که حتی مطرب را از آه شعله خیز خود پر حذر ساخته از نواختن نی مانع می آید .
مزن مطرب نی بیهوده در بزم ظهیر اشب

که آهم میزند هر دم شر را ندر نیستا نی

همانگونه که ساز و نوای مطرب در خلوت و در گوشه بزم دل را بطرب آرد و ذوق
بخشد، همچنان تا ثیر موزیک در خلوت و در میدان رزم نیز ظاهر و روشن است، شاعران
حماسه سرا و آنهایی که صحنه های نبرد را در اشعار خود ترسیم و تشریح کرده اند هر یکا ری را با
شور و آهنگ موسیقی آغاز کرده آنرا گرمی بخشیده اند .

البته همانطوریکه بساط عشرت با عرصه پیکار تفاوت زیاد دارد و انسان درین دو صحنه
واجد روحیه و احساسات متفاوت می باشد همانگونه آلات و ادوات موسیقی نیز در هر دو جا
مختلف است چنانچه هنگام خوشدلی موسیقی بزمی مؤثر است و صحنه را رونق میدهد ، اما در
موقع نبرد موسیقی رزمی هیجان می آفریند و دلها را برمی انگیزد . البته انعکاس هر دو گونه
موسیقی را در ابیات دری میتوان بخوبی و وضاحت مشاهده کرد .

ما تا اینجا انعکاس موسیقی بزمی و آلات آنرا در ادبیات دری مطالعه کردیم و دیدیم
که ادوات موسیقی ما درین زمینه کدام است و تا چه حد قدامت تاریخی داشته است ،
از جمله آلات موسیقی آن عهدی را که تا حال مادر خلال اشعار دری از آن نام بردیم
عبارت بوده است از چنگ، رباب، نی، طبل ، دف، شهرود ، قانون ، بربط ، طنبور، رود ، چغانه،
ارغنون، شوتک ، عنقا و چند تایدیگر .

اینک حال انعکاس موسیقی رزمی ، و آلات آنرا در ادبیات دری از نظر میگذرانیم
از اینکه موسیقی رزمی در نبردهای قدیم اهمیت بزرگی داشت از آنرو در ادبیات حماسی و رزمی دری
نیز راه خود را باز کرده است . از اسباب و آلات بسیار معروف موسیقی رزمی ما اینها بیشتر در
آثار شاعران معمول اند . دهل، کوس، نای، نای ترکی، گاودم، کوس رو بین، شیپور، بتیره، بوق،
درای، سورنای، کرنای، سنج، جرس، رویینه خم ، خر مهره ، رویینه طاس ، جلاجل و امثال آن .

برخی ازین آلات علاوه بر اینکه در رزمها مورد استفاده قرار میگرفت در دیگر مواقع هم
معمول بوده است ، مثلا دهل، و سورنای ، که تا همین اکنون در محافل سرو رنیز نواخته می شود
و یا جرس و درای که ازان در قافله ها کار می گرفتند، چنانکه ظهیر گفته است .

وحشیان نجد را هم آنشب از آرام برد
کاشکی با محمل لیلی نمی بودی جرس

هموراست:

همچو مجنون گوش بر آواز محمل داشتم لانه جا سوس در هامون جرس ها شد مرا

و یا حافظ گوید .

مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم [

جرس فریاد میدارد که بر بندید محمل ها

همچنین از جمله آلات موسیقی رزمی کوس در موقع صلح و بعضا بر دروازه‌های وقت در

شبان روز نواخته می شده است ، حافظ گوید :

تانشنوی ز مسجد آدینه با ننگ صبح یا از در سرای تا بك غریب کوس

فردوسی همانگونه که تعدادی از ادوات موسیقی رزمی را در اشعار خود بیان کرده است

همچنان و بیشتر از آن بذكر آلات موسیقی رزمی هم پرداخته است :

به شبگیر گاه خروش خروش ز هر سو همی خاست آوای کوس

باز گفته است :

بزن کوس رویین و شیپور «۲» و نای به کشمیر و کابل فراوان پهای

که مارا سر جنگ افراسیاب نیاید همی خورد و آرام و خواب

همچنان فردوسی گوید :

بتیره (۳) برآمد ز هرد و سرای جهان پر شد از ناله کرنای (۴)

ز آواز شیپور و زخم درای همی کوه را دل بر آمد ز جای

همو گفته :

به ابراند رآمد دم کرنای خروشیدن منج (۵) و هندی درای

(۱) کوس : نقاره بزرگ و در غیاث اللغات (ص ۳۶۸) نوشته که علاوه بر آن بمعنای کوفتن ،

آسیب و صدمه نیز بکار رفته است .

(۲) شیپور : بفتح اول آله سازی است که در حربگاه نوازند و آنرانی روسی و نفیری نیز گفته اند .

(۳) بتیره : دهل کوچکی است که میانش باریک و دوسرش پهن باشد ، طبل و کوس را نیز گویند ،

(تاریخ ادبیات جلال همایی ج ۱ ص ۲۱۱)

(۴) کرنای : از انواع ذوات النفخ و از جنس نفیر است که سرودهان آن برگشته بود ، طول آن در

حدود دوزراع باشد (ساز و آهنگ باستان تالیف قریب ص ۳۶)

(۵) منج : بفتح اول بمعنای دو طبق کوچک از رویین که با هم زنند .

ویاز فردوسی چنین پرداخته است :

بدانگه که لشکر بجنبد ز جای بتیره برآید ز هر دوسرای

ز بس ناله بوق (۱) و کوس و درای همی آسمان اندو آمد ز جای

همچنین نظامی گنجوی گویند، بزرگ زبان دری دریک بخش از اسکندرنامه خود بنام شرفنامه که یک اثر رزمی است و در مورد لشکر کشی و فتوحات اسکندر به رشته نظم در آمده است، از آلات مختلف موسیقی رزمی تذکر داده است. وی درین اثر خود از همانگونه ادوات موسیقی رزمی نام برده است که در همه پدیده های ادبی رزمی نمودار است، چنانکه دریک جا گفته :

درآمد به غریدن آواز کوس فلک برد هان دهل داد بوس

ز غریدن کوس خالی دماغ زمین لرزه افتاد در کوه و راغ

چنان آمد از نای ترکی خر و ش که از نای ترکان برآورد جوش

بر آورد خر مهره (۲) آواز شیر دماغ از دم گاو دم «۳» گشت سیر

همو چنین پرداخته است :

بتیره زن از خارش چرم خام لویسه «۴» بر افگند شب را لگام

درآمد شورش دم گاو دم بخنبک «۵» زدن خام رو بیند خم «۶»

ز رویین دژ کوس تند رخر و ش به دژ های رو بیند در افتاد جوش

۱- بوق: کرنای که بهندی بهیر گویند (لطایف اللغه) و در غیاث اللغه (ص ۷۴) نوشته که این آله ساز از مس و سائند شهنایی باشد و از آن آواز مهیب و مکروه برمی آید .

۲- خر مهره: مهره سفید و نوعی از بوق و نفیری که در حماسها و بازی گاهها و آسیاب ها نوازند و نیز مهره های بزرگ و کم قیمت که برگردن خر بندند «فرهنگ نفیسی ص ۳۵۳» و در غیاث اللغات نوشته که خر مهره رابه عربی ناقوس گویند .

۳- گاودم: نای روسی که بصورت دم گاو سازند و در وقت جنگ نوازند و آنرا انفیر و شیمپور نیز گفته اند و در غیاث اللغه «ص ۳۷۲» بمعنای کرنای نیز آمده است .

۴- لویسه: ریسمانی که در وقت نعل بستن پوز اسپ بدان پیچ دهند .

۵- خنبک: بضم اول برهم زدن کف های دست بنوعی که آوازه اصول برآید و هم خووش و سرود زدن را گویند.

۶- رو بیند خم: کوس مثل خم که از تنج ساخته شده باشد و در روز جنگ و اعیاد نواخته می شد .

نویسنده: اقتدار حسین صدیقی
مترجم پوهندوی حمید الله امین

سیاست شیر شاه در برابر اچپوت‌ها

« قسمت دوم »

همچنان حملات شیر شاه بر سرور در اوایل ۱۵۴۴ نیز تحلیل مواد موجود در منابع مختلف تاریخی را ايجاب مینماید. در اینجا نیز باید بر مشتاقی و عباس بدون تحلیل انتقادی نظریات شان اکتفا نشود. مشتاقی مختصراً اظهار میدارد که شیر شاه تصمیم گرفت تا اجمالاً دیو را مضمحل نماید زیرا نامبرده مسؤول کشتن مسلمانان ناگور در دوره ابراهیم لودی بوده است. باستناد مشتاقی وکیل مالدیو به دربار اگر آمد تا با شیر شاه ملاقات نماید، لیکن به هیچ صورت مورد تفقد شیر شاه قرار نگرفت. این مؤلف بعداً می افزاید که مقطع مسلمان ناگور داماد مالدیو بوده و توسط اخیار الذکر بقتل رسیده و باین ترتیب اسلام در خطه ناگور به خاموشی گرائید. چون سلطان ابراهیم لودی این بی احترامی به مسلمانان را جبران نکرد بنا بران شیر شاه عهد نمود تا مالدیو را نیز چنانچه در حق پوران مل روا داشته بود مضمحل نماید (۱). عباس نیز در ضمن توضیح علل این حمله بر سرور در ابتدا توضیحات مشتاقی را تکرار نموده و بعد از توضیحات مفصلی را در قسمت محارباتی که بین جنرال های مالدیو و افغانان در مناطق مختلف سرور بوقوع پیوسته است، ارائه میدارد (۲). برخلاف اینها نویسنده گان تاتار در قسمت علل اصلی مخاصمت شیر شاه با مالدیو توضیحات واقع بینانه ارائه نموده اند و اظهار میدارند که تنها علل سیاسی باعث دشمنی بین شیر شاه و مالدیو گردیده بود.

پروفیسور قانونگو باستناد منابع تاریخی و راجستانی روابط شیر شاه را با مالدیو در مراحل مختلف تشریح نموده است. این حقیقت کاملاً روشن است که در قسمت ایجاد عداوت با شیر شاه

(۱) واقعات مشتاقی ورق ۵۶ ب

(۲) تاریخ شیر شاه و اوراق ۱۰۶ و ۱۰۵

ایستکار عمل در دست مالدیو بوده است. پدر مالدیو بنام رای گا که سر زمین ناگور را که از بریوطات امپراتوری لودی بود با استعمال قوه از مقطع سلطان ابرا هیتم لودی بدست را جا مالدیو برای ادامه حکمرانی خویش بر ناگور و سر زمین های دیگر بعد از آنکه در سال ۱۵۳۱ به تعقیب قتل پدرش تاج و تخت سروار را بدست آورد. در سال ۱۵۳۱ با هماهنگی یون شروع به مذاکرات نمود حمایت کامل خود را از وی در مقابل افغانان ابراز داشت. اما همایون چون بیشتر متوجه فتح سنده بود لذا به پیشنهاد مالدیو در آنوقت اعتنا نکرد (۱). اندکی بعد از اینوقت اوضاع سیاسی در هند شمالی به فتنه شیر شاه کاملاً تغییر خورد و تسلط وی بر ارضی متصرفه مستحکم گردید. بنا بران در سال ۱۵۳۲ که شیر شاه ناگور را نیز بدست آورده بود را جا مالدیو اجباراً در فکر مصالحه با شیر شاه افتاد. انضمام ناگور به امپراتوری لودی در هنگامی صورت گرفت که همایون از فتح سنده کاملاً نومید شد و بنا بران در اگست ۱۵۳۲ نمایندگانی خود را بفرستاد تا تشکیل اتحاد نظامی علیه شیر شاه به جود همپور فرستاد اما از آنجائیکه شیر شاه با داشتن جا سو سان از تمام فعالیت های مخالفین خویش مطلع بود لذا نماینده خویش را نزد جا مالدیو فرستاد و او را به دوستی دعوت نمود. و ضمناً وعده کرد در صورتیکه همایون را دستگیر نمود و بوی تسلیم نماید در عوض امور سرزمین های ناگور، الوار و هر منطقه دیگری که او بخواهد بوی واگذار خواهد شد. در ظاهر مالدیو روابط دوستانه با شیر شاه برقرار نمود اما به نسبت دستگیر نکردن همایون که بعد از رسیدن نماینده شیر شاه برای استمداد داخل قلمرو مالدیو شده بود نتوانست او را راضی نگه دارد، زیرا مالدیو تنها او را از قلمرو خود خارج نمود. همین امر شیر شاه را خشمگین ساخت و برونیسر قانون نگواظها را میدارد. اگر مالدیو در فکر فریب کاری نمی بود به آسانی میتوانست هر یک از کورگانانی را که خواسته باشد در دشتهای هندی زنده دستگیر نماید. ... بهر صورت شکست سریع همایون و فرار نماینده اش از جود همپور موقعیت مناسبی برای مالدیو ایجاد نمود. بطوریکه وی قشون خود را محض بمنظور خوشی خاطر شیر شاه که اکنون در سر زمین های خود کاملاً مستقر شده بود به تعقیب کورگانیان فرستاد. (۲) شیر شاه نیز محض بفرض آرام نگه داشتن وی متوقفاً روابط حسنه خویش را با وی حفظ و بعد از اضمحلال پوران مل اوران نیز از زمین برد. علاوه بران باید گفت که موجودیت فرمانروای جا ملی می چون مالدیو در را جپوتانه برای

(۱) مرجمه شود به 367-8 pp. Sher Shah and his Times,

(۲) Sher Shah and His Times, P. 370.

شیرشاه قابل تحمل نبود و او این چنین اشخاص را با استفاده از هرگونه اسکان موجود از بین برده بود. ضمناً خویشاوندان مالدیو هم که توسط وی از سرزمین های شان اخراج شده بودند در خدمت شیرشاه شامل شدند و همیشه در فرکران مقام گرفتن بودند و آنان عبارت بودند از کلیان سل و بهیم پسران جیت سل حکمران بیکانیر که توسط مالدیو کشته شده بود و همچنان پیرم دیو از میدته که سال ۱۵۴۲ در رانتها مبور به شیرشاه پیوست. عقده های متحدین شیرشاه وقتی برآورده شد که در نوامبر سال ۱۵۴۲ - وقایع نظامی شیرشاه در مقابل سرور عمسلی شد. بعد از تصرف سرور در ماه می سال ۱۵۴۳ پسران جیت سل و پیرم دیو دوباره سرزمین های شان را با امتیازات زیاد بدست آوردند (۱) و با افسران شیرشاه که در مناطق مختلف تحت حکومت مسند عالی خواص خان مقرر بودند همکاری نمودند. بنا برآن اطلاق کلمه متعصب مذهبی بر شیرشاه توسط حقایق تاریخی تأیید نشده است و ضمناً موضوعات مذهبی هیچگاه نظریات سیاسی او را تحت شعاع قرار نداده است از نظر هر عمده دوره او یکی هم انکشاف فردنگ جدیدی است که هندوها و مسلمانان را با هم متحدنگه میداشت. اشراف هندو نجبای معتمد اسپراتوری بودند، اشراف مسلمان افسر هندی و را استخدام میکرد و برعکس افسران مسلمان در خدمت اشراف هندو بودند (۲) حقیقت مسلم اینست که مردمان دوره های وسطی به اصل و فاداری در مقابل با دار و اقای شان معتقد بودند بدون در نظر گرفتن اینکه او کیست. جیسی درین باره میگوید آنها نیکه در راه خدمت به با دار شان می میرند با چهره پشاش و روشن این جهان را ترک میدهند اما آنها نیکه اعتماد خود را از دست داده و سی گریزند روی سیاه خواهند بود. (۳)

اطلاعات موجود با وجود متفرق بودن نشان میدهد که شهزادگان را جیوت به خدمت در اسپراتوری سوری با وفاداری تمام تا هنگام سقوط آن در سال ۱۵۵۵ ادامه دادند. بعضی از آنها در زمره اشراف افغان برتبه نجبای بزرگ نیز ارتقا نمودند. بطور مثال راجارانیه گوالیاری از اختلاف راجامان سنگم گوالیاری اقطاع وسیعی را در سال ۱۵۵۰ بدست آورد و خدمات مهمی را برای شیرشاه

(1) Cf. Sher Shah and His Times, P. 396

پروفیسر قانوفنگوود و باره استقرار مجدد پسران جیت سل در Bikanir اظهار میدارد که انجام این کار از وظایف شیرشاه بود و با انجام آن وی امتیاز بزرگی را به دست آورد.

(۲) واقعات مشتاقی اوراق ۱۵۱ ب و ۳۰ الف

چنین می نماید که حتی مالدیو نیز امتیازاتی را بر ای مسلمانان در سلطنت خود قابل بود

Sher Shah and His Times P. 355.

مراجعه شود به

3) Madumalti, Eng. tv P. 301.

و بازماندگان وی در تحت رهبری شجاعت خان سور بمقطع بزرگ ما لوا انجام داد (۱) با تمام خوانین دیگر راجپوت نیز که داوطلبانه به قدرت شیر شاه تن در داده و وفاداری شان را در مقابل وی حفظ میکردند بهمین ترتیب رفتار میشد.

بیرم دیو که شیر شاه اسیر مربوط به سرزمین مید تارا بوی سپرده بود (در ۷ میلی شرق جود هپور) در استقرار حکومت افغانها در سرزمین های مجاور با خواص خان همکاری داشت، به منظور قدردانی از خدمات فوق العاده او چند پرگنه دیگر نیز بشکل اقطاع اضافی در سرکار اجمیر بوی سپرده شد. قادر نگهداری قشون خود از آن استفاده نماید اوقاً آخرین وقت در خدمت شیر شاه و اخلا فوی باقی ماند (۲) همچنان راوستران از بوندی نیز که توسط مالدیو اخراج شده بود تحت شرایط معمول خدمت سرزمین های مربوط خود را دو باره از شیر شاه بدست آورد (۳). سرزمین های فالوده و بو هکران که از مالدیو گرفته شده بود بنا بر فرمان شیر شاه توسط خواص خان به راوول لنگران از جیسا لمیر سپرده شد سرزمین های فوق الذکر مناطق متنازع فیهای بین سرکردگان تهور و بهاتی را تشکیل میداد (۴). در ارتباط با جاوادی سنگه از میوار باید گفت که وی بدون جنگ قلعه چیتور را با تمام مربوطات آن بشمول کمپهل گر به شیر شاه تسلیم نمود و بنا بر آن بهمان وضع سابق خود باقی ماند (۵).

درین مورد بیجا نخواهد بود اگر تذکراتی نیز در مورد شرایط صلح با آنان که اباعن جد سر کرده بودند، زمینداران بزرگ نیز ارائه گردد. از تذکرات عباس دربار به معامله شیر شاه با سرکردگان بلوچ و شکهر در بلتان و پنجاب می آید که تعداد معینی قشون را که توسط افسران امپراتوری نشانی شده بود برای خدمت شیر شاه نگهدارند (۶): در بعضی حالات استثنایی سرکردگان از داغ کردن اسبهای شان معاف بودند چنانچه به سر کرده بلوچ در بلتان قبل از اضمحلال وی توسط هیبت خان نیازی همین اجازه داده شده بود، بنا بر آن همین روش حتماً در مقابل شهزادگان راجپوتانه نیز عملی شده است آنان تحت حکمرانی بمقطع های بزرگ سروار و رنتها مپور یعنی بالقر تیب مسند عالی خواص خان

(۱) واقعات مشرقی ورق ۳۰ الف.

(۲) Cf. Sher Shah and His Times, P. 411.

(۳) برای مطالعه مفصل روابط رایستران با مالدیو، مراجعه شود به Sher Shah and His Times.

(۴) ایضاً صفحه ۳۱۰.

(۵) ایضاً صفحات ۳۱۵ - ۳۱۶.

(۶) تاریخ شهر شاه می ورق ۱۱۳.

و شهزاده عادل خان قرار داشتند (۱)

بعد از مرگ شیر شاه اسلام شاه نیز به سیاست مصالحتی پدر خود در مقابل سر کردگان میراثی زمینداران ادامه داد چنان می‌نماید که مستند عالی حاجی خان که بعد از فرار خواص خان از اهرات توری سوری اسلام شاه اسیر مربوط به سرزمین های سیوات، اجمیر، ناگور و جود پور، رابوی سپرده بود در وادی بسیار دوستانه راجا شهزادگان راجپوت که در ولایت او مناطقی را در اختیار داشتند برقرار نموده بود علم چند یکی از اقارب را جابها رامل بحیث وکیل و نایب حاجی خان مقرر و تا زمانی این امتیاز را در دست داشت که اخیراً ذکر در سال ۱۵۵۶ بجانب گجرات فرار کرد ضمناً گفته میشود که حاجی خان با دختر راجا بهار رامل از اجمیر و خواهر موته راجا پسر مالدیو از دواج کرده بودند و راجا بعد از مصالحه مجدد با حکومت افغانها اقطاع وسیعی را بدست آورد در حالیکه پدرش برای بدست آوردن سلطنت از دست رفته خود همیشه با افغانها در جنگ بود (۲). البته این موضوع که پسران راجپوتان به منازعه برخیزند در جوامعی که مردان زنان متعدد دارند بهیچ صورت مایه تعجب نیست و روابط اسلام شاه با راجا پارس رام از گوالیار در سلسله جبال سیوا لیک (Siwalik) نیز بسیار است وی در مورد روشنی می‌اندازد. راجای گوالیار مورد تفتقد زیاد او قرار گرفت. در مورد عبداللہ تذکر میدهد که اسلام شاه بعدی بر راجا پارس رام (Paras Ram) سهربانی داشت که او را بر تبه نجیبای بزرگ امپراتوری ارتقا بخشید. به فرمان پادشاه چنان عمارات مقبول در سرزمین گوالیار اعمار گردید که مردم بجلی هرگز مانند آنها ندیده بودند اسلام شاه برای مدتی در گوالیار ماند و بعداً عازم مانکوت شد جائیکه وی قلعه دیگری اعمار نموده بود (۳)

بصورت مختصر باید اظهار داشت که شیر شاه و اسلام شاه سیاست مصالحه و همکاری با زمینداران و راجاهای که بین سرحدات امپراتوری شان امر ارحیات داشتند تعقیب مینمودند شیر شاه تنها با کسانی که رقبای سیاسی وی پنداشته شده و یا قابل اعتماد نبودند عداوت میورزید بصورت عمومی شیر شاه در مقابل تمام مردم بدون در نظر گرفتن نژاد و یا روابط خانوادگی بردبار بود و تمام آنها از حکومت سخاوتمندانه وی مستفید میشدند. در حقیقت وی همیشه بتوجه رفاه و آسایش دولت و مردم بود او در ضمن آرزو مندی استعداد انرا نیز داشت که ارزشهای سیاسی خود را

(۱) ایضاً اوراق ۱۰۷ - ۱۱۳

(۲) افسانه شاهان ورق ۱۷۸ الف .

(۳) تاریخ داودی صفحات ۱۷۷ - ۱۷۸. عبداللہ در مورد موقعیت گوالیار تذکر میدهد

گوالیار کو هست که بوقت رفتن کانگره و نگر کوت دست راست جنوب رویه سپانده کوهها واقع است

استحکام بخشیده و پروژه های انکشاف اجتماعی و اقتصادی را تدویر نماید، و بنابراین در اکثر موارد بمقایسه جلال الدین اکبر پیشقدم بوده است. یگانه تفاوت بین شیرشاه و اکبر این بود که اول الذکر تنها متوجه رهبری موقتی امپراتوری خود بوده و هیچگاه در مسایل مذهبی اشخاص مداخله نکرد همگان در دوره او از امتیازات زیاد برخوردار بودند (۱). برعکس این آرزومندی اکبر میخواست علاوه بر رهبری سیاسی مذهبی را نیز در امپراتوری بدست آورد، باعث گردید تا سوجی از مخالفت علیه او برانگیزد. علمای مسلمان این مداخله او را در امور دینی تحمل نکردند و بالاخره در مقابل وی احساس نفرت نمودند تا حدیکه به گفته ابوالفضل سرزمین زیبای هند بر ای او ملو از غبار مخالفت گردید (۲).

پروفسور نظامی هنگامیکه فعالیت پیشوایان نقشبندی را در امپراتوری کورگانیه مطالعه مینماید ابراز نظر میکند که در حقیقت اگر اکبر در امور مذهبی مداخله نمیکرد قوای مذهبی که در همان وقت در هند فعال بوده و در نتیجه آنها فرهنگ مشترک وجدیدی که جنبش های بهکتی و Shattari نیز در همان دوره انعکاس دهنده آنست، در حال آهسته بود، دین مصنوعی و جدیدی را نیز خود بوجود میآورد (۳).

(۱) عباس شیرشاه را بحیث یک شخص متعصب منی مذهب معرفی مینماید و اظهار میدارد که شیرشاه بعد از تسخیر کالنجر به شجاعت خان مقطع مالوا اسر داد تا بر سلطنت های دکن حمله نماید زیرا تشیع مذهب رسمی سلطنت های دکن قرار گرفته بود. در حالیکه حقایق تاریخی این ادعا را تأیید نمی نماید بطور مثال شیر شاه کجی چک یکی از اشراف شیعه در کشمیر را در مبارزه وی علیه مردم در کشمیر مساعدت نمود و بعد از بازگشت از دیدن زخم های او بحدی تحت تاثیر قرار گرفت که او را صمیمانه خیر مقدم گفت. لقب خان خانان داد و در تحت قوماندانی عادل خان و حسین خان سروالی بتعداد پنجهزار اسپ و دو فیل را در اختیار او گذاشت. اما افغانها درین جنگ بر علیه کشمیریان موفق شده نتوانستند.

مراجعه شود به .

Kashmir under the Sultans, Prof. Mohibat Hassan calcutta, 1959 PP. 133 — 134.

(۲) اکبر نامه صفحه ۵۳۲.

(۳) مراجعه شود به .

Naqshbandi Influence on Mughol Rulers and publics, Islamic Culture, Hyderabad January, 1965, pp. 45 — 46

غلام علی آیین

ظواهر و واقعیت‌ها: نتایج

تحقیقات علمی

دو دانشمند بنام (هوبل) و (وایزال) آزمایش‌هایی برگزیده‌ها نموده‌اند که از نظر تربیتی اهمیت بزرگی دارد. کودکانی که به‌ساحول خود می‌نگرد چه می‌بینند؟ آیا وی‌کما بیش همان چیزهایی را می‌بینند که والدینش می‌بینند یا اینکه چیزهایی که او و دیگر کودکان می‌بینند خیلی متفاوت است از آنچه بزرگان می‌بینند؟ دانشمندان و فلاسفه از زمان ارسطو تا کنون برمسأله بینایی بحث فراوان کرده‌اند. اما اینک برگزیده‌ها آزمایش‌هایی نموده‌اند که منجر به کشفیاتی انقلابی شده است. کشفیاتی که نه تنها در مورد گربه‌ها بلکه در مورد انسانانی که آنها را تغذیه می‌نمایند نیز مورد تطبیق دارد. اولین اکتشاف در زمینه این است که قابلیت «درست دیدن» خود بخود در اطفال تحقق نمی‌یابد، بلکه تابع اثرات بیرونی نیز است. محققان دریافته‌اند که وسایل بینایی ما تا اندازه زیاده‌ای تابع تجربیات زمان کودکی است. تجربیاتی که در آینده زندگی و چگونگی قابلیت ما را برای دید و تشخیص اشیاء متاثر می‌سازد و شاید همان تجربیات تعیین کند که ما چه قدر در رشته معینی ذکی هستیم. ایشان برآنند که شاید در حال حاضر فرصت‌های مهمی در مورد رشد اطفال صرفاً از آنروی فوت می‌گردد که ما موضوعات مناسب را در مواقع مناسب تعلیم نمی‌کنیم. مواقعی که دماغ طفل پذیرا ترین است.

پیشتران تحقیق چگونگی بینایی در گربه‌ها دوزیست شناس پوهنتون هاروارد (دیوید هوبل) و (نارستن وایزال) اند، چون ایشان تحقیقات خود را در ابتدای دهه ۱۹۶۰ آغاز کردند. فرضیه‌شان این بود که محیط اولی گربه بر چگونگی تکامل بینایی آن یک اندازه اثر خواهد داشت اما هوبل و وایزال یافتند دیگر زیست‌شناسان که باین موضوع دلچسپی دارند از انعطاف پذیری

و شکل پذیری قابل توجهی که سیستم بینائی گربه حین رشد خود نشان می‌دهد متحیر شده‌اند. اکنون ممکن می‌نماید که حجره‌های عصبی دماغ گربه می‌تواند واداشته شود وظایفی را انجام دهند که ظاهراً برای آن «خلق» نشده است. حتی اگر بقیه دماغ فقط بکسری از شکل پذیری قادر باشد که از فعالیت پوست دماغ (لایه‌خا کستری رنگی که قسمت اعظم دماغ را پوشانیده) مشهود است، در آنحال مه‌دان وسیعی برای موثرات خارجی وجود دارد که چگونگی رشد دماغ را متأثر سازد.

هوبل و وایزل در ابتدا بر فعالیت حجره‌های عصبی در ساحه‌ئی که بنام ساحه اصلی دماغ بصری یاد میشود توجه خود را معطوف داشتند. معلوم شد که این حجره‌ها «شکل‌نمایی» اند یعنی اشکال مشخصی که چشم می‌بیند تشخیص آنها اصلاً توسط آن حجره‌ها صورت می‌گیرد. عموماً دوزخ شکل‌نمایی وجود دارد؛ آنهایی که در بسیاری از زنده‌جانها وجود دارد و دیگر آن که مخصوص به نوع خاصی از زنده‌جانهاست. نوع دوم قاعده حیوان را قادر می‌سازد که در محیط سلوکی خود رشد کند. مثلاً بقه اعصابی بصری دارد که بنام «مکس‌نمای» یاد می‌گردد. این اعصاب وقتی عکس‌العمل نشان میدهند که چیزی به بزرگی مکس وارد ساحه دید بقه شود. میتوان استدلال کرد که این شکل‌نماهای خاص بطور تکوینی تعیین شده‌اند اما دلایلی برای این هم موجود است که بگوئیم، آنها قسماً در شرایط محیطی بوجود آمده‌اند.

واقعیت این شکل‌نماها بکمک الکتروودهای کوچک که بدماغ گربه کلان فرو برده شده بود تعیین گردید. آنها معطوف به سمت‌های معینی اند بطوریکه هر زاویه با سمت معینی توسط شکل‌نماهای بخصوصی رصد میشود. هر حجره متوجه سمت خاصی است اما حجرات عصبی در این قسمت دماغ تمام ساحه ۳۶ درجه را در بر می‌گیرد. این هم معلوم شده است که اکثر حجره‌ها دوچشمی‌اند یعنی به هر دو چشم اتصال دارند. چوچه گربه که از نگاه بصارت هنوز خام و نارسیده می‌باشد برخلاف گربه کلان عملاً دارای هیچگونه شکل‌نما نیست. حجره‌های آن یقیناً در دماغ چوچه گربه موجود است، اما هنوز با این مقصد استخدام نشده است. ارتباط‌های دوچشمی حجره‌ها در چوچه بَشک عیناً مانند ارتباط‌های مذکور در مورد گربه کلان است. در یکی از آزمایش‌های اولی هوبل و وایزل برای استکشاف اینکه کدام قوا (تکوینی یا محیطی) مسؤول قیدیل چشم کودک به چشم گربه کلان است. ایشان یک چوچه گرسنه را بسرای مدتی کافی در قاریکی کسامل نگاه داشتند و سپس دماغش را معاینه کردند؛ ایشان دیدند که ارتباط دوچشمی بحال خود بود اما شکل‌نماها بحال ابتدائی و قوام نیافته مانده بود. این بود دلیلی توی دایر برآنکه اثرات محیطی رشد دماغ را تعیین می‌کند. در قدم دیگر هوبل و وایزل یک چشم حیوان را بسته نگاه داشتند تا اثر آن را بر دماغ ملاحظه کنند. این بار شکل‌نماها درست رشد یافت اما ارتباط‌های دوچشمی بهم خورد زیرا آنها صرف به

يك چشم ارتباط خود را قايماً نمودند. محققان مذکور دریافتند که دماغ باصره فقط در طول يك دوره حساس حیات حیوان شکل پذیر بود. دوره بی که بین سه هفته تا سه ماه بعد از تولد قرار می‌گیرد. این یافته هم موافق است با آن نظر که تجارب اولی زندگی در رشد دماغ اهمیت دارد. يك عده دانشمندان دیگر آزمایش های هوپل و وایزل را دنبال و تکرار کرده اند از قبیل (کولن بلکمور) و همکارانش در کاسبرج و نیکوسپینیلی و هلمت هرزش سر و ط و هنتون ستا نفورد. این دانشمندان نتایج نتایج آزمایش دو دانشمند اواسی را تصدیق می‌کنند بلکه به نتایج جدید نیز رسیده اند. نتایجی که اهمیت نتایج یافته های اولی را د و بالا می‌سازد. یکی از آن یافته ها عبارت از حساسیت دماغ در برابر ابعاد افقی و شاقولی محیط است. مثلاً گربه های مورد آزمایش در کاسبرج در محیط های بصری پیا پیا آمدند. محیط هایی که تنها عبارت بود از باریکه ها (نوارهای) شاقولی یا افقی امانه هردو. چون حیوانات مذکور از جهان نواری خود بیرون شده و وارد جهان بصری واقعی گردیدند کردار آنها فوق العادگی داشت. گربه های «افقی» کاملاً قادر بودند که خیز بزنند و بالای چوکی بنشینند اما چون بر فرش اتاق حرکت کردند به پایه چوکی ها تماس میگردند که گویی پایه ها (اشیای شاقولی) برای آنها غیر مرئی بود. برعکس حیوانات «شاقولی» هیچ مشکلی با ارتباط پایه ها نداشتند اما از سمت چوکی ها هیچ استفاده نکردند و گویی که چوکی ها سمت نداشتند.

چون تیم بلیکمور را داخل سر گربه ها را معاینه کردند کردار عجیب آنها بلافاصله ایضاً گردید: گربه های شاقولی فاقد شکل نما های افقی بودند، بنابراین نمی توانستند هیچ چیزی را که مرکب از خطوط افقی بود، ببینند. و گربه های افقی فقط شکل نما های افقی داشتند که دیدن پایه های شاقولی را برای آنها ناممکن می‌ساخت. گویی که پایه ها اصلاً وجود نداشت. این حیوانات در برابر اشیا بی که بنظر ما و شما و گربه های سالم کاملاً مرئی بود کور بودند و آنها فقط به سبب سرگذشت غیر عادی اولی آنها.

داستان آن گربه ها دلچسپتر گردید چون اخیراً تیم بلیکمور و دو دانشمند هونتون کالیفورنیا موفق شدند که وظایف حجره های سمت نمای گربه ها را تغییر دهند. محققان حجره های مذکور را واداشتند که در برابر لکه ها عکس العمل بروز دهند. نه در برابر خطوط - کاری که حجره ها برای انجام آن «خلق» نشده بودند، حیاتی که بکار برده شد این بود که حیوانات مذکور در يك محیط پراز نقاط و لکه ها پیا پیا آورده شدند نه در يك محیط خط ها و نوارها.

اکثر دانشمندان اکنون متفقند که دوره «حساس بصری» گربه، آنطوریکه هوپل و وایزل

دریافته بودند، بین سه هفته تا سه ماه بعد از تولد قرار می‌گیرد و دوره حساس ترین در حوالی پنج هفتگی است. اما سوال اینجاست که آیا حقیقت امر در مورد انسان از چه قرار است و آیا عین شکل پذیری در مورد انسان نیز صدق می‌کند یا خیر؟ و اگر صدق کند آیا دوره بی حساس وجود دارد، و اگر دارد به کدام وقت تصادف می‌کند؟ شواهدی که در مورد آنها لازم است لابد ما هیت غیر مستقیم خواهد داشت، اما بنظر دانشمندان آنچه در حال حاضر معلوم است تفاوتی مهم بین چگونگی رشد دماغ انسان و گربه در این زمینه بملاحظه نمی‌رسد. شواهدی که در دست است، نشان میدهد که دماغ انسان کودک مانند دماغ چوچه‌گر به شکل پذیر است، اما دماغ انسان بزرگسال چنان نیست.

بلکه مور می‌گوید دوره حساس بصری انسان بین دو سالگی و چهار سالگی قرار می‌گیرد. نقایص بصری قابل اصلاح باید قبل از انقضای آن دوره اصلاح گردد.

دو محقق کانادایی بنام (رابرت انیس) و (بای فراست) بر هندیان امریکائی و شهرنشینان آنکشور تحقیق نموده و چگونگی رشد بینائی آنان را مقایسه کرده‌اند. آنان نیز باین نتیجه رسیده‌اند که بینایی انسان همان نوع شکل پذیری را نشان می‌دهد که در مورد گربه‌های آزمایشی دیده شده است. تحقیق دیگری که بر کودکان بعمل آمده ارتباط قریب بین رشد لسانی و رشد بینایی را نشان می‌دهد.

دو دسته از کودکان که از لحاظ تمام شرایط و احوال متشابه بودند در محیط‌های متشابه قرار داده شدند و اشیای گوناگون در آنجا جای داده شد. به دسته اول نامهای یک عده از اشیاء تعلیم گردید اما دسته دوم از نامهای آن اشیاء بی اطلاع گذاشته شدند. دسته اول از وجود اشیای مذکور در ماحول خود وقوف نشان دادند اما دسته دوم با آنکه همان اشیاء در محیط شان وجود داشت از وجود آنها بی اطلاع بودند و تنها از وجود اشیائی وقوف نشان دادند که نامهای آنها را میدانستند. اینجا دیده می‌شود که رشد لسانی اثری بارز بر ادراک محیط و ماحول دارد.

می‌آئیم به پاره بی سوال‌های دیگر که از نگاه تربیت حایز اهمیت‌اند. آیا یک طفل نابغه موسیقی خواهد شد اگر آهنگ‌های موسیقی نوازان بزرگ بوفرت بوی شنونده شود؟ و اگر به چندین زبان به طفل حرف زده شود آیا استعداد لسانی او بلند خواهد رفت؟ آیا یک طفل سرانجام ریاضی دان بزرگ خواهد شد اگر مبانی منطقی در خرد سالی بوی تدریس گردد؟ چنین می‌نماید که جواب همه این سوال‌ها مثبت باشد و اما تا یک اندازه. تقریباً یقینی است که روش‌های تربیتی جاریه ظرفیت آموزشی دماغ بشری را بطور کامل بکار نمی‌اندازد. مطلب اساسی عبارت از وجود

دوره‌های حساس است و آنهم نه تنها برای رشد بصری بلکه برای رشد استعداد های لسانی و منطقی؛ موسیقی و هنری، مثلاً هر کس سبادی لسان را بین دو سالگی و سه سالگی کسب میکند. پس چرا چندین سال دیگر انتظار کشیده شود تا لسان دوم و سوم بوی تدریس گردد؟ روشن است که دماغ درسا لهای اول برای آموزش لسان آمادگی خاص دارد و شواهد فراوان موجود است که خردسالان زبان خارجی را که بآن مواجه باشد به آسانی می آموزند. احتمالاً تا درست خواهد بود که به یک طفل دو ساله دو زبان خارجی در عین حال تدریس گردد، زیرا تداخل های مغشوش کننده به میان می آید اما یک طفل چهار ساله می تواند به آموزش زبان جدید آغاز نماید. از سالها باین طرف روانشناسان تربیتی اصرار ورزیده اند، آنکه محیط زندگی کودک نه تنها بر آموزش بلکه بر ذکاوتش نیز اثر دارد. محیطی که از نگاه فرهنگی غنی یعنی اشیای متنوع فرهنگی در آن موجود باشد - از سامان بازی و اشکال مختلف گرفته تا کتب، اخبار، مجلات، گراموفون، رادیو و تیلیفون و غیره و از خویشاوندان تعامی یافته گرفته تا معلمان و والدین دانا، ذکای طفل را تا بیست درجه بلند میبرد، برخلاف محیطی که از نگاه فرهنگی فقیر باشد بهمان اندازه ذکای طفل را پائین میآورد.

متخصصان صحت اطفال خیلی پیش متوجه شده اند که کودکان نباید در کودکانستان های متحصن ساخته شوند که محیط آنها غیر مهیج و یک نواخت و غیر متنوع باشد. تحقیقات جدید که قبلاً شرح داده شد نظر آنها را تأیید می نماید.

آزمایشهای مذکور حاوی اهمیت فلسفی نیز میباشد. پیش ازین آزمایشها نیز معلوم بود که واقعیت هائی و رایسانی حواس انسان نیز وجود دارد. هستند امواج صوتی که ما نمیتوانیم آنها را احساس کنیم « شعاع برقی مقناطیسی » بهر دو جانب طیف تنگی که برای بینایی ما مریبی است غیر برقی میماند. حساسیت شما به یکنوع سنگ بود لیس یک سلیون بار قویتر از قدرت شامه انسان است. اینرا هم میدانیم که حکم حواس خود را همواره نمی توانیم بپذیریم زیرا میدانیم که خلاف واقعیت های وسیعترند. بنگاه اول زمین هموار می نماید اما اکنون محقق است که زمین هموار نیست. چنین می نماید که آفتاب و تمام افلاک بدور زمین می چرخد اما اکنون میدانیم که حقیقتاً سرچنان نیست. زمانی که گالیلیو دانشمند نامور ایتالونی ادعا کرد که آفتاب و افلاک بدور زمین نمی چرخد وی در ان زمان در جمله تمام نفوس جهان یگانه کسی بود که چنان عقیده داشت. تمام مردم جهان مخالف وی بودند، با هم اکنون چه مسائلی وجود خواهد داشت که نظر عده قلیلی در باره آنها صحیح است و نظری که شاید دهها سال بعدتر اکثریت جهان نیز بآن بگرایند. از انجا میرسیم به مهمترین سوال فلسفه و ان اینکه آیا واقعیت چیست؟ - سوالی که همان قدر قدمت دارد که خود فلسفه. حتی خیلی قبل از انکه دانش علمی بطور

قطعی روشن ساخته باشد که درک واقعیت ها خیلی مربوط به اید یا الوژی ما (با لیا صه با اید یا الوژی عصر ما) است، دانشمندان قدیم آن حقیقت را فهمیده بودند.

افلاطون برای تمثیل «مجازی بودن» مدرکات مامثل «مغاره نشینان» پشت بدر و شنائی را ارائه کرد. مغاره نشینانی فقط سایه اشیا را بر دیوار می بینند و از دیدن خود اشیا عاجزند. آزمایش های مربوط به گربه های «شاقولی» و «افقی قریبا» بیست و سه قرن بعد از افلاطون نظری را اعتبار بیشتری بخشید. آنتستین در باب ماهیت ماده گفت: «انسان ابد نخواهد دانست که ماده چیست، آنچه خواهد دانست اینکه ماده چه کرد اری بروز میدهد» و جارج برکلی استدلال کرد: واقعیت فقط مفهومی است نزد خداوند و انسان کنه کامل آنرا ابدأ ادراک نخواهد کرد، و برتراند رسل مارا بر حذر ساخته گفت: هیچ چیزی را به یقین باور نکنید و اگر باور کنید یقیناً بخطا رفته اید، شاید واقعیت مانند مفهوم «غایت» در ریاضی باشد باین معنی که بان میتوان نزدیک شد اما نمیتوان رسید. اما در زندگی روزمره ما خود را قاعده آبه نظرات فلسفی در باره واقعیت مقید نمی سازیم. در چنین موارد ما قناعت می کنیم با آنچه حواس ما فتوی می دهند، منتهی بخاطر احتیاط بعضاً در نظر میگیریم که آیا حواس دیگران نیز انطباع مشابهی در باب آن واقعه دارند یا خیر؟ بنابراین می توان گفت که واقعیت های روزمره واقعیت هائی است که بر حسب توافق نظرها بان نمی رسیم. واقعیتها تیکه البرت روزنفلید آنها را و واقعیت های توافق میخوانند.

اما بر حذر باید بود که بین واقعیت های روزمره و غیر آن همیشه خط درشتی کشیدن کار آسانی نیست و مطلبی که قبل در مورد گالیلیو گفتیم می تواند در چنین موارد نیز مصداق یابد.

مأخذ

1. Roger Lewin "Observing the Brain Through a Cat's Eyes" —Saturday Review/world, October, 5, 1974, PP. 54—6.
2. Albert Rosenfeld, "How Real is Reality," Op. Cit., page, 51.
3. "Discovery" BBC.
4. Bertrand Russell, Bertrand Russell Speaks His Mind, World Publishing Co., 1960.
5. Eugene Freeman and David Appel, The Wisdom and Ideas of Plato, A premier Book, 1959.
6. Science (American Association for the Advancement of Science) November 1, 1974, vol 186. No. 4162, pp. 447—9.

نویسنده: دکتور محمد عبدالرحیم

مترجم: پوهنوال محمد حسن ضمیر

ارزیابی منابع تاریخ افغانان در هندوستان

در قرون (۱۶-۱۷)

در مورد تاریخ افغانان در هندوستان مواد و منابع زیادی در زبانهای دری، عربی، سنسکریت، بنگالی، هندی، انگلیسی موجود است که از آن جمله تواریخیکه بزبان دری نگاشته شده است منابع بزرگی را تشکیل داده و برای آنانیکه میخواهند درباره تاریخ افغانان در هندوستان و روابط آنان بابا بریان چیزی بنویسند مواد زیادی را بدسترسشان میگذارد. منابع غیر دری در اهمیت خود البته در مقابل منابع دری به درجه دوم قرار میگیرند ولی باز هم در تهیه مواد و مدارک ارزش قابل ملاحظه دارند. خصوصاً آثار و منابع معاصر بزبان بنگالی مواد و معلومات پر ارزش را در مورد سلطنت افغانان در بنگال و روابط آنان با بابریان هند، در هندوستان شرقی تهیه میدارد.

یادداشتها و نوشته های سیاحین خارجی خصوصاً اروپائی نیز منابع مهم شمرده میشوند. آنها به پهلوهای مختلف روابط افغانان و بابریان در هندوستان روشنی انداخته اند. یادداشتها آنان علاوه بر اینکه مؤید شواهدیست که در منابع معاصر زبان دری وجود دارد ندخود نیز معلومات و حقایق پرارزشی را در مورد روابط افغانان با بابریان در قرن شانزدهم هفده در هندوستان افزوده اند. سکوک و کتیبه های این دوره نیز قابل یاد آور است. اینها در روشن ساختن زندگی سیاسی وثقافتی این دوره کمک شایانی مینمایند.

اثار و کتبی را که از لحاظ ارزش تاریخی خود در درجه دوم اهمیت قرار دارند نیز نباید فراموش نمود. معلوماتیکه از چنین آثار بدست میاید بعضاً قابل قبول بوده و در ترتیب و تدوین تاریخ افغانان در هند، کمک مینمایند.

منابع و اسناد تاریخی که به صورت فراوان و متنوع وجود دارند و در شواهد خود یکدیگر را نیز

تأیید میکنند در تدوین و ترتیب یک تاریخ سوفق و مستند ووزین افغانان در هندوستان کمک قابل
ملاحظه مینمایند .

مورخین معاصر زبان دری از لحاظ توأمیت وار تباطشان به سه دسته اساسی تقسیم میشوند
(الف) افغانی (ب) بابری و (ج) ایالتی یا محلی .

مورخین افغانی طبعاً متمایل اند که سلاطین افغانی خود را برتر از دیگران جلوه دهند و
در مورد کارنامه های شان از مبالغه کار بگیرند . از جانب دیگر مورخین بابری با افغانان که
دشمنان بابریان بودند به پیمانۀ زیاد مخالفت و مخالفت میورزیدند .

بنا برین این دو منبع پهلوهای دلچسپ روابط بین افغانان و بابریان را توضیح و روشن میکنند .
اما در دسته سوم مورخین که افغانوند بابری اند و ما آنان را محلی و یا ولایتی نام گذاشته ایم شواهد
و اسنادی در پیش ما میگذارند که از خلال آن ها درک و شناخت کامل شخصیت ها و نقش افغانان
را در تاریخ ممکن و میسر میگردد اند . اگرچه ما این مورخین را به سه حصه تقسیم کردیم ولی
نباید تصور شود که تمام مورخین افغانی از افغانهای خود جانبداری و بابریان مخالفت و مخالفت
میکرده اند و همه مورخین بابری در حمایت از بابریان و در مخالفت با افغانان برخاسته و همه مورخین
ولایتی و محلی در شواهد و نگارندهای خود بی طرف بوده اند .

در حقیقت مزیت و شایستگی تواریخ این سه طبقه از مورخین بابسی از عوامل ، علی الخصوص
رغبت و نفرت شخصی و جهان بینی آنها بیکه واقعات را از روی آن مطالعه میکرده اند ، بستگی
دارد . تمام مورخین افغانی آثار شان را در دوره سلطنت بابریان تألیف کرده اند و به همین نسبت
آنان بطور مستقیم و یا غیر مستقیم بلاشک تحت نظر و تأثیر بعضی از امپراتوران بابری و یا اشراف
شان بوده اند .

مثلاً عباس خان سروانی اثر مشهور خود (تاریخ شیر شاه) را به امپراتور اکبر نوشت
و نعمت الله (مخزن افغانی) خود را در تحت حمایت و پشتیبانی خان جهان لودی یکی از اشراف
و نجبای مقرب دربار امپراتور جهانگیر برشته تحریر در آورد .

تاجائی که به (تاریخ داودی) و (تاریخ شاه) تعلق میگیرد ، اگرچه بخوبی معلوم نیست که
این آثار تحت نظر و حمایت کدام امپراتور بابری و یا نجبا و اشراف شان تألیف شده خواهد بود ،
ولی این واضح است که تألیف آنها در دوره امپراتوری جهانگیر صورت گرفته است .

در تحت چنین شرایط مورخین افغانی نمیتوانستند زمامداران و قهرمانان افغانی خود را
برضد امپراتوری بابری برتر و عالیتر از همه جلوه دهند .

و نیز بی ضرورت خواهد بود که مورخین با بری رانسبت به افغانها مخالف و مستخاصم قلمداد نمود. حتی ابوالفضل که به امپراتور اکبر به پیمانۀ ایمان عقیدت داشت از ستایش و تمجید صفات و سمیزات شیر شاه و اتتلام شاه و هموولو دنی خود داری نکرده است.

این مورخ دربار خود مان بآبری (ابوالفضل) افغانان را در اکثر موارد داغدار و لکه دار ساخته ولی در عین زمان به صفات و سمیزات و اهلیت بعضی از افغانان نیز اعتراف کرده است. در حقیقت او واقعیت‌ها را در مورد افغانان تا آنجا گفته توانسته که نتواند موجب رسوائی و شرمساری حامیان خود وی قرار گیرد. نظام الدین احمد بخشی که در بین مورخین آن زمان به عدالت و انصاف در قضاوت خود مشهور بود در مورد سلطنت افغانان در هند و ستان فطر خوب داشت. در مواردیکه حیثیت امپراتور اکبر حامی بزرگوارش در بین بوداوسنتها کوشیده است خاموش بماند. ملا عبدالقادر بدایونی اگرچه از نگاه ارتباط خود یکی از مورخین دربار دود مان با بری محسوب میشد ولی در توصیف اهلیت و استعداد زمامداران و قهرمانان و نجیبای افغانی نسبت به هرافغان مورخ دیگر افغانتر بود. او اثر خود را در عهد امپراتور اکبر نگاشت ولی در منتهای خفا و نشر آن هم چندین سال بعد از تخت نشینی جهانگیر امکان پذیر شد. چون از لحاظ مذهبی او یک سرد سنی متعصبی بود، بدعت‌های مذهبی امپراتور اکبر را به هیچوجه نپسندید و با آنها آشتی نکرد. به استثنای مواردیکه به مذعب تعلق میگردد، دیگر او در اثرش (منتخب التواریخ) یکی از هواخواهان اکبر بحساب میرود ولی به افغانان نیز خوشبین بوده است و بنا برین اثر او (منتخب التواریخ) یکی از منابع بسیار ارزشمند تاریخ افغانان محسوب شده میتواند.

مورخین ایالتی و محلی را نباید مطلقاً بی طرف شمرد. فرشته نه یک افغان بود و نه مربوط به دودمان بآبری و اثر خود را هم به دربار سلطان ابراهیم عادل شاه از بیجا پور نگاشت ولی در نگارش خود او نسبت به هر مورخ دربار دود مان بآبری بآبری تری بود و همچنان (واقعات مشتاقی) رزق الله و (روضه الطاهرین) طاهر محمد نیز از قماش فرشته محسوب شده میتواند.

با در نظر گرفتن عوامل فوق الذکر طبقه بندی منابع زبان دری به سه دسته از قبیل افغانی، بآبری ایالتی یا محلی را نباید بسیار جدی گرفت.

نقد و تحلیل انفرادی هر یک از منابع تاریخ این حقیقت را بما آشکار خواهد ساخت و نیز ما را در قضاوت مان به احتیاط و اخواعت داشت.

تواریخ افغانی :

از مورخین پیشقدم وزبده افغانی در این دوره عباس خان سروانی است . وی به دربار اکبر وظیفه واقعه نویسی را بعهده داشت و اثر ارزشمند تاریخی خود را اینام (تاریخ شیرشاهی) که به (تحفه اکبرشاهی) نیز شهرت دارد به امر امپراتور اکبر تالیف نمود. تاریخ او از دوره بهلول لودی آغاز می یابد، و تا اخیر دوره شیرشاه از بر میگردد و بتاریخ ۹۹۵ هـ مطابق سنه ۱۵۸۷ میلادی تالیف آن تکمیل شده است .

عباس خان ادعا میکند که او با فامیل شیرشاه پیوند خویشاوندی داشته و میگوید با اطلاعات و معلومات او در باره آن مرد بزرگ (شیرشاه) از پدر و جدش و دیگر سوسفیدان افغانی به وی رسیده است . گرچه او این اثر خود را به امر و شماره امپراتور اکبر تالیف کرده ولی در آن شیرشاه را مؤسس و بانی بسیاری از مؤسسات سیاسی پنداشته است و ازین چنین برمیآید که عباس خان در نگارش خود در تاریخ و حقایقی را که در آن درج نموده از آزادی کاملی برخوردار بوده است .

او از نواقصیکه در بین مردم افغان وجود داشت خیلی آگاه بود، گرچه او خود دیک نفر افغان بود ولی طبیعت قبیلوی و خاصه سرکش افغانان را در اثر خود نمایان ساخته و چنین خصایل را مدح و پنداشته و آنها را علل اصلی بدبختی آنها در تاریخ میداند . حقیقتاً اثر او بدین جهت مفید و ارزنده است .

سخن افغانی نعمت الله که بنام (تاریخ خان جهان اودی نیز شهرت دارد) از منابع بسیار مهم تاریخی این دوره بشمار میرود. این مورخ افغانی برای مدت سی سال در شعبه خاصه امپراتور اکبر مصر و خدمت بود و بعد از آن بحیث کتابدار خان خانان عبدالرحیم ایفای خدمت مینمود و در دوره امپراتور جهانگیر وی برای یک مدتی واقعه نویسی بود و در ۱۶۰۸ م از طرف خان جهان لودی بحیث کتابدار کما بشته شد و در عین زمان وی را موظف ساخت که تاریخ از افغانها را تالیف نماید . که بعد از تکمیل تالیف آنرا بنام (تاریخ خان جهان لودی) یا (سخن افغانی) یاد کرد . نعمت الله نخستین مورخی است که تیوری ساسی بودن نژاد افغانها را مطرح نمود . نسب نامه افغانهای او بجز قسمت های افسانوی آن خیلی ارزنده است و تقسیمات قبیلوی و طایفوی افغانان را نشان میدهد . اثر او خصوصاً از یک جهت خیلی مفید است که در آن بر پایه سی جدید جهانگیر در برابر افغانان و خیانت قوتلوی لوهانی در مقابل او د کارانی در جنگ راج محل و چندین وقایع دیگر مربوط به تاریخ افغانان روشنی قابل ملاحظه انداخته است .

(تاریخ داودی) از عهد الله یک اثر دیگر افغانی است که ارزش فراوان دارد. این اثر در عهد

جهانگیر برشته تحریر درآمده و تقریباً یک تاریخ مکملیست از سلطنت افغانان در هندوستان و زمان سلطان بهلول لودی راتا داود کارانی (۱۳۸۱-۱۵۷۶ م) در بر میگیرد. گرچه ازنگا ذکر تواریخ و سنوات نواقصی دارد ولی ازینکه راجع به دوره افغانان سوری و خصوصاً راجع به اخلاف شیر شاه معلومات مفصل و مکمل میدهد خیلی گرانمایه است. ازین اثر معلومات خوبی در مورد خصوصیات نظام حکمداری افغانی و اهداف اداری اسلام شاه سوردست سیاید. (تاریخ شاهی) از احمد یادگار یک تاریخ مکمل دیگری راجع به افغانان است که دو ره سلطان بهلول لودی راتا به عهد داود کارانی در بر میگیرد. مواف میگوید که او این اثر خود را به اسر داود کارانی، آخرین سلطان افغانی بنگال نگاشته است ولی این حقیقت که بیشتر به طبقات اکبری حواله میدهد، ثابت میسازد که او این اثر خود را بعد از ۱۵۹۵ م یعنی بتاریخیکه طبقات اکبری تالیف شده نگاشته است. علاوه بر نواقص و اغلاطیکه در قسمت سنوات و حادثات دارد تاریخ شاهی مشحون افسانه های خیالی است که درجه وثوق آنرا کمتر میسازد. شواهد و اسناد این اثر تا آنکه با دیگر منابع مقایسه و مقابله نشوند نمیتواند مدار اعتبار قرار گیرند.

حافظ رحمت خان دیوان متصدی امور مالی و مالیاتی ولایت افغانی رو میلکند در سنه ۱۷۷۱ میلادی تاریخی از سر دم خود را برشته تحریر در آورد. و آنرا (خلاصه الانساب) نام گذاشت. این اثر نیز در مورد سامی بودن نژاد افغانها سطا لیبی دارد. و در مورد اینکه چگونه افغانها در قرن ۱۸ در وهیله قدرت بهم رسانیدند بتفصیل سخن گفته است.

مهابت خان (محبت خان) نواسه دلیر خان رو هیله که یک جنرال بزرگ شاه جهان بود در ۱۸۵۰ میلادی تاریخ عمومی هندوستان را نگاشت و در آن خصوصاً در مورد اجداد خود معلومات زیادی ارائه نموده است. این اثر که بنام (اخبار مهابت) مسمی است در مورد موقعیت افغانان رو هیله به دربار شاه جهان و اختلاف او معلومات مفیدی دارد.

یک اثر دیگر بنام «افسانه شاهان» در قرن ۱۸ میلادی توسط کبیر نواسه دختری شیخ خلیل الله نگاشته شده است. کبیر در این اثر خود یک سلسله روایاتی را در باره سلاطین افغانی در هندوستان حکایت میکند. اگر چه این اثر آنقدر از لحاظ تاریخ ارزش ندارد، ولی از خلال آن روحیه شاهان افغانی در هندوستان و خصوصاً علاقه و دلچسپی شان در انکشاف دانش و ثقافت زمان شان بخوبی آشکار میگردد.

تواریخ دودمان بابری :

شرح حال و مشاهدات و خاطرات بابر بقلم خودش که بنامهای (بابر نامه) یا (واقعات بابری) شهرت دارد یک منبع بسیار مهمی از اطلاعاتیست در مورد روابط بین افغانان و کورگانیان که در

زمان خود این مؤسس اسپراتوری کورگانی در هندوستان وجود داشت. بابر يك روش سخا و تمندانه در برابر افغانان مغلوب خود اختیار نمود و سیاستی را طرح کرد که بتواند توسط آن افغانان را به همکاری و اطاعت خود جلب و قانع سازد. او مراسم تکفین و تدفین ابراهیم و دی را به کمال درستی انجام داد و بامادرش وضع سخاوتمندانه نمود ...

بابر نامه یکی از منابع بسیار موثق بشمار میرود. بابر در تزلو که خود تمام واقعات زندگانی خود را بدون کم و زیاد و با کمال صراحت و صمیمیت که خاصه خودش بود بقیه تحریر در آورده و حتی ناکامیها و نکات ضعیف شخصیت خود را نیز پنهان ننموده است. اوسیکوید: «در این تاریخ من بدین نکته پای بند و استوارم که حقیقت پایست در همه چیز وجود داشته و هر عمل بنحوی ثبت شود که به آن نحو بوقوع پیوسته باشد ...» (۱)

حقیقه (بابر نامه) يك نماینده صادقی است از خصایل و اعمال بابر از نفرت و محبت او نسبت به اشخاص و اشیای و از سلوک و سیاست او نسبت به دشمنان مغلوب.

گلبدن بیگم یکی از دختران بابر قالیف تاریخ برادر خود همایون را در عهد اسپراتور اکبر در سال ۹۹۵ ه - ۱۵۸۷ م تکمیل نمود. اثر او گاهی روشنی خوبی بر روابط بین افغانان و بابر بیان می اندازد. جرهر آفتاب چی تاریخ عهد آقای خود همایون را بنام (تذکره الواقعات) به امرا کبر در سال ۹۹۵ ه - ۱۵۸۷ م نوشته است. او که خود يك شاهد از کارنامه های همایون بود چنان معلومات موثوقی را جمع نموده که در منابع معاصر کمتر دیده میشود.

نظام الدین احمد که در عهد اسپراتور اکبر بخشی بود کتاب او بنام (طبقات اکبری) یکی از توار یخ بسیار مهم هندوستان بشمار میرود. حتی پدایونی سخت گیر و زودرنج و ابو الفضل دایرة المعارف مآب نیز ارزش کتاب را ستوده و از اینکه از این اثر بهره های بردارند خود را مدیون و مرهون مؤلف دانسته اند.

فرشته و مؤلف سائر الامراء که هر يك بنوبه خود در تالیف آثار خود استفاده های زیادی از این کتاب (طبقات اکبری) نموده اند نیز طبقات اکبری نظام الدین احمد بخشی را خیلی ستایش کرده اند.

نظام الدین خود شخصاً در جنگهای اکبر بر ضد افغانها در گجرات شرکت ورزیده و ازین جهت در مورد روابط افغانان و بابر بیان در آن ولایت معلومات موثوق و مستندی را جمع نموده است.

بِحیث يك شخصیت مورد اعتماد و صاحب سجیه خوب نظام الدین احمد مواد بسیار غنیمتی رادر باره تاریخ افغانان تهیه کرده است .
 ولی گاهی وقتی که حیثیت و شهرت با داران اودر میان بود از اینکه نتوانسته است حقایق را برملا سازد و یا تحریر کند ترجیح داده است آنرا در میان نکشد و به آن تماس نکیرد .
 بطور مثال اورا جمع که باز بنادر به تفصیل سخن میگوید ولی از اینکه اکبر اورا محبوس ساخته بود ذکر نمی کند حال آنکه بدایونی این حقیقت را برملا ساخته است . نظام الدین احمد تالیف این اثر خود (طبقات اکبری) را پیش از مرگ خود در ۱۰۰۳ هـ .م مطابق ۱۵۰۵ م تکمیل نموده است .

(اکبر نامه) و (آئین اکبری) از ابوالفضل آثار بسیار گرانبهاست . در باره تاریخ افغانان و بابریان و از لحاظ تراکم مواد و معلومات خصوصاً در باره افغانها در هندوستان شرقی خیلی غنی شمرده میشوند . چون ابوالفضل يك سوره در بار امپراتوری بشمار میرفت برای جمع کردن مواد و مطالب را هها و سهولت های زیادی برایش میسر شده بود خصوصاً که امپراتور اکبر خود در این زمینه از هیچگونه همکاری دریغ نمی کرده است . بنا برین جهات (اکبر نامه) و (آئین اکبری) چه از لحاظ کمیت و چه از رهگذر کیفیت از آثار خیلی ارزنده بشمار میروند .
 از آنجا که ابوالفضل يك سوره در بار بود از او طبعاً توقع میرفت که منافع اربابان و ولی نعمتان خود را در نظر بدارد و با دشمنان آنان از روی بدبینی و مخالفت پیش آید او اکثر افغانان را به القاب زشت و ناپسندیدامی کند . استعمال چنین القاب از طرف ابوالفضل يك حقیقت دیگر را منعکس مینماید و آن طرز تلقی مخصوصانه اکبر است نسبت به افغانان و بنا برین در باره روابط بین افغانان و بابریان روشنی قابل ملاحظه می اندازد . این را باید بخاطر سپرد با وجودیکه ابوالفضل الفاظ زشت و تمقیل رادر مورد افغانان که با بابریان مخالفت میورزیده اند بکار برده است ولی در عین زمان او اهلیت و لیاقت آن افغانانیرا که واجد آن بودند نیز فرو گذاشت نموده است . او شیرشاه را يك آدم خیلی بدسیداند و پسرش اسلام شاه را بدتر از او ولی می افزاید اگر ایشان در خدمت آقا بی چون امپراتور اکبر میبودند صاحب شهرت و آوازه زیادی میشدند . ابوالفضل نبوغ همورا نیز می ستاید و از اینکه بیرم خان اورا بی رحمانه کشت تاسف می خورد او عقیده داشت اگر همو در خدمت امپراتور اکبر و گذاشته میشد یقیناً خدمات شائسته را به امپراتوری انجام میداد . و ازین چنین برمیاید که ابوالفضل از ستایش و تمجید اهلیت ها و استعداد هائیکه دشمنان دودمان بابریری واجد آن بودند فرو گذاشت نموده و حقایق را بسیار بی شرمانه

کتمان نکرده است. او تألیف آثار خود را بیش از مرگ خود در ۱۰۱۱ هـ (۱۶۰۳ م) تکمیل کرده است.

(منتخب التواریخ) ملا عبدالقادر بدایونی که تألیف آن در اخیر دوره امپراتور اکبر انجام یافته راجع به تاریخ افغانان مواد و مطالب ارزنده دارد. معلومات او در مورد طرز اداره اسلام شاه سوره و اخلاف او و نیز در باره سلطنت افغانان در بنگال خیلی مهم و ارزشمند محسوب میشود.

گرچه از لحاظ توأمیت بدایونی یک مورخ دودمان با بری پنداشته میشود ولی نسبت به افغانان نیت و اراده بدی نداشته و بعضاً به بد قسمتی آنها تأسف میخورد. از آنجا که بدایونی شخصاً خود ناظر واقعات و روابط افغانان و بابریان بود ازین جهت مقام او در بین مورخین معاصر ممتاز و برجسته مینماید.

بایزید بیات یکی از مصاحبین خان خانان منعم خان تألیف اثر خود را بنام (تاریخ ۵۰۰ ساله) به امپراتور اکبر در سال (۱۰۰۰ هـ) مطابق ۱۵۹۱ م تکمیل نمود و دوره بین سالهای ۱۵۴۲ و ۱۵۹۱ م را در بر میگردد و چون بایزید بیات با ولی نعمت خود منعم خان یکجا در بنگال بسر میبرد لذا در باره آن ولایت معلومات دست اول را داشته است. جهانگیر نیز به پیروی از بابر پدر کلان خود حالات و خاطرات زندگی خود را نوشته که بنام (توزوک جهانگیری) شهرت دارد. امپراتور، اثرش را تا به سال نهم سلطنتش بقلم خود نوشته و بعد بنابر معاذیر صحتی تکمیل آنرا به محمد هادی تفویض نموده است.

جهانگیر در نگارش خاطرات خود با آنکه بعضی حقایق را چون بغاوت خودش بر ضد پدر و ازدواج با نور جهان را پنهان داشته مانند بابر جد خود خیلی صمیمی و صریح بوده است. توزوک او یکی از بهترین منابع است در مورد روابط بین افغانان و دودمان بابری. از خلال مطالعه توزوک او این حقیقت درک میشود که او در برابر افغانان واقعا سیاستی آشتی پذیرانه را اختیار نموده و با دادن القاب ممتاز و مناصب بلند در دربار و در جا رچوب دولت صمیمانه کوشیده است. افغانان را بخود و بحمايت امپراتوری خود جذب و جذب نماید.

یک اثر دیگری که درباره روابط افغانان و بنگال و دودمان بابر حایز اهمیت شمرده میشود، (بهارستان غیبی) است. مؤلف این اثر (میرزا ناتان. Nathan) یک افسر کوچکی بود در لشکر جهانگیر در مجاز بنگال و او درین ولایت با افغانان مستقیماً در تماس آمده و مطالب ارزنده در آن باره جمع آوری و یادداشت نموده است.

درین زمینه يك تعداد تواریخ زیادی نوشته شده اند که به پهلوی های مختلف و باطبیین
فغانان و دودمان بایری روشنی قابل ملاحظه می اندازند و عبارت اند از:

- (اقبالنامه جهانگیری) از معتمدخان.

- (انتخاب جهانگیر شاهی) از عبدالوهاب.

- (مآثر جهانگیری) از خواجه کامکارخان.

- (مآثر رحیمی) از عبدالحق نهاوندی.

- (پادشاهنامه) از عبدالحمیدلاهوری.

- (عمل صالح) از محمدصالح کمبو.

- (منتخب اللباب) از محمدهاشم خانی خان.

- (مآثر عالمگیری) از مستعدخان. وغیره.

تواریخ ایالتی یا محلی :

از جمله مورخین فوق العاده ایالتی یا محلی یکی هم ملا محمد قاسم هند و شاه فرشته است

که بطور عام بنام فرشته شهرت دارد.

اثر او بنام گلشن ابراهیمی که به (تاریخ فرشته) نیز مشهور است در سال ۱۶۱۲ میلادی

به دربار سلطان ابراهیم عادل شاه از بیجا پور نوشته شده است.

فرشته اکثر طبقات اکبری و اکبرنامه را کلمه به کلمه نقل می کند و در احساس خود زیاده تر

بسوی با بریان متعایل است. او از فعالیت ها و زندگانی افغانان در گجرات یاد داشتهای مفصلی

دارد و معلومات مبسوطی را ارائه کرده است.

ولی در مورد افغانان هندوستان شرقی او اکثر به افواها و آوازه ها و روایات اشخاص اتکامی کند.

اهمیت و ارزش اساسی تاریخ فرشته درین است که یادداشتهای آن گذشته از آنکه اکثر شواهد

و نوشته های سایر آثار و منابع را تأیید میکند بعضی خود نیز حقایقی چند راجع به افغانان بران می افزاید.

(واقعات مشتاقی) از رزق الله مشتاقی يك تاریخ جامعی است از افغانان در هندوستان شمالی. پدر رزق الله

پیوسته در خدمت سلاطین افغانی از عهد سلطان سکندر لودی ببعده و ازین جهت او منابع

ارزنده از اطلاعات را در امرتالیف کتابش بدسترس خود داشت. او معاصر عباس خان سروانی بوده

و امرتالیف اثر خود را در حدود سال ۹۸۹ هجری مطابق ۱۵۸۱ میلادی تکمیل نموده است.

(واقعات مشتاقی) خصوصیت قبیلوی سلطنت افغانی را بر ملا و سهم بزرگان افغان را در امور دولت

روشن و آشکار میسازد و نیز راجع به طرز اداره اسلام شاه سوریه یادداشتهای ارزنده دارد.

(روضه الطاهرین) از ظاهر محمد یک تاریخ عمومیست که در حدود سال ۱۶۰۷ میلادی تألیف شده است. قسمتی ازین اثر که از افغانان بنگال سخن میگوید در درک افغانان بعدی خیلی کمک میکند. (تاریخ گجرات) از ابو تراب علی و (سرات سکندری) از سکندر منجهو در مورد مبارزات و منازعات بین افغانان و بابریان در گجرات از چشم دید خود مولفین یادداشتهای سودمندی دارند. (مآثر الامراء) از نواب صمصام الدوله شاهنواز خان در مورد شرح احوال نجبای دودمان بابر یکی اثر خیلی سودمند بحساب میرود.

از این اثر ستوده و ارزنده روزگار زندگی و موقعیت نجبای افغانی به دربار بابریان خوبتر درک و شناخته میشود؛ شاهنواز خان که بیک خاندان مهاجر که در عهد امپراتور اکبر از خراسان به هند وستان مهاجرت نموده منسوب است، از همان روزهای جوانی به مطالعه تاریخ و شرح احوال رجال علاقه عمیق داشت و در پی آن بود که در مورد زندگی اشرف و نجبای امپراتوران دودمان بابر تحقیق نماید. و از سال ۱۷۶۹ میلادی به تحقیق در احوال زندگی اشرف و نجبا پرداخت ولی پیش از اینکه اثرش را تکمیل کند پدرود حیات گفت. ولی پسرش عبدالاحی کار ناتمام پدر را تعقیب و در سال ۱۷۸۰ میلادی (مآثر الامراء) را تکمیل نمود.

این اثر راجع به روابط بین افغانان با بابریان در قرون ۱۶-۱۷ معلومات پرار جی دارد. در مورد ماکن شدن افغانان در هندوستان در ابتدای حکومت اسلامی و در تحت سلطنت دهلی راجع به عروج و کسب اهمیت تدریجی آنان آثار ذیل معلومات و یادداشتهای ارزنده را تهیه میدارند:

(تاریخ یمینی) از عتبی.

(طبقات ناصری) از منهاج السراج جوزجانی.

(تاریخ فیروزشاهی) از ضیاءالدین برنی.

(تاریخ مبارکشاهی) از یحیی سرهندی.

(ملفوظات تیموری) از امیر تیمور.

اثر ارزنده بزبان عربی از این بطوطه در تألیف تاریخ افغانان در هندوستان خیلی مهم و سودمند بحساب میرود. این اثر در باره درک و شناخت مراسم و تشریفات دربار سلاطین افغانی و ترکی کشور هندوستان، بطور مقایسوی خیلی ارزنده است و نیز در باره وضع بنگال در عصر بکه خود مولف میزیست معلومات و یادداشتهای سودمندی دارد.

از سنایسع بزبان سنسکرت میتوان از (بهر پتاسان هیتا) نالیف بر اها میهیر

هجرات نام برد که در نیمه اول قرن ۱۶ میلادی بقید تحریر در آمده است. این اثر را جمع به وجودیت افغانان در زمان حیات مؤلف یاداشتهای سودمندی دارد.

دو اثر بزبان بنگالی در باره افغانان هندوستان شرقی خیلی سود مند بحساب میروند. این آثار حیات سیاسی و ثقافی بنگال را در عهد سلطنت افغانان منعکس و روشن میسازد. یکی از اینها عبارت است از راج مالا که دران از واقعات خانوادگی پادشاهان تری پورا درج است و در سال ۱۵۸۶ میلادی در عهد (امار مانیکیا) نگاشته شد. ما ست و دیگرش پرا تا پا دیتیا چا ریترا تا لیف را با سواست. این اثر یک شرحی است بر احوال (سری هاری پرا تا پا دیتیا) پسر وزیر داود کارانی بنام (سری هاری ویکرامادی تیا). در این اثر یادداشتهای نادری موجود است مانند خیانت سری هاری به داود کارانی و غیره.

گرچه این یک اثری از متاخرین و خیلی هم بطور خیالی و تفضنی نگاشته شده است ولی بعضی از معلومات و یادداشتهای آن مورد تأیید بعضی از متابع دیگر نیز قرار گرفته اند. یادداشتهای سیاحین اروپای معاصر اکثر در مورد درک خصلت و طبیعت افغانان و طرز تلقی آنان نسبت به دودمان بابر خیلی ارزنده بحساب میروند و نیز بر سیاست امپراتور ان دودمان با بردر برابر افغانان روشنی قابل ملاحظه میاندازند. بعضی از این سیاحین جادارند در اینجا ذکر شوند. توماس رابرتس و Thomas Roe بحیث سفیر جمس اول بدر بار جهانگیر آمد و در هندوستان از سال ۱۶۱۵ تا ۱۶۱۹ باقی ماند و درباره دربار امپراتور جهانگیر یادداشتهای زیادی جمع آورده است.

تیری Terry نیز در سال ۱۶۱۶ م از هندوستان باز دید نمود. یادداشتهای او درباره وضع جغرافیائی، شرایط اجتماعی و اقتصادی خیلی سود مند شمرده میشوند. او در مورد افغانان عصر خود بصورت تصادفی و ضمنی یادداشتهایی را جمع نموده است. De Imperio Magni Mogolis (امپراتوری مغلها) نام اثریست که به قلم جونیرلیست Jonner Laet که یک ماسور کهنی هند شرقی هالندی بود تحریر یافته است. اگرچه او شخصاً از هندوستان دیدن نکرده ولی برای تالیف این اثر خود از سفر او سیاحین و هیاتهای مذهبی اروپائی و غیره اسناد جستجو است. این اثر متمم خوبی است برای تواریخیکه بزبان (دری) در عصر نویسنده نگاشته شده اند.

یادداشت‌های سیاح فرانسوی فرانسوا برنیه از هر جهت ارزنده است .
او برای چندین سال در خدمت بابریان بود و از سال ۱۶۵۸ تا ۱۶۶۷ م در هندوستان بماند
او در امپراتوری بابریان بهر جاویه پیمانیه وسیع سیروسیاحت نمود و این گشت و گذار برنیه برای
او مجال داد تا خود وضع جامعه را به چشم خود مشاهده کند و از آن یادداشت‌های سودمندی جمع
آوری نماید .

مشاهدات او از افغانان رو ابط موجود بین آنان و بابریان را در قرن هفده میلادی روشن میسازد .
یک اثر قابل ملاحظه دیگر او پائنی عبارت است از Storia De Mogor (تاریخ مغل) تألیف
Nicholas Manucci (نیکولا سمنوچی یا منوسی) اولین سالهای ۱۶۰۶ و ۱۶۸۲ میلادی
در خدمت چندین شهزاده و نجیبای بابرری بسر برده است .
منوسی نیز گاه گاهی از موقعیت افغانان در امپراتوری بابریان صحبت میکند .

این نکته خصوصاً قابل یاد آور است که نویسندگان از وپائی در بسیاری از موارد راجع به مردم و اوضاع
کشور از یک نوع تعصب کار گرفته اند . ولی با آنهم مطالعه دقیق و محتاطانه از یادداشت‌های آنها میتواند
در تألیف تاریخ اجتماعی و اقتصادی دی که از وضع مردم افغانان در آن عصرها باز گوید کمک نماید .



پوهنوال محمد عظیم زائر

کلتور خاصه بار ز انسان

آنچه را ایرانیان فرهنگ، و عرب ها ثقافت نامیده اند، در افغانستان با کلمه کلتور تداول و رسمیت دارد، چنانچه درین جواز ارت اطلاعات و کلتور نام یکی از سازمانهای دولتی است. کلمه کلتور Culture یا به تلفظ انگلیسی کلچر از کلتورا Cultura در فرانسوی و کلمه کلتورای فرانسوی از کولر Colere لاتین گرفته شده، که معنی آن رزق و اهتمام است. ریشه اصلی این کلمه در لفظ کلتیویت Cultivate دیده میشود که معنی آن زرع و تربیه نبات و غیره میباشد، و ازینجاست که کلمه اگری کلچر به معنی زرع در خاک یا زراعت از آن ساخته شده است. در آثار کتبی و نوشته های امروز کلمه کلتور را گاهی به معنی انکشاف نیز بکار برده و به آن مفهوم بهتر ساختن و یا برتری بخشیدن از راه تربیه و تعالیم را ضمیمه می سازند که بذات خود یک نوع «کاشت» است.

خارج از ساحه علوم اجتماعی، خصوصاً دسته فرعی آن (روان شناسی، جامعه شناسی، و بشر شناسی) که جنبه مباحث سلوکی دارند، کلمه کلتور یک عده مفاهیم و موارد استعمال جداگانه دارد. بطور مثال هرگاه مورخی در یکی از آثار خویش افاده (کلتور یونان باستان) را بکار برده، افاده مذکور اغلب معنی انکشاف معنوی فلاسفه یونان را می دهد. اما ازینکه همه مردمان یونان فیلسوف نبوده اند، استعمال کلمه کلتور درین فقره که محتوای احوال زندگی همه یونانیان نیست، بسیار قناعت بخش دیده نخواهد شد.

هکذا، نویسندگان دیگری وجود دارند که کلمه کلتور را عمداً و یا سهواً معادل کلمه مدنیت بکار می برند و منظورشان اشاره بسوی مدنیتی است که کیفیت جهان صنایع از آن برخوردار است. استعمال کلمه کلتور به این مفهوم یعنی آنرا معادل مدنیت قبول کردن دو محدودیت دارد، یکی آنکه کلمه مدنیت را مختص جهان صنعت و انمود ساختن واقعاً این معنی را می دهد

که جوامع روبه انکشاف با خصوصیت مهم صنعتی نبودن خود مدنیت نداشته فلذا فاقد کلتور اند، در حالیکه آنهمه مدنیت های باشکوه و صاحب عظمت و جلال ادوار گذشته این جوامع را نادیده گرفتن اشتباه بزرگ خواهد بود، دیگر آنکه کلتورها در اساس خویش از لحاظ کمیت و صور کلتوری دیروز و امروز متفاوت خواهند بودنه از لحاظ کیفیت و ماهیت آنها. مثلاً احتیاج به تیاتر بصفت یکی از فعالیت های کلتوری از ضروریات مهم جوامع صنعتی شده امروز در شهر های بسیار مزدحم غرب است که توقعات کلتوری مردم می خواهد آنرا تهیه بینند و لی اگر مثال از دو هزار سال قبل سرزمین افغانستان بخاطر آوریم، مطالعه تاریخ آی خانم (۱) نشان می دهد که در آن روزگار نیز تیاتر و علاقه به آن سرو سامانی داشت، ولوان شهر به وجه صنایع امروز صنعتی نبوده است.

در حیات عادی روزمره کلمه کلتور به نحو جداگانه دیگری، نیز بکار برده میشود. مثلاً گفته میشود که فلان شخص فردی بسیار مهنه و صاحب کلتور است. اینچنین اظهار معمولاً این معنی را وانمود می سازد که آن شخص بعضی از شعب اختصاصی همچون ادبیات، آرت، موسیقی، وغیره را فرا گرفته و انسانی دارای عادات و سجایای عالی می باشد و از همین لحاظ هرگاه بصورت منفی بکار رود در آن وقت این معنی دارد که شخص مذکور عادات و کردار خویش را در کوچه و بازار آموخته و فاقد سجایای عالی انسانی میباشد. افاده کلمه کلتور به این مفهوم باوصف مطلوبیت و مرغوبیت انسانی آن از اینکه اطلاق آن به فرد میشود و در علوم اجتماعی کلتور خاصه گروهی دارد، بسیار داپذیر نیست.

قعبیرات فوق طوریکه به هر کدام جداگانه اشاره شد، نمیتوانند از لحاظ بشر شناسی بسیار قانع کننده تصور شوند ولو اگر بتوان افاده کلتور را به بعضی از شعب اختصاصی آن منحصر ساخت. زیرا کلمه کلتور از نگاه علوم اجتماعی اصلاً شامل آنها، طرق، سلوک، رفتار و کردار است که فعالیت های انسانی را احتوا می نماید. در بشر شناسی ابتدا آنرا ای، پی، تا پس و در سال ۱۸۷۲ بصفت یک مجموع پیچیده تعریف نموده گسه مستضمن

(۱) عبدالحی حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان (کابل: د کتاب چاپولو موسسه ۱۳۳۶) ص ۷۶ ج ۱

معلومات، معتقدات، هنرها اخلاقیات، قوانین، اداب و رسوم، تمامی تعاملات و قایلیتها و عادات که پدید آمده بی‌می‌باشد که انسان بحیث عضو جامعه فرامیگیرد، تعریف دیگری نیز وجود دارد، از آنجمله تعریفی که بیشتر نقل قول میشود، از کلاکهن است. کلاکهن، کلتور را عبارت از آن طرح‌های زندگی تعریف مینماید که در مسیر تاریخ یک جامعه در هر زمانی بصورت صریح یا ضمنی، مستدل یا بدون استدلال وجود داشته و رهنمایی موجز سلوک انسانی میباشد (۲) چون درین تعریف طرح‌های زندگی متن موضوع کلتور را تشکیل می‌دهد، فلذا طرح‌های زندگی یک جامعه ولو در هر مرحله‌ای از انکشاف اقتصاد، اجتماعی و سیاسی خویش قرار داشته باشند بهمان اندازه شامل تعریف کلتور میباشد که جامعه دیگری به مرحله دیگری قرار دارد. یعنی کلتور یک جامعه شامل همه احوال و انواع زندگی آن میباشد و در بشر شنا می‌بهمین مفهوم استعمال میگردد.

از تعریف تایلور توصیف معنوی کلتور فهمیده میشود که شامل دو قسمت است: یکی را کلتور مادی و دیگری را کلتور غیر مادی گویند. اولی عبارت از تعاملات و افزارها، سلاحها، سرپوشها، منازل، وساختمانها، محصولات و امتعه مادی بوده، و دومی اشیا که به آن دسته مشخصات حیات انسانی می‌نماید که به فلسفه زندگی، اعتقادات، اخلاقیات، عادات، اداب و رسوم و غیره صفات معنوی جامعه ارتباط دارد.

در تعریف کلاکهن کلتور بصفت طرح زندگی قبول شده است. این طرح زندگی انسانی صراحت داشته باشد و یا طور ضمنی دیده شود مستدل باشد و یا بدون استدلال، از آن پیروی بعمل آید رهنمایی سلوک انسانیست. برای اینکه وحدت و یگانگی کلتور انسانی بحیث یک کل فهمیده شده بتواند باید ساختمان و وظایف کلتورهای مختلفه بصورت مقایسوی مطالعه گردد. چنین مطالعه نشان میدهد که کلتورها با وصف بسیار دوری از هم از لحاظ وظایف و برآورده ساختن احتیاجات بشری خواص مشترک دارند. یا به عبارتی دیگر دیده میشود که اختلاف کلتوری اصلا در آنست که به مقاصد مشترک حل مسایل زندگی راه و رسم جداگانه بکار برده میشود در حالیکه منظور و انجام نهائی همه آنها یکی می‌باشد.

(۱) اقتباس شده از: دکتر علی اکبر ترابی، جامعه‌شناسی (دانشگاه تبریز، اقبال و شرکا، ۱۳۳۱، ص ۱۳۷)

(۲) Clyde Kluck hohn, and William Kelly, "the concept of Culture," the Science of Man in the World Crises (ed), Ralph Linton (New York: Columbia University Press, 1945, pp 78—106), P. 97.

بطور مثال يك مطالعه سطحی نشان میدهد که در هر کلتوری کم از کم حدی صغری احتیاجات مادی افراد جامعه آن برآورده شده می باشد. این احتیاجات مادی از شکل بسیار ساده تهیه غذا و سر پناه آغاز می یابد و تا اندازه ممکن شامل همه اجناس و اموال دیگری می شود که ادامه زندگی مردم تولید نسل، تنظیم مسایل جنسی و بقای جامعه را در داخل محدودیت های آن ممکن می سازد. چنانچه اگر این وظیفه کلتور بازماند جامعه بزودی از بین خواهد رفت، بهمین قسم دیده میشود که کلتور خوشی های روانی را تهیه می دارد تا زمینه مصاحبت ها و ابراز عواطف انسانی که امر ضروری برای رشد سالم شخصیت افراد جامعه می باشد آماده گردد.

بقا و ادامه يك جامعه انسانی چیزهایی دیگر را بیشتر از فراهم نمودن حوائج مادی و روانی افراد آن ضرورت دارد و بهترین مثال این نظر در مورد تربیه و اهتمام طفل دیده میشود. طفل انسان در يك دوره بسیار طولانی طوریکه سی به نهم فطر بهر حیوان دیگر زیاده تر محتاج تعاون و تساند والدین خود بوده و به آنها اتکا دارد تا در طول آن بزرگ شود و در مسیر زندگی کلتور خود را بیا سوزد و آن سلوك آموخته را به نسل دیگر انتقال دهد. این تصویر را در صفات و خصایل کلتوری يك جامعه میتوان دید.

تفاوت های کلتوری:

از لحاظ سلوك رفتار و کردار آدمی فرق های زیادی در حیات شکار و زنی انسانهای جوامع مختلفه به مشاهده میرسد. به این معنی که سامان و لوازم زندگی آلات و افزار کار و همکاری عادات تهیه و تناول غذا در مردمان و دسته های مختلف از هم متفاوت دیده میشود. از آنجمله اگر تنها عادات تهیه و تناول غذا را مقایسه نمائیم، دیده میشود که بطور مثال در ممالک غربی تربیه خوک بیشتر رائج است، چینی ها سگ را بمنظور استفاده از گوشت آن تربیه می نمایند؛ یهودیان گوشت را بالبنیات يك جا صرف نمی نمایند، هندوان گوشت گاو را نمیخورند، در حالی که هر کدام از مثالهای بالا اگر در کلتور یکی از جوامع منفور است در دیگر جا بیز می باشد.

بهمین ترتیب، عادات تهیه لباس، پوشاک و طرز استعمال و استفاده از آن اگر شرایط آب و هوا و غیره مقتضیات محیطی و موسمی را یکسان قبول کنیم، در بین مردمان مختلفه مختلف است. در یکی از دو قطب متضاد آن سردمانی را می بینیم که کاملاً روپوشند و در دیگری آنها بی قرار دارند که تقریباً برهنه اند. استعمال آنچه را در لسان ما زیور نامیده میشود بشمول آنها نمیکه در گوش و گلو و بینی استعمال میشود، از يك مردم تا مردم دیگر اختلاف زیاد دارد.

از دواج يك صحنه دیگر حیات کلتوری انسانی است که در آن تفاوت های زیادی بین مردمان

مختلف دیده میشود. در بعضی از جوامع تعدد زوجات و در برخی يك زوجی را بیج می باشد. در حالیکه عده بی از جوامع مخصوصاً ممالک صنعتی شده غرب يك زوجی می باشند. بهمین قسم، از دواج در بعضی جوامع تنها باخویشاوندان نزدیک امکان دارد و بس، در حالیکه جا معه دیگری روی او امر قانونی اثر امنع قرار می دهد. در افغانستان بصورت عموم از دواج قبیله‌ای و طایفوی رجحان داده می شود.

این چنین اختلافات کلتوری زیاد اند، درینجا چندی از آن بطور مثال ذکر شد. هر گاه مطالعات بیشتری صورت گیرد، مقایستاً دیده میشود که حتی در داخل يك جامعه فرق های زیادی در کلتورگروپ های فرعی وجود دارد. پس ازین بررسی اید که انسانها در مرحله اول در سلوک و کردار دستجمعی خود از هم متفاوت اند، و لو تعداد انگشت شماری از سلوک انسانی را بیابیم که در بین همه انسانها در هر جا و در هر موقع یکسان باشند، چنانچه هستند. فلذا سوالی در بشرشناسی طرح میشود که چه اسباب و عللی این تفاوت ها را بار آورده است. در حالیکه همه انسانها متعلق به موجود یگانه می باشند.

مشابهات کلتوری: - قبل ازینکه بتوان به سوال فوق جوابی ارائه نمود، باید بحث دیگری را در میان گذاشت و آن عبارت از مطالعات جوانب مشابه کلتور انسانیت است. انسانها با وصف بسا اختلافات دار ای يك کلتور عمومی می باشند که مظهر خواص مشابه آنهاست. این مشابهت ها از نگاه بشرشناسی بریک عده فرضیه هایی اتکا دارد که در پائین مختصراً از آن تذکر بعمل می آید:

۱- کلتور سلوک است که آموخته میشود. یعنی جنبه غریزی ندارد و توسط خواص ارثی و بیولوژیکی هم انتقال نمی نماید. بطور مثال، اگر سه طفل در يك لحظه معین در خانواده هائی از واشنگتن، ماسکو و پیکنگک تولد شوند و چنان فرض شود که در آن واحد یکی از این اطفال از واشنگتن به ماسکو، دیگری را از ماسکو به پیکنگک و سومی از پیکنگک به واشنگتن انتقال یافته و در دامن مادر هائی دومی قرار گیرند و در انجاها بزرگ شوند، در کلان سالی طرز تفکر، کردار و عمل و جهان بینی طفل امریکائی نژاد، روسی، روسی نژاد چینائی و چینائی نژاد، امریکائی میباشد.

درینصورت باید قبول کنیم که کلتور اکتسابی است و در فرد توسط آموزش انکشاف می نماید که از بدو تولد تا هنگام مرگ ادامه دارد. ازینکه آموخته میشود، فلذا از قوانین آموزش پیروی مینماید و این قوانین همان قوانینی اند که روان شناسان طی نظریات آموزش بر آن زیاد نوشته اند. ازین معلوم میشود که کلتور که اساس مشابه دارند و آن اساس قدرت آموزش است. پس نتیجه آنست که گویند افراد تحت يك نوع آموزش قرار گرفته میتوانند و دلیلی برای نفی این نظر وجود ندارد.

۲- پیوسته به این امر که کلتور جنبه آموزشی دارد، کیفیت خاصه انتقالی آن به میان می آید. روان شناسان می گویند همه حیوانات (بشمول انسان) صاحب استعداد آموزشی اند، اما دران زمره انسان موجودیست که آنچه آموخته باشد به نسل بعدتر انتقال داده میتواند. هر گاه چگونگی این خاصه کلتوری در سایر حیوانات مطالعه گردد دیده میشود حیواناتیکه قوه ادراک شان به سطح تحت الشعور قرار دارد طبق عادات می آموزند و اما آنچه را آموخته اند به ممنوع خویش انتقال داده نمیتوانند. یکی از عمده ترین سبب این فرق در انسان است چه انسانها حرف زده میتوانند و حیوانات فاقد این استعداد اند. در انسانها فکرها آموخته میشوند به اطفال یا داده می شوند و محتوی این آموزش از یک نسل به نسل دیگر انتقال مینماید. یک سوالیکه معمولاً درینحصره پیدا میشود اینست که چرا حیوانات معلومات خود را انتقال داده نمیتوانند. گویند دو علت وجود دارد. اول اینکه گفته شد حیوانات لسان ندارند، دوم آنها مفکوره ها را با هم ربط داده نمیتوانند. در جهان اجتماعی انتقال معلومات به اطفال نه تنها شامل آموزش را جمع به مسایل محیطی می باشد بلکه محتوی انرا نظم و دیسپلینی تشکیل می دهد که محیط اجتماعی انرا تقاضا می نماید.

۳- کلتور ما هیت اجتماعی دارد، یعنی عادات و اطوار کلتوری نه تنها قسمیکه در بالا از ان تذکر بعمل آمد، جنبه انتقالی از یک نسل به نسل دیگر دارند، بلکه در اساس خود اجتماعی می باشند. آنچه اجتماعی گفته میشود خاصه دسته بی دارد یعنی در جامعه انسانی بین همه مردم مشترک است. پس بقای آنرا افشار اجتماعی تضمین مینماید. احساسات و عواطف بشری و هکذا دفاع در مقابل اشخاص متعددی و مخاصم و مساعد ساختن زمینه برای بقا و ادامه نسل در جامعه مثالهایی از اساس اجتماعی کلتورند.

۴- کلتور قسماً تصویری یا به عبار دیگر عادات دسته جمعی که کلتور از آنها متشکل است در تصور می باشند. این جنبه های تصویری کلتور صفات ایدئال را بخود میگیرند و این ایدئالها شکل میزانها یا معیارهای کلتوری را دارا بوده و افراد از آنها آگاه می باشند، چنانچه از عادات انفرادی تفکیک شان میدهند به این معنی که افراد جوانب ایدئال کلتور را در تصور آورده میتوانند و یا اگر پرسید میشوند راجع به آنها اظهار نظر مینمایند. اما در جامعه بحیث یک کل بصفت مفکوره قبول می شوند و عموماً توسط اعضای یک دسته بزرگ و یادسته های فرعی آن بصورت صریح و یا ضمنی تبارز می نمایند و باید به گذشته مطابقت داشته باشند. درینجا مفکوره های ایدئال را که بصورت «باید» افاده میشوند نباید با سلوک واقعی «آنچه هست» مغالطه نمود. فرد در هر لحظه معین دارای سلوکی مختص بخودش می باشد که تابع انگیزه های روانی و عضوی

بوده و هكذا تحت تاثیر و نفوذ شرایط محیطی می باشد که او در آن قرار دارد. تحت چنین شرایط و حالات فرد گاهی خود را در بین دو قوه می یابد، یکی رعایت و پیروی از عادتیکه اجزا و عناصر کلتور او را تشکیل می دهد و دیگری توافق با نیروها و هائیکه شرایط خاص محیطی بروی او وارد می نماید و فرد را مجبور می سازد از آنچه بران عادت دارد انحراف نماید. پس اینطور گفته میشود که سلوک انسان همیشه بصورت کلهم تابع ارزشهایی نیست یا بعبارت دیگر دو نوع معیار وجود دارد که یکی معیارهای کلتوری و دیگری سلوکی گفته میشوند، مطالعه اولی نمونه بی است در حالیکه دومی را به احصائیه میتوان نشان داد.

۵- کلتور بر آورده ساختن احتیاج مردم را تضمین می نماید. گویا بهر مشکلی در زندگی مردم جوابی ساخته و آماده دارد. پس برای اقناع حوایج با یا لوجیکی و غیر بیولوژیکی که اکثر جوایز محیطی، معنوی و روحانی دارند از دستورها و سر و وجه کلتوری در یک جامعه استفاده بعمل می آید. قبول این فرضیه اینطور معنی می دهد که چون کلتور متشکل از عادات مردم است و روان شناسان می گویند عادات تا وقتی ادامه می یابند که بتوانند و سبب رفع احتیاجات انسان شوند. پس بر آورده ساختن احتیاج عاداتی را تقویه نمود و زمینه بقای بیشتر آنرا مهیا می سازد و هر گاه نتواند پیش از آنچه بود احتیاجی را مرفوع سازد در آن صورت احتمالاً آهسته آهسته از بین میرود. پس از این جا فهمیده میشود که اگر کلتور انسان خاصه اقناع کننده در دو این اقناع، اقناع احتیاجات مشترک انسانیست پس باید از این ناحیه مشابهات زیادی در طرز بر آورده ساختن احتیاجات شبانروزی مردم دنیا وجود داشته باشد چنانچه همینطور است.

۶- یکی از مشخصات کلتور جنبه توافقی آنست زیرا کلتورها تحول می پذیرند و از اینکجه تحول می پذیرند گویا در آنها خاصه توافق موجود است. گاهی اینطور گفته میشود که در یک کلتور با گذشت زمان چنان تمایلی بمیان می آید تا خود را به شرایط جغرافیایی توافقی دهد و لو آن محیط نتواند تعیین کننده انکشاف کلتوری باشد.

واضحاً جغرافیه دانان کلتور را تابع محدودیت های محیط می دانند در حالی که بشر شناسان به این نظریه توافق ندارند. چه اینها می گویند که جبر محیط به انکشاف کلتور محدودیت هایی پیش می نماید ولی هیچگاه تعیین کننده قاطع آن شده نمیتواند بلکه در عوض کلتور خود را به مقتضیات و شرایط خاص جامعه توافقی می بخشد و بالنوبه بران نفوذی وارد می کند. چون کلتور طریق بهره برداری از محیط را می آموزاند و از اینکجه طرز دید ساختمان اجتماعی، سوبه تکنالوجی در یک کلتور تا کلتور دیگر و یادریک کلتور از یک وقت تا وقت دیگر فرق هایی بمیان می آید فلهاذا همه جوایز از محیط یکسان بهره برداری نموده نمیتوانند.

گفتیم کلتور ها از هم فرق دارند و هم تذکر بعمل آمد که انسانها روی محدودیت های کلتوری نمیتواند از محیط طبیعی یکسان بهره برداری نمایند. اما گاهی اینطور امکان دارد که جا معه بی طرق حل معضلات زندگی خود را از کلتور دیگری اقتباس کند این عمل را استعاره کلتوری می گویند و یک نوع توافق است. باین معنی که در حیات شبار و زی همینکه شرایط زندگی تغییر می یابد و تدابیر اشکال عنعنوی دیگر نمیتواند احتیاجات انسان را بر آورده سازند در آن صورت آن طرف عنعنوی از بین میروند و جای آنها را توافق های نوی میگیرند.

اما قبول این فرضیه که کلتور جنبه توافق دارد معنی آن را نمیدهد که شخصی خود را کور کورانه به مفکوره ارتقا از لحاظ جبر محیط یا کدام انواع اصالت دیگر تسلیم کند. بلکه بر عکس اینطور می گویند که امکان دارد انواع مختلف کلتور ها بعین مسایل و انواع مشا به کلتور ها به مسایل مختلف توافق نشان دهند و یا اینطور هم امکان دارد که کلتور های چندی بعین شرایط توافق جداگانه نشان دهند.

v- کلتور استزاج یا بنده است. پیروان نظریه توابع در علوم اجتماعی می گویند که هر کلتور بذات خود یک منظومه جداگانه بوده و شکل تام استزاج یافته دارد. گویا یک تمامیت است که در آن اجزا و حصص مختلفه در تعادل متوازن دیده میشوند. در حالیکه عده دیگری این توازن را بصورت نسبی می پذیرند و چنان عقیده دارند که تمامیت کامل در یک کلتور هیچگاهی میسر شده نمیتواند. این هاسی گویند که عملیه استزاج کلتوری وقت زیادی را در بر میگیرد و در طول این وقت عوامل تاریخی وقایع دیگری را در زندگی مردم دخیل می سازند که مانع استزاج کامل کلتورها بایکدیگر می شود.

بهر صورت اگر کلتور دارای خاصه استزاجی تصور شود در تصورات بهر درجه ای که استزاج صورت گیرد باز هم از لحاظ نظریه توافق باید بین نمونه های مشا به در کلتور های جداگانه روابط با همی مشا به بعمل آید.

استقرار کلتوری:

در فوق مشابتهت های کلتوری را طرف مباحثه قرار دادیم، حالا به یک قسمت دیگر مطالعات کلتور بر میگردیم که بنام استقرار کلتوری یاد میشود. باید گفت که کلتور ها مستقرند و از خود ثبات دارند. استقرار کلتوری در جوانب عملی احتیاج به زندگی و زنده ماندن دیده میشود. افراد در زندگی شبار و زی خویش هر لحظه به احتیاجاتی بر میخورند که باید بر آورده گردد. در بشرشناسی تاحدی این نظریه وجود دارد که انسان بعضی از غرایز را از گذشتگان بسیار دور خود آموخته، اگرچه این ادعا کاملاً به اثبات نرسیده است.

اگر اینچنین به ارث گرفتن ها وجود داشته باشد، برای آن بوده است تا احتیاجات را کنترل نموده و در برآورده ساختن آن کمک نماید. ارائه يك مثال درین حصه موضوع را بهتر روشن خواهد ساخت. می گویند، تجارب باچوچه حیوانات نشان می دهد که در صورت عدم فهمیدن وسیله رسیدن به هدف مجاهداتی که احتیاج را بر آورده سازد معمولاً بی نتیجه مانده و اشتباه آموخته می باشد. روش این نوع مجاهدات متکی به آزمایش و خطا بوده و اکثر توأم با ناکامی هایی درد ناک دیده شده است. اگر چه گویند از لحاظ احتیاج و عمل تجارب مذکور شکل انتخابی داشته اند. در بشر شناسی می گویند که مجاهدات انسانهای اولی این خاصه های ازمایش و خطارا دارا بوده. چه نزد انسانها احتیاج به ذات خود يك قوه اجباری بود و حالاهم اجباریست. از یکطرف احساس خوشی و درد و از طرف دیگر تسکین و رفع احتیاجات زندگی فشار و اجباری را نشان می داد که در خط السیر کار و زندگی انسانهای اولی به مشاهده میرسید.

استعدادی که انسان روی آن فرق بین خوشی و غم را تشخیص داده میتواند یگانه قوه روانیست که باید موجودیت آن فرض مسلم قبول شود. پس به این ترتیب طریقه انسان های اولی بر اساس آن کارها را انجام می دادند، شکل انتخابی داشت و مطابق به مقتضیات آنی وقت صورت میگرفت. می گویند، درین گرو دارها بین انسانهای اولی افرادی بودند که به مقاصد زود تر نایل گردیده و نسبت به دیگران راهی سهلتر را می یافتند. در مسیر این نوع مجاهدات که جنبه اجباری، مقابل مقتضیات داشت، عادات اجرای امور به شکل عادی و روزمره با مهارتهای مربوط به آن انکشاف یافت و پیوسته به آن مجادله برای بقای زندگی ادامه پیدا کرد و تکرار این آموزشها از شکل انفرادی آن بدر شده، ماهیت دسته جمعی را گرفت. هر فرد در ابتدا از تجارب دیگران آموخت و از آن انتفاع نمود. فلینذا موافقه اکثر بسوی آن تجاربی قرار گرفت که بیشتر بر حسب مقتضیات زمان بود. پس همه مردمان بالاخره عین راه هایی حل را برای یکنوع معضلات آموختند و همین دستور العمل هایی اولی راه و رسم زندگی عمومی آنها شده و شکل پدید آمده های دسته جمعی را بخود گرفت. به ارتباط این دستور العمل های عمومی زندگی غیر از انکشاف نمود و به این ترتیب دانستنیهای عوام به میان آمد. اطفال این دانستنیها را به اساس عنعنات تحت صلاحیت والدین تقلید کرده و آموختند. متن و محتویات این آموزش در همه جایکسان شد و آهسته آهسته در دست ها و گروپ های انسانی جاگزیب گردید.

عادات و اجرای امور به شکل عادی و روزمره آن قوه اجباری داشته. و نزد مردم غیر قابل تغییر پذیرفته میشوند، و اگر مردم در مورد آنچه بر آن عادت دارند پرسیده شوند ازینکه کارها

را به نحو معمولی اجرا میدارند، می گویند پدران شان را معمول بر آن بود. پس راه ورسم زندگی مردم قوه اجتماعی داشته و تا حد زیاد مستقر است. وسیله بیکه توسط آن این راه ورسم زندگی مردم بوجود می آید مشتمل بر عمل های خرید و ریزه ایست که به صورت مکرر انجام می پذیرند. انگیزه انی این راه ورسم زندگی دلچسپی افراد می باشد. این دلچسپی در افراد عادات و در گروپ های انسان رسم و رواجها را بوجود می آورد. فلذا این عادات و رسم و رواجها که در سنتهایی شکل بدوی خود قرار داشته می باشند، رسم و راه زندگی مردم قبول شده و هنگامی بر عادات انفرادی و رسم و رواجهای گروپی اتکاد داشته می باشند. فشارهای اجباری ایرا بر افراد تحمیل می نمایند و نام جبر اجتماعی را بخود میگیرند. بحث استقرار کلتوری مطالعه مراحل اولی راه ورسم زندگی مردم و جریان امور شب و روزی آنها و همکذا بررسی قوانین می باشد که زندگی مردم تحت تاثیر آن قرار داشته و افراد به آن و تنافوتاً عکس العملها می نشان میدهند. مطالعه جوانب مستقر کلتور جامعه بسیار دلچسپ بوده و در حقیقت دریافت قوای عاملی است که چگونگی جامعه از آن رنگ میگیرد. در خلال تجارب غیر شعوری جامعه که بر هر یکی از راه ورسم زندگی مردم اتکاء دارد خوشی ها و درد ها به میان می آید که اعتراف و انعکاس مردم آنها را متضمن رفاه جامعه تفسیر و تعبیر می نماید. احساس خوشی و درد تجاربی یکسان نمی باشند، ولی گاهی بهم آمیخته قبول می شوند و مورد تأیید همگانی قرار میگیرند. بطور مثال، مردمان بدوی در جستجوی غذا و هم در موقع جنگ های قبایلی به مسایلی دست میزنند که اغلب دردناک می باشند. اما ناگزیر شرایط وقت آنرا تقاضا می دارد. درین موقع احساس رفاه جامعه از هر وقت دیگر بهتر صورت میگیرد و چون خردمندانه منعکس می شود و سهاله رفاه جامعه به آن افزود می گردد، درین صورت آنرا اخلاقیات می نامند. این اخلاقیات با داشتن فلسفه رفاه جامعه حایز اهمیت میشوند و طرف استفاده قرار میگیرند، گویا اساس یا منبع علم و هنر را در یک جامعه تشکیل میدهند.

تحول کلتوری :

طوری که گفته شد کلتور از هم اختلاف دارند، دارای مشابهت هایی می باشند، مستقرند، ولی همه شان از ساده ترین تا پیچیده ترین در تحولند. این تحول مقماد است، در یک جامعه گاهی بطی و زمانی سریع می باشد. بشرشناسان در ابتدا اشتباهها چنین تصور می نمودند که جوایعی با تکنالوجی بدوی و ساختمان سیاسی نسبتاً ساده، قسماً و یا بکلی ساکت اند. انکشاف مطالعات بشرشناسی بعداً نشان داد که این فرضیه غلط است، به این معنی که جوایع تحت مطالعه را در حالت تبدیل و تحول یافتند. این مطالعات دوشکل دارد یکی تحقیقات مقایسوی با گذشت زمان مثلاً قریه و مردمی

را در يك فاصله ده یا بیست سال مطالعه نمودن و دیگری مطالعه آثار مکشوفه در باستان شناسی که در اثر حفريات بدست می آید. آثار و علائم تحول را در صورت اول دیدن مخصوصاً اگر مطالعات اولی و باد داشت ها موجود نباشد دشوار است زیرا طرح های زندگی که مظهر فلسفه و ذهنیت و چگونگی سازمانهای اجتماعی مردم می باشد با گذشت زمان از بین می رود، دیگر آنکه جوامع دیگری با عین شرایط در عین زمان مطالعه کردند. اما در صورت دوم شواهد زندگی مردم در ا حجار و ظروف سفالین و فلزی سنقوش یافته میشود و مراحل تحول کلتور را را از زمانهای قدیم علنی تر و مشهود تر نشان می دهد.

هرگاه مسیر تاریخ بصورت يك كل در نظر گرفته شود بشرشناسان به این عقیده اند که در آن میلیونها سال از حیات بشر بدون تحول بسیار بارز تکالوجی سپری گردید، و اساساً در طول بیست و پنج تناسی هزار سال اخیر پیمانه ارتقاء و تحول کلتوری در جوامع بشری از این ناحیه فوق العاده سریع بوده است. تحول کلتوری عموماً از مراحل چند و بهم بسته می گذرد. مرحله اول آنست که در محتویات کلتور جامعه عنصر جدیدی معرفی میگردد. در اینجا آن جامعه یا این عنصر نورانی پذیرد و یا آنرا رد می کند. در صورت پذیرش تعدیلات و اصلاحات بیشتر دیگری بوجود می آید که در آن عنصر معرفی شده جدید با عناصر موجود و سابقه کلتور جامعه يك نوع استزاج و سازگاری نشان می دهند. پیوسته به این حرکت گاهی چنان میشود که عنصر جدید معرفی شده از حیاط وظیفه جای عنصر و یا عناصری چند از محتویات سابقه کلتور را گرفته و آنها را از بین می برد.

در معرفی عناصر جدید کشف و اختراع نکات اصلی آغاز تحواند. اولی شناخت چیز بیست که وجود داشته و اما قبلاً شناخته شده نمی باشد و می ساختن چیز بیست که قبلاً ساخته شده نمی باشد. يك عنصر جدید کلتوری مکشوف می گردد و یا اختراع می شود و یا بصورت استقراض بوجود می آید. در هر صورت از مفکوره نو یاشی یا افرادي چند منشاء میگیرد و آنها معمولاً چند نفر محدودی می باشند که غالباً فهم های اختراعی خود را برای حل مسأله ای یکجا نموده و یا در بهتر ساختن آن در خط السیر انکشافی سهمی بوده اند. تا جائیکه تحول کلتوری به اختراع ارتباط دارد، باید گفت که هیچ اختراع بدون مخترع بوجود نمی آید. فرق عمده اختراع با استقراض آنست که اولی در داخل يك جامعه و کلتور آن مبدأ گرفته و دومی در جای دیگری نشأت نموده و از آنجا گرفته میشود. این عملیه نوآوری را استقراض یا انتشار نمونه های کلتوری می گویند. باید متذکر شد که طریقه پذیرش، تردید و امتزاج در هر سه صورت یکی بوده و اما ذهنیت و طرز تلقی مردمی که عنصر جدید را میگیرند بمقابل مردم جامعه نیکه آن را می دهند

صورت پذیرش رامتا ثرمی سازد. در نتیجه یکی از مسایلی که گویند افکار فلاسفه را برای سالیان درازی مغشوش ساخته و هنوز هم تحت مناظره قرار دارد، آنست که آیا شخص مخترع يك فرد منور و آزاد است، و یا بعضی از جامعه خویش نمایندگی می نماید. طرفداران دوم را عقیده بر آنست که اختراعات همیشه هنگامی صورت میگیرند که جامعه به آنها ضرورت دارد. لهذا مخترع نماینده جامعه است. دلیل بهتر شان اینست که تدابیر میخانیکي بصورت مکرر در جوامع مختلفه تحت عین شرایط و مستقل از يك دیگر اختراع میشوند. هکذا عنا صری چند از محتویات کلتور يك جامعه هگامی نمیتوانند پیش از آن وظایف خود را بر آورده سازند، نظر! محو و نا بود میگردند. هرگاه این شواهد به تنهایی در نظر گرفته شود استنتاج قبلی در بنمورد ناگزیر قابل قبول است. اما عوامل دیگری هم در موضوع دخیلند که اعتبار نظر به فوق را تا حدی متزلزل می سازد و دلیلش اینست، اول اینکه يك اختراع بسیار موفق ضرور نیست اختراع باشد که بمنظور خاصی بعمل آمده باشد. چه بسا اوقات مخترعین به رسم های نوی راه می یابند که خود شان اصلاً آنرا ندیده و پلانی به آن نداشته اند. دیگر آنکه نه تنها از يك اختراع منظوری بر آورده گردد، بلکه می باید طرف پذیرش و استقبال مردم قرار گرفته و آن را جزو زندگی خود سازند. زیرا تا زمانی که این عمل صورت نگیرد، میگویند مفکوره و یا شی اختراع شده در واقع يك مولود مرده است. در جامعه کم سواد و حتی در آنهاییکه با سواد می باشند اگر دفتر و مراجع ثبت و سجل نمودن مفکوره ها و اشیای اختراع شده وجود نداشته باشد، آن چه جدیداً توسط مخترعین بوجود می آید در بسا حالات میمیرد و از بین می رود.

خلاصه يك مخترع اگر به صفت يك فرد آزاد در جامعه خویش یا به صفت شخصیکه روی حواج و آرزو های عملی جامعه اش کار می نماید، شخصیت که این استعداد را در خود داشته می باشد. در صورت دوم که جنبه تطبیقی و استفاده آنی دارد، شخص مخترع نواقص جامعه خود را مینگرد و یا توسط اشخاص دیگری گوشزد میشود، فلهاذا يك انگیزه برای بکار بردن قدرت اختراعی در وی میان می آید. اگر آن نقیصه بسیار با اهمیت تلقی شود کسب شهرت و حیثیت علمی و هکذا تمتع مای غالباً زیاده تر تاثیر دارد، نظریه آنکه جامعه به موضوع احتیاجی نداشته و اقناع خاص مخترع انگیزه و مشوق یگانه تصور شود.

در ابتدای این مقاله وجه تسمیه کلتور ذکر شده و بعد بر موارد استعمال آن در خارج جامعه علوم اجتماعی اشاره بعمل آمد. سپس کلتور را تعریف، و ظایف اساسی، فرق ها، مشابهت ها، استقرار و بالاخره تحول آن طرف مباحثه مختصر قرار گرفت. اکنون باید گفت که از نگاه بشرشناسی کلتور يك

رهنمای ساوک و مظهر ارزشهاست که انسان را با وسایل کسب معاش و معیشت، تهیه منازل و سرپناه داشتن قدرت حمله و دفاع، طرح مقررات و قوانین اجتماعی، سازگاری با عوامل روانی اجتماعی و فیزیکی و بالاخره با مقتضیات و شرایط تفریح و تفرج آماده می سازد.

برای آنکه انسان بتواند ما بحتاج و نیازمند بهای شپاروزی را مرفوع سازد، می باید از قوت لازمه کارگیرد. چه، در واقع وظیفه اصلی و اساسی کلتور آماده ساختن قوه و بکار انداختن آن در خدمت نوع بشری باشد. همین اساده ساختن، تحت کنترل و در آوردن و بجهت مطاوب سوق دادن قوه جامعه قسمیکه جوایب سیراثنی و مطلوب کلتور را حفظ و شرایط پذیرش مفکوره ها و اشیای جدید را آماده سازد مستلزم طرح تدابیر است که بنا مخطمشی و هدف کلتور یاد میشود.

ماخذ

1. Beals R.L. & Hoijer, H., An introduction to Anthropology, New York: The Macmillan Company, 1964.
2. Bohannan, Paul, Social Anthropology, New York: Holt, Rinehart and Winston, Inc. 1965.
3. Herskovits, Melville, The Process of Cultural Change, New York: Columbia University Press, 1945.
4. Linton, Ralph. The Study of Man, New York, Appleton—Century Company, 1936.
5. Thompson Arthur W., (ed) Gate way to Social Sciences, New York: Henry Holt and Company 1957.

شمس الدین ظریف صدیقی

سیری در تدوین حماسه های

سلی کشور سا

قرن چهارم هجری قمری برای کشور ما دوره نسبتاً آرامی بشمار میرفت، سرزمین پهناور خراسان تحت فرمانروائی خاندان سامانی بود ولی فرمانروایان محلی رو به مرگته استقلال منطقه بی داشتند. این آرامش به خراسانیان فرصت داد تا بافتخارات ملی و قهرمانیهای پدران خود ببینند. اساس ملیت خواهی که جوانه های آن در زمان ابو مسلم و طاهر فوشنجی سرزده بود اینک رشد یافته و احساسات مردم برای اعمار یک سرزمین مستقل، آباد و صاحب اراده ملی برانگیخته میشد، مردم به افتخارات ملی، بتاریخ باشکوه و گذشته غرور انگیز خود توجه خاصی مبذول داشتند، در گذشته اگر کسی چون ابو مسلم و طاهر باقیامهای سلحشورانه و تاریخی خود کارنامه های درخشانی را ثبت اوراق زرین تاریخ این سرزمین کرده بودند اما هنوز روحیه ملیت خواهی مثبت در بین توده های مردم تعمیم و تکوین نیافته بود. در نیمه اول قرن چهارم هجری این اساس در خراسان تجلی کرد و اوج گرفت. مردم به حماسه های شکوهمند و قهرمانی های افتخار آمیز پدران خود علاقه گرفتند، با زار شاعران نام خوانسی ها و تمثیل حرکات پهلوانان و یلان در میدانهای شهرهای مختلف خراسان گرم شد و توده ها مجذوب ابهت و عظمت اسلاف شان برای اعمار مجدد سرزمین خود به تپ و تلاش افتادند.

در چنین عصری، در خراسان در سال ۳۴۲ هجری قمری مطابق سال ۹۵۴ میلادی عبد الملک اول بعد از وفات پدرش نوح سامانی بفرمانروایی برگزیده شد. نخستین کار او در خراسان این بود که ابو منصور عبدالرزاق یک جوان نامدار خراسانی را که بین مردم محبوبیت داشت بحیث سپهسالار و قوماندان قوای عسکری مقرر نمود. همچنین ابو الحسن سیمجور (۱) در سال

(۱) سیمجور یان از خاندان های معروف خراسان بودند و کلمه سیمجور یا سیمگور از نامهای قدیم خراسانی است. ابو عمران سیمجور یکی از سرداران خراسانی است که در سال ۳۸۷ ه ق « سرمنشی » اسمعیل بن احمد سامانی بود و او را دواتی میگفتند.

۳۴۵ هجری قمری بصفه قوماندان قوای نظامی خراسان عزت تقرر یافت و هرات را مقرر خود انتخاب نمود ابو منصور عبدالرزاق (۱) که خود جوان دلیر، پهلوان و تیرانداز ماهری بود مثل مردم این سرزمین با افتخارات سلی و ورزش های باستانی علاقه خاصی داشت. هر وقت در میدان شهر داستان های پر شور پدران خود را از زبان قصه گو یان و شاعران به خوانان می شنید سخت به هیجان می آمد. او ابوالمؤید بلخی و ابوعلی بلخی را که قسمت هایی از خدای ناممکن را به نثر در پی برگردانیده بودند با احترام زیاد بخاطر داشت و آرزو میکرد روزی این توفیق نصیب او گردد که همه این قصه های غرور انگیز را جمع و ترتیب نماید، تا تسلیهای آینه و همه مردم شهر های مختلف خراسان آنها را بخوانند و با برانگیخته شدن برای سازماندهی و نوسازی آینده خود سعی و همت بیشتر بخرج دهند ابو منصور شیفته عظمت گذشته کشور خود بود و برای احیای سنت های پسنندیده مفاخر تاریخی آرزوهای بزرگی را در دماغ خود پیروزانید روزانه به محل کشتی گیران میرفت و با پهلوانان زور آزمایی مینمود از رجز خوانی خوشش می آمد و قصه پردازان را تشویق و نوازش میکرد. بیاد می آورد که در آوان کودکی در هرات همینکه از مکتب خانگی بر میگشت در میدان محله در کوی مصرخ (۲) با همسالانش درسی آویخت و تا بر آنان پوز نمیگشت دست از تلاش نمیکشید. همین کوشش و پشتکار بود که بزودی آوازه رشادت و شجاعت او همه جا پیچید و در عنفوان جوانی جزء عساکر اردوی خراسان بخدمت مقدس عسکری برگزیده شد. عبدالرزاق طی چند سال بسرعت مدارج ارتقاء را پیمود. همیشه علیه فشار حکمروایان، بر توده ناسازگار مبارزه میکرد و حتی روزگاری علیه استبداد حکام سامانی نیز بمجادله برخاست، ولی چون مجاهدت او برای آسایش و آسایش مردم بود سرانجام بفرمان همین سامانیان به مقام سه سالاری برگزیده شد. همینکه بر اوضاع منطقه تسلط یافت تصمیم گرفت آرزوی دیرین خود را عملی سازد. از یمن و موضوع را با وزیر خود ابو منصور المعمری که خود مردی تاریخ دان و دانشمند بود مشوره کرد و او را

(۱) نام مکمل او ابو منصور محمد بن عبدالرزاق بن عبدالله بن فرخ خراسانی است و پدران او در زمان طاهر یان ارجی داشتند.

(۲) کوی مصرخ از محله های مشهور شهر هرات و موقعیت آن اکنون در قسمت شمال شرقی شهر نو معین شده و مزار شهزاده قاسم ابن امام جعفر صادق (رض) و امیر حسینی سادات شاعر معروف در همین محله قرار دارد.

از نیت خود بنی بر احیای افتخارات تاریخی و کهن خراسان آگه ساخت (۱) ابو منصور عبدالرزاق یکبار دیگر نیز به حکمرانی طوس رسیده بود، ولی چون در آن زمان بین چغانیان و سامانیان زد و خورد هائی موجود بود نتوانست به آرزوی خود بجامه عمل پیوشاند اما حالا که وضع سامانیان استقرار داشت و خراسان باراش رسیده بود خواست آن چهره اکه سالها در خاطر می پرورانید از قوه بفعل در آورد. (۲) ابو منصور المعمری وقتی عزم راسخ سپهسالار را دید قصد او را تحسین کرد و پرسید:

سپهسالار به سلامت باشند این کار بسیار پسندیده است. ولی نمیدانم هدف از جمع آوری افتخارات باستانی خراسان چیست؟

محمد عبدالرزاق تبسمی کرد و گفت:

در این سالها بطوریکه خود شاهد استی، مردم سر زمین ما، به اسپدوانی، پهلوانی و تیراندازی با علاقه تمامتری رو آورده اند. اگر این مردم بدانند که پدران آنان با همین فنون چه افتخارات فراموش نشدنی بازان پیادگار سپرده اند بی شک غرور ملی شان زنده میشود و این باعث میگردد قادر آینده در حفظ و حراست وطن خود مجاهدت تمامتور زند.

و زیر به تا'یید سپهسالار افزود:

درست است. مردم ما احساسات پر شوری دارند، در روزهای بازار، در میدان های شهر و قتی داستان پردازان قصه های خدای نامک را بمردم باز میگویند نمیدانید چه شور و هلهله بر پا است و اینک که ما روزهای فرحبخش بهار را تجلیل میکنیم باید از هیجان و احساسات مردم به نفع

(۱) مورخین مقرری ابو منصور محمد بن عبدالرزاق را در سال ۳۳۵ هـ ق از جانب ابو علی احمد بن محمد بن مظفر چغانی فرمانروای خراسان میدانند. ابو منصور عبدالرزاق بعد از قیام ابو علی چغانی به نفع مردم خود علیه سامانیان جنگید اما شکست خورد ولی از آنجاییکه بوطن خود خراسان علاقه قند گسستنی داشت با فرمانروایان سامانی آشتی کرد. دو باره از آذر بایجان بخراسان برگشت ابتدا به سپهسالاری طوس و سپس بحیث قوماندان عمومی قوای خراسان بعوض ابو الحسن سیمجورد ر هرات تعیین شد.

(۲) در مقدمه شاهنامه باسنغری ادعا شده که یعقوب لیث به ابو منصور عبدالرزاق بن عبدالله فرخ که معتمد الملك بود امر نمود تا آنچه در انشورد حقان بزبان پهلوی ذکر کرد. بو دیپارسی نقل کند. ظاهراً صحت این موضوع قابل تردید است چون ابو منصور عبدالرزاق سالها بعد از یعقوب لیث (متوفی ۲۶۵ هـ ق) در عصر سامانیان میزیست و بیشتر از نیم قرن با یعقوب لیث فاصله داشت.

احیای سنن پسندیده بستانی و آبادانی سرزمینشان بهره بگیریم .
سپهسالار فرمود :

در اینصورت بهتر است زودتر دست بکار شویم و این مهم را بانجام برسانیم .
المعمری تعظیمی کرد و گفت :

اما مشکل در اینست که ما همه این داستانها را بصورت نوشته در اختیار نداریم و باید
از میان مردم مخصوصاً از آنانی که آنها را بیاد دارند گرد آوریم .
سپهسالار گفت :

وقتی من در جوانی در هرات بسر میبردیم از زبان مرد معمری شنیدم که در زمان ساسانیان
این قصه های باستانی در « خدای نامک » گرد آوری شده، گذشته از آن ابوالمؤید بلخی و استاد
ابوعلی بلخی در نوشتن واقعات گذشتگان بزبان دری همت گماشته اند، اگر بتوانیم یکی از این
کتاب ها را بدست بیاوریم ما را در کارمان یاری خواهد کرد .

وزیر با تحسین به سپهسالار گوش داد و گفت :

آنچه فرمودید درست است، اما این خدای نامک در دست نیست، آنچه فرزنانگان بلخ نوشته
اند نیز به تمامی در دسترس نیست و بعلمت عدم توجه ازین رفته و یا تحریف یافته است، ما باید
کار خود را از نو، از آغاز شروع نماییم، اگر اجازت فرمائید، من مردی را می شناسم که در سخنوری و
قصه پردازی استاد است و همه این داستانها را بخاطر دارد .
ابو منصور محمد شتابزده پرسید :

خوب چرا از آن شخص استفاده نکنیم، او کیست؟ فوراً او را حاضر گردانید .

وزیر که از اشتیاق فرمانروا تشویق شده بود گفت :

این مرد در هرات بسر میبرد و نامش هم شاج است (۱) مگر بطوریکه جناب سپهسالار خبر
دارند فرمانروای شهر امیر ابو الحسن سیمجور است، نمیدانم آیا امیر اجازت میدهد که ما شاج را
باینجا فراخوانیم یا نه ؟

سپهسالار جواب داد :

(۱) بیست مقاله قزوینی، طبع تهران، ص ۳۶ . ولی مقدمه بایسنغری که در « شاهنامه حکیم
ابوالقاسم فردوسی، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم، آبان ۱۳۳۶ » نقل شده نام
آن شخص را تاج بن خراسانی از هری و دایرة المعارف آریانا « ساح پیر خراسان از هرات » (ص ۷۷۶-
ج پنجم) نوشته اند. ظاهراً این ضبط آخر درست نیست .

امیر ابوالحسن سیمجور خود از وطن پرستان خراسان است و به احیای مفاخر این سرزمین
علاقه وافرادارد. من یقین دارم وقتی بداند که ماشاج را برای چه قصدی میخوانند و میفرستند،
همین حال نامه سؤدت آمیزی بنویس و خواهش نما که شاج هر وی قصه گوی را با پنجا اعزام فرمائید
وزیر سری باطاعت فرود آورد همانروز توسط منشیان نامه احترام آمیزی به هرات برای امیر ابوالحسن
سیمجور نوشت و ضمن یادآوری از افتخارات باستانی خواهش نمود تا شاج را به طوس گسیل فرماید.
امیر سیمجور از نامه ابومنصور حسن استقبال نمود و شاج پسر خراسانی را که در هرات ارج بسزایی
داشت با احترام فراوان با فرستادگان سپهسالار عبدالرزاق بانجا اعزام نمود، بطوریکه گفتیم شاج که
بردی دانشور و سخندان بود در بین توده ها سبب و بیت زیادی داشت او در اعیاد ملی و سایر ایام فرخنده
سال مخصوصاً روزهای بهار و چهارشنبه سوری، اجتماعات مردم ضمن تمثیل و حرکت های پهلوانی
داستانهای حماسی را بازمیگفت و مردم در شور و هیجان و احساسات پر شکوه سلجوقی ملی با گذشته
ها پیوند میداد. خانواده او از قدیم حماسه های ملی را سینه به سینه و نسل به نسل به هم میسر میدادند
و شاج از جوانی در حفظ و سپردن آن ها به مردم سعی زیادی کرده بود:

شاج بزودی به طوس رسید و از طرف ابوالمنصور المعمری وزیر آن خطه بگرمی استقبال شد، روز
دیگر در محفل مجلل در حضور ابومنصور عبدالرزاق سپهسالار و سایر بزرگان آند یار، شاج شمه یی
از داستانهای کیان و دلاوران آن عصر ها چون رستم و اسفندیار را با تمثیل بیان کرد. قوت بیان و
حرکات و دلنشین شاج سپهسالار را برویا جوانی و روزهایی که در میدان صرخ در هرات به قصه
گوبان گوش میداد کشانیده و حاضران را چنان در وجد و هیجان ساچراهای شاج قصه گوی فرور برد که گذشت
لحظات و دقیقه ها را از یاد بردند، وقتی شاج آرام گرفت، سپهسالار او را در بغل گرفت، گفت:
احسنت احسنت شاج، خوب گفتی و به ما شور و لذت بخشیدی اما میخوانیم همه این قصه
های پراکنده را به زبان دربی در کتابی گرد آوریم تا آیندگان و همه خوانندگان از آن بهره گیرند
شاج تعظیمی کرد و گفت:

سپهسالار سلامت باشند من کار شما را تحسین میکنم اگر این مهم را بسر رسانید فرزندان آینده
این سرزمین سپاسگزار خواهند بود.

وزیر رستمه سخن را بدست گرفت و گفت:

پس همین حال شروع میکنیم کاتبان و دوا تیان حاضرند، تر بگو و آنها می نویسند.

شاج گفت:

درست است جناب وزیر، ولی این کار بسادگی انجام نمی پذیرد و من به تنهایی نمیتوانم همه آن داستانها را چنانکه لازم است بگویم. شما باید از همه سرزمین های خراسان مردان سخنور قصه گوی و اهل کتب را فرا خوانید و پس از دانستن صحت و سقم ماجراها و تنقیح داستانها آنچه را درست تر است بنویسید تا کتابی که از آن گرد می آید هم معتبر باشد و هم حقیقت را بیان نماید تا مردم بدانند که پدران آنان چه گذشته پر افتخاری داشتند.

المعمری پرسید: آیا تو خود کسی را میشناسی؟

شاج پاسخ داد:

بلی نخست از همه باید به سیستان برویم. سیستان زادگاه رستم یل نامی و دلاور معروف است. در آنجا مردی بنام یزان داد پسر شاپور بصری بود که همه رشادت های رستم را بخاطر دارد. گذشته از آن در همین طوس شادان پسر برزین زندگی میکند که بسیاری ازین قصه ها را میدانند. همچنین در نیشاپور شخصی بنام ماهوی خورشید پسر بهرام وجود دارد که در بیان دقیق واقعات تاریخی بد طولایی دارد. اگر شما بتوانید همه این مردان را در اینجا فراخوانید، بی شک بآرزوی بزرگ خود خواهید رسید. (۱)

ابو منصور معمری به هدایت سپهسالار همان روز پیک های خود را به آن شهرها روان کرد و از فرمانروایان و امیران آنجا خواست تا آن دو نفر را که در سیستان و نیشاپور بسر میبردند به طوس بفرستند، پس از آنکه هر چهار نفر سخنور و قصه گوی جمع شدند، هر روز در حالیکه خود المعمری در صدر مجلس نشسته بود، شاج هروی، یزدان داد پسر شاپور، ماهوی خورشید پسر بهرام و شادان پسر برزین (۲) به نوبت قصه های خود را میگفتند و کاتبان و دوایان با دقت در پارچه های

(۱) دایرة المعارف آریانا، بدون ذکر ماخذ تذکره میدهد که این چهار نفر رتبه وزارت داشتند و هر چهار آنان زردشتی بودند. (ج ۵، ص ۷۷۶)

(۲) در مقدمه بایسنغر نام این چهار تن چنین ضبط گردیده است:

تاج پسر خراسانی از هری و یزدان داد شاپور از سیستان و ماهوی بن خورشید از نیشاپور و سایمان بن لوزین از طوس. در تاریخ ستین و ثلاثمائه هجری (۳۶۰) این کتاب را درست کردند. (شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی، انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم، آبان ۱۳۳۶، ص ۱۰)

کاغذ يك يك آنرا می نوشتند ، بدین ترتیب مدتی بطول انجامید و بالاخر آن کتاب جمع شد. و بزرگترین منبع حماسه های ملی کشور ما آریانای کهن و خراسان بزرگ در کتابی بنام « شهنامه ابو منصور » در سال ۳۳۶ هـ ق تدوین و تالیف شد ، چنانکه در مقدمه همین کتاب آمده است (۱) « . . . چاکر او ابو منصور المعمری به فرمان او نامه کرد کس فرستاد به شهرهای خراسان و هشیاران از آنجا بیاورد و از هر جای چون شاج پسر خراسانی از هری. و چون یزدان داد پسر شاپور از سیستان و چون ماهوی خورشید پسر بهرام از نیشاپور و چون شادان برزین از طوس و از هر شاریستان گرد کرد و بنشانند بفرز آوردن این نامه های شاهان و کارنامه ها شان و زندگی هر یکی از داد و بیداد و آشوب و جنگ و آیین از کی نخستین که اندر جهان او بود که آیین سرد می آورد و مردمان از جانوران پدید آورد تا یزدگرد شهریار که آخر ملوک عجم بود اندر ماه محرم و سال برسیصد و چهل و شش از هجرت بهترین عالم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و این را شاهنامه نام نهادند . »

خبر تالیف و تدوین شاهنامه ابو منصور بزرودی به همه خراسانیان رسید مردم باولع و دلچسپی نسخه های آنرا دست بدست می گشتانندند. فرمانروای ساسان عبدالملک بن نوح چنان از خواندن آن بوجد آمد که فرمود صد نسخه از آن بنویسند و خود در سال ۳۳۹ هـ ق ابو منصور عبدالرزاق را بموض ابو الحسن سیمجور به سپه سالاری خراسان و قوماندانی قوای نظامی در هر ات تعیین و مقرر نمود. ابو منصور عبدالرزاق تا زمان منصور بن فوح باین وظیفه اشتغال داشت و در سال ۳۵۰ هجری بعد از شکست دادن الپتگین برحمت ایزدی پیوست. اما کاری که او انجام داد برای احیای مفاخر ملی چنان اثری بجای گذاشت که نسلهای محققان و دانشمندان برای همیشه از آن باغ و رو و مباحث یاد خواهند کرد . درست بیست سال بعد در سال ۳۶۳ هـ ق جوانمرد دهقانی از طوس دست بکار شگفتی آوری زد . ابن مرد بزرگ ابو القاسم حسن مشهور به فردوسی بود. فردوسی که در حدود سالهای ۳۲۳ یا ۳۲۴ هـ ق در طوس متولد شد نظر به شوقی که به مطالعه تاریخ دوران های باستانی افسانه ها و روایات کهن داشت با خواندن شاهنامه منشور ابو منصور احساس شدت یافت و در حدود سال ۳۶۳ هـ ق به سرودن این حماسه پرداخت. اگر چه این کار را دقیقاً بلخی آغاز کرد و هزار بیت از شنوی شاهنامه را او سروده بود

(۱) از مقدمه قدیم شاهنامه ابو منصور نقل از بیست مقاله قزوینی چاپ تهران ص ۳۳-۳۶

مگر فردوسی باقتضای او پرداخت و طی بیست و پنج سال آنرا کاملاً به نظم در آورد. (۱) فردوسی نه تنها تمام شاهنامه منشور ابومنصوری را به نظم در کشید بلکه داستانهای دیگر تاریخی را نیز گرد آورد. تاریخ شروع شاهنامه فردوسی در حدود سالهای ۳۷۱ و ۳۷۰ و ختم آن در حدود سال (۳۰۰) هـ ق است.

این بود سرگذشت احیای مفاخر ملی و حماسی شکوهمند کشور ما که امروز قلب هر فرد افغان با بخا طر آ و ر دن آنهمه افتخارات می تپد. ولی اگر بتاریخ دقیق تدوین شاهنامه ها و روایات ملی باستانی و سیر مفصل آن توجه نماییم باید بگوییم که قدیمترین شاهنامه بزبان پهلوی بنام خدای ناسه یا خوتای ناسک بود که به قرن سوم و چهارم میلادی تعلق داشت. قدیمترین شاهنامه منشور بزبان دری شاهنامه ابوالمؤید بلخی است که متأسفانه تصرف های دران بعمل آمد. همین شاهنامه ابوعلی بلخی است که بقول ابوریحان البیرونی کتابی معتبر، مستند با سناد و بیشتر مبتنی بر روایات مکتوب بوده است. علاوه بر آن باید از سیرالملوک ابن مقفع و محمد بن جهم بر مکی بلخی نام ببریم که همه اینها قبل از شاهنامه ابومنصوری بوده.

بعد از آنکه شاهنامه بیشتر ابومنصوری سرود توجه های مردم قرآر گرفت. اما نیا ن خواستند تا این شاهنامه به نظم در آید. همان بود که دقیقی بلخی را اسوظف گردانیدند. دقیقی باین کار آغاز نمود اما سرگ نابهنگام او کارش را ناتمام گذاشت. همین منظومه مسعودی مروزی نیز قابل تذکرست اولی از همه مهمتر همانا شاهنامه فردوسی است که از روی مطالب شاهنامه ابومنصوری و به اقتضای دقیقی بلخی شاهنامه عظیم خود را سرود. تا قرن نهم هـ منشور شاهنامه ابومنصوری بحیث مقدمه شاهنامه فردوسی در آغاز آن نقل میگردید، اما در زمان تیموریان در هرات بایسنقر میرزا تصمیم گرفت برای بقای این حماسه ملی وجلو گیری از تحریف ها آنرا بازنویسی نماید. وقتی این کار انجام یافت. مقدمه منشور ابومنصوری را برداشت و بجای آن مقدمه دیگری با تفصیل بیشتر جای داد. گرچه این عمل بایسنقر موجب ضبط صحیح و اساسی شاهنامه فردوسی

(۱) ادوارد پرون، تاریخ ادبیات ایران، از فردوسی تا سعدی، تهران: سازمان کتابهای جیبی، چاپ

(۲) ۱۳۴۲، ص ۱۰۴ و چهارمقاله نظامی عروضی به کوشش علی حصوری، تهران، کتابفروشی طهوری

۱۳۴۵، ص ۶۸ مگر دائرة المعارف آریانا مدت سرودن شاهنامه فردوسی را سی سال ذکر نموده

است (ج ۵ - ص ۷۷۷)

شد و شاهنامه امروز در واقع در اثر خدمت گرانبهای دست نویس آن هرات به ما رسیده ولی اشتباهات و تحریف هایی در مورد اسما و تاریخ سیر شاهنامه دیده میشود .

بهر حال مادرینجا از تفصیل بیشتر میگذریم. تحلیل بیشتر درین مورد را بوقت دیگر میگذاریم. چون هدف اصلی از بیان تدوین حماسه های ملی کشور ما اینست که در چنین ایامی که در هر تو نظام خجسته جمهوریت با تلاش پیگیر و مجاهدت پیهم، در نو سازی و اعمار مجدد افغانستان با تمام قوا سعی میورزیم با بخاطر آوردن افتخارات ملی و مجاهدات پدران خود و همانند آنان برای رفاه مردم خود دست بدست هم دهیم واردل و جان بکوشیم همانطور که هدف ادبیات رهبری مردم بسوی زندگی بهتر و اخلاق عالی انسانی است تا استمانیز بصورت همگانی چنانکه در گذشته خدمات گرانبهای در راه سربلندی و ارتقای آریائانی کهن و در خراسان نامی صورت گرفته در افغانستان نوین تحت لوای جمهوریت سعی ورزیم و بکمک اخلاق عالی انسانی با آراسته شدن به علم و دانش با نیرو مندی و اشتیاق بسوی مجد و عظمت بسوی شکوه و جلال و بجهت رفاه و آرامش بجلو بشتا پیهم و کاروان تعالی و ترقی را در مسیر مثبت آن هماهنگ گردانیم .

ما خذ این مقاله :

- ۱- شاهنامه حکیم ابو القاسم فردوسی، مقدمه بایسنقری، تهران ان موسسه چاپ و انتشارات امیر کبیر چاپ سوم . آبان ۱۳۴۶ .
- ۲- آریانا دائرة المعارف، کابل: مطبعه دولتی جلد پنجم سال ۱۳۳۸ .
- ۳- برون، ادوارد. تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ترجمه و حواشی فتح الله مجتبائی، تهران سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۳۲ .
- ۴- حبیبی عبدالحی، تاریخ مختصر افغانستان، کابل: کتاب چاپولو موسسه، جلد اول ۱۳۳۶ .
- ۵- سمرقندی، نظامی عروضی، چهار مقاله به کوشش علی حصوری، تهران: کتابفروشی طهوری ۱۳۳۵ .
- ۶- کیا، داکتر زهرای خانلری «فرهنگ ادبیات فارسی دری» تهران: انتشارات بیاد فرهنگ، ۱۳۳۸ .
- ۷- قزوینی، علامه محمد، بیست مقاله، تهران: موسسه امیر کبیر ۱۳۳۰ .
- ۸- یادداشت های نو یسنده، با استفاده از مجلات و مقالات مختلف .

۹۹-۱۳۵۳

۱۳۵۱-۱۳۵۳

۶۷

پوهنمئل رسول رهین

فهرست موضوعی و نویسنده مجله ادب

(۱۳۵۱-۱۳۵۳)

آئین، غلام علی، علم، تحقیق علمی و قرضی ملی

۱: ۳۸-۶۱ جوزای ۱۳۵۳

۲: ۳۸-۳۸ سنبله ۱۳۵۳

ادب (مجله)

از دهای خودی

۳: ۱۱۳-۱۱۳ عقرب ۱۳۵۲

بیانیه بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدرا عظم منتخب افغانستان در وقت تأسیس

نظام جمهوری بتاريخ ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ که از رادیو افغانستان انتشار یافت.

۲: ۱-۵ سرطان ۱۳۵۱

تصویب مورخه ۲۸ سرطان ۱۳۵۲ شورای عالی پوهنتون بمناسبت تأسیس نظام

جمهوری در افغانستان.

۲: ۶ سرطان ۱۳۵۲

دستور زبان گفتاری دری افغانستان (کتاب)

۱: ۱۳۰-۱۳۱ جوزای ۱۳۵۳

متن فرمان بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم جمهوری افغانستان که عنوانی

شورای عالی و استادان پوهنتون صادر گردیده است.

۲: ۷ سرطان ۱۳۵۲

ادبیات:

- الهام، مجدر حیم. اندیشه های ترقیخواهانه در اشعار مستغنی (بیانیه) ...
 ۲: ۱۱۲-۱۱۷ سنبله ۱۳۵۳.
- منهوم در یادراشعار مولانا جلال الدین بلخی (بیانیه) ...
 ۳: ۹۳-۱۰۸ فوس ۱۳۵۳.
- میرامان اندین (مترجم) اصول نقد ادبی ...
 ۶: ۳۵-۴۲ حوت ۱۳۵۱.
- بورگل، پروفیسر خریستوف. واقع گرایی علم بدیع و تخیل شعری - کلاسیک اسلامی ...
 ۶: ۱۲۹-۱۳۶ حوت ۱۳۵۱.
- حبیب، اسدالله، بیدل شناسی در اتحادشوروی ...
 ۶: ۲۷-۳۱ حوت ۱۳۵۲.
- روان فرهادی، عبدالغفور، عشق در داستانهای جامی (بزابان فرانسوی) ...
 ۲: ۱-۱۱ سنبله ۱۳۵۳.
- رهن، داکتر سیدمخدوم. جنبه های غنائی در ادبیات حماسی ما ...
 ۴: ۲۷-۲۸ عترب ۱۳۵۲.
- زهیر، عبدالرزاق. تذکره نگاری در ادبدری ...
 ۵: ۳۲-۵۳ حوت ۱۳۵۲.
- شاه، میر حسین (مترجم) بحثی در احوال و آثار بیدل ...
 ۲: ۷۵-۸۷ سرطان ۱۳۵۲.
- ۲: ۲۲-۲۸ حمل، سرطان ۱۳۵۱.
- نکامل نقدنثر در ادبیات عرب ۶: ۲۷-۲۴ حوت ۱۳۵۱.
- شهرستانی، شاه علی اکبر. جامی و بهارستان از نظر هائری ماسیه ...
 ۹: ۱-۲۶ حوت ۱۳۵۲.
- سبک ادبی سمبولیزم در فرانسه (۱۸۷۰ - ۱۹۱۰) ...
 ۱: ۱۲۵-۱۳۳، جوزای ۱۳۵۳.

ادبیات - عامیانه، شاه علمی! کبیر

بقایای بعضی از مختصات لهجه های ترکی در لهجه دری هزارگی

۱۰۲:۱ - ۱۱۷ - ثور ۱۳۵۲

وجود فاء اعجمی در لهجه نیک، ۴: ۱ - ۵ عقرب ۱۳۵۲

تویم، عبدالقیوم، ادب عامیانه دری تخار ۳: ۱ - ۳ سنبله ۱۳۵۲

الهام، محمد رحیم، ابر بهاری (کتاب) ۶: ۳۳ - ۳۳ - حوت ۱۳۵۱

تاریخ روشهای دستور نویسی زبان دری

۶۹۵: ۱۳۷ - ۱۳۲ - حوت ۱۳۵۲

۱: ۳ - ۳۷ - جوزای ۱۳۵۳

۲: ۲ - ۳۷ - سنبله ۱۳۵۳

۳: ۳ - ۱۵ - قوس ۱۳۵۳

اسفادشناسی :

رهین، عبدالرسول، آرشیف ملی افغانستان

۶: ۱۰۲ - ۱۰۶ - حوت ۱۳۵۱

امیری عبدالله، تحقیقاتی درباره عدد هفت

۶: ۹۱ - ۱۱۰ - حوت ۱۳۵۱

۱: ۱۳۳ - ۱۳۹ - ثور ۱۳۵۲

۲: ۱۰۹ - ۱۱۵ - سرطان ۱۳۵۲

امین، حمید الله (مترجم)، سلطنت افغانها در هند

۲۹۱: ۵۰ - ۷۸ - حمل - سرطان ۱۳۵۱

۶: ۷۳ - ۸۴ - حوت ۱۳۵۱

۱: ۳۶ - ۵۶ - ثور ۱۳۵۲

۲: ۸۸ - ۹۴ - سرطان ۱۳۵۲

۳: ۸۶ - ۱۰۱ - عقرب ۱۳۵۲

۱: ۸۶ - ۹۹ - جوزای ۱۳۵۳

امین، محمد، انحطاط و سقوط قوانین آموزش و تاثیر آن در تدریس

۳: ۴۷ - ۵۷ - قوس ۱۳۵۳

تحقیق مقایسه‌ی سوابق خانوادگی محصلین عقب‌مانده ذکی

۲ : ۵۵-۶۲ - سنبله ۱۳۵۳

انتظار، محمد احسان . اف کلاسزبان دری (بیزبان انگلیسی)

۱ و ۷ : ۱-۷ ج حمل سرطان ۱۳۵۱

انشاء:

اصول نقداد بی ۶ : ۳۵-۴۲ - حوت ۱۳۵۱

انصاری، سیرامان‌الدین . اساسات روان‌شناسی

۱ : ۱۰۰-۱۱۳ - جوزای ۱۳۵۳

اقسام و مدارس روان‌شناسی - ۲ : ۶۳-۷۵ - سنبله ۱۳۵۳

ذهن و دماغ ۳ : ۱۷-۲۵ - قوس ۱۳۵۳

باغبان، حفیظ‌الله (مترجم) ، یک روز در صحرا

۳ : ۸۰ - ۸۵ - عقرب ۱۳۵۲

بشر شناسی :

زایر، محمد عظیم ، مقدمه‌ی بشر شناسی

۵ و ۶ : ۱۲۱-۱۲۸ - حوت ۱۳۵۲

بنوال، داکتر محمد افضل - بزرسی مکتب سیناتوری در عصر تیموریان هرات از نظر ادبیات

۱ و ۲ : ۳۹-۴۹ - حمل - سرطان ۱۳۵۱

۶ : ۸۵ - ۹۰ - حوت ۱۳۵۱

صنعت جلد سازی و تذیب

۱ : ۵۷ - ۶۳ - ثور ۱۳۵۲

بورگویی، دو . بی، اصول تحقیق متون قلمی

۱ و ۲ : ۱۰۲-۱۰۶ - حمل - سرطان ۱۳۵۱

۶ : ۱۳۷-۱۵۲ - حوت ۱۳۵۱

بورگولی، پروفسر خریستوف، واقع‌گرایی علم بدیع و تخیل شعری کلاسیک اسلامی

۶ : ۱۲۹ - ۱۳۶ - حوت ۱۳۵۱

تاریخ:

امین، حمیدالله (مترجم) سلطنت افغانها در هند

۱ : ۲۰۱ : ۵۰ - ۷۸ ، حمل سرطان ۱۳۵۱

۶ : ۷۳ - ۸۳ حوت ۱۳۵۱

۱ : ۳۶ - ۵۶ ثور ۱۳۵۲

۲ : ۸۸ - ۹۳ سرطان ۱۳۵۲

۳ : ۸۶ - ۱۰۱ عقرب ۱۳۵۲

۱ : ۸۶ - ۹۹ جوزای ۱۳۵۳

زهیر، عبدالرزاق، تذکره نگاری در ادب دری

۱ : ۶۳ - ۷۹ - ثور ۱۳۵۲

صدیقی، جلال الدین، چگونه باید تاریخ نگاشت

۲ : ۳۳ - ۶۱ سرطان ۱۳۵۲

صدیقی، ظریف، روزهای پر هیجان یک شهرمان

۱ : ۱۳۵ - ۱۳۹ جوزای ۱۳۵۳

ضمیر، محمدحسین، افغانستان در بین امپراطوری کورگانیان هندو شیبیا نیهای سا و راه النهر در

(۱۷۹۱۶) ۳ : ۶۷ - ۷۵ قوس ۱۳۵۳

طرز اداره ولایات در دوران حکومت مغولی هند (۱۵۸۵-۱۶۰۷ م)

۲ : ۷۶ - ۹۰ سنبله ۱۳۵۳

وزیر و مقام وزارت در عصر غزنویان

۵ و ۶ : ۶۶ - ۷۶ حوت ۱۳۵۲

علمی، پوهاند سید یوسف (مترجم) خلافت راشده

۲ : ۳۲ - ۴۳ سرطان ۱۳۵۲

نظام مملکت داری مسلمانان - ۱ : ۲۰ - ۳۵ ثور ۱۳۵۲

تعلیم و تربیه :

امین، محمد انجطاط و سقوط قوانین آموزش و تالیفات آن در تدریس

۳ : ۴۷ - ۵۷ قوس ۱۳۵۳

امین، محمد. تحقیق مقایسه‌ی سوابق خانوادگی محصلین عقب ماندۀ ذکی .

۲ : ۵۵ - ۶۲ سنبله ۱۳۵۳

تنیوال، محمد ظریف، جنرالیتہ سور لیسپس اندین، (بزبان فرانسوی)

۱ : ۵-۷ ج جوزای ۱۳۵۳

۲ : ۱۳-۱۶ ج سنبله ۱۳۵۳

جامعه‌شناسی

زابر، محمدعظیم، سنسرو نظریہ شباهت عضوی جامعه، ۲۹۱ : ۸۶-۱۰۱ حمل-سرطان ۱۳۵۱

سیر انکشاف جامعه شناسی ۲ : ۹۱-۱۰۰ سنبله ۱۳۵۳

منتسکیو ونظریہ جبر محیط ۳ : ۲۶-۳۵-قوس ۱۳۵۳

جغرافیہ :

تنیوال، محمد ظریف. نظر اجمالی بر هند (بزبان فرانسوی) [

۱ : ۵-۷ ج جوزای ۱۳۵۳

۲ : ۱۳-۱۶ ج سنبله ۱۳۵۳

حبیب، اسدالله، بیدل شناسی در اتحاد شوروی

۶۶۵ : ۲۷-۴۱ حوت ۱۳۵۲

مقالہ‌ها بی در لغت شناسی زبان دری

۱ : ۳۸-۴۷ جوزای ۱۳۵۳

دستور زبان :

الهام، محمد رحیم، تاریخ روشهای دستور نویسی زبان دری. ۶۹۵ : ۱۳۷ حوت ۱۳۵۴

انتظار، محمد احسان، اف کلاسیزان دری (بزبان انگلیسی) ۲۹۱ : ۱-۷ ج حمل-سرطان ۱۳۵۱

کمال، ساجده. دی کوگنتیف کود تیو ری فای کرنٹ ترندان تیچنگ فارن لنگویج

(بزبان انگلیسی)

۱ : ۱-۳ ج جوزای ۱۳۵۳

داستان کوتا :

باغبان، حفیظ اللہ (مترجم) یک روز در صحرا، ۸۰ : ۸۵-۸۶ قرب ۱۳۵۲

ربانی، برهان الدین (مترجم) روشهای علوم از نظر متفکرین اسلامی

۳ : ۳۶ - ۵۳ عقرب ۱۳۵۲

۵ : ۶۵ - ۵۳ - ۶۵ حوت ۱۳۵۲

روانشناسی

انصاری، میر امان الدین، اساسات روانشناسی

۱ : ۱۰۰ - ۱۱۳ جوزای ۱۳۵۳

اقسام و مدارس روانشناسی ۲ : ۶۳ - ۷۵ سنبله ۱۳۵۳

ذهن و دماغ ۳ : ۱۷ - ۲۵ قوس ۱۳۵۳

روان فرهادی، عبدالغفور لاموردان لی ریسی دو جامی (بزبان فرانسوی)

۲ : ۱ - ۱۱ چ سنبله ۱۳۵۳

لی کتغن پوپولیر دوله رژ یون دو کابل (بزبان فرانسوی)

۳ : ۱ - ۱۳ چ قوس ۱۳۵۳

نگاهی بر زندگی و آثار تا گور، ۱ : ۶۶ - ۷۵ جوزای ۱۳۵۳

رهین، ادا کتر سید محمد سوم، جنبه های غنایی در ادبیات ما

۳ : ۶ - ۲۷ عقرب ۱۳۵۲

۵ : ۴۲ - ۵۳ حوت ۱۳۵۲

دو نسخه از یک کتاب ۳ : ۳۶ - ۴۵ قوس ۱۳۵۳

شایق وفات یافت ۲ : ۱۱۸ - ۱۲۰ سنبله ۱۳۵۳

رهین، عبدالرسول، آرشیف ملی افغانستان

۶ : ۱۰۲ - ۱۰۶ حوت ۱۳۵۱

بیلیو گرافی چیست، ۲ : ۱۰۱ - ۱۰۶ سنبله ۱۳۵۳

زایر، محمد عظیم، سپهر و نظریه شباهت عضوی جامعه

۲ او ۱ : ۸۶ - ۱۰۱ حمل، سرطان ۱۳۵۱

سهر از کشف جامعه شناسی

۲ : ۹۱ - ۱۰۰ سنبله ۱۳۵۳

(مقدمه)

مقدمه بی بر بشر شناسی ۶۹۵، ۱۲۱-۱۲۸ حوت ۱۳۵۲

منتسکیو ونظریه جبر محیط ۳: ۲۶-۳۵ قوس ۱۳۵۳

زبان‌شناسی:

حبیب، اسد الله، مقاله بی در لغت شناسی زبان دری ۱: ۳۸-۴۷ جو زای ۱۳۵۳

شاه علی اکبر (مترجم) اصول فونولوژی ۶: ۵۵-۷۳ حوت ۱۳۵۱

زهیر، عجمی، لریزاق، تذکره افضل و اعمیت آن در تاریخ ادبیات افغانستان ۳: ۵۵-۶۱ عقرب ۱۳۵۲

تذکره نگاری در ادب دری ۱- ۶۴-۷۹ ثور ۱۳۵۲ ۲- ۷۵-۸۷ سرطان ۱۳۵۲

سیاست:

آئین، غلام علی، علم، تحقیق علمی و ترقی ملی ۱: ۳۸-۶۱ جو زای ۱۳۵۳

۲: ۳۸-۳۸ سنبله ۱۳۵۳

ادب (مجله) پمانیه بنا علی، محمد داود رئیس دوات و صدراعظم منتخب افغانستان در وقت

تاسیس نظام جمهوری بتاريخ ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ که از رادیو افغانستان انتشار یافت.

۲: ۱-۵ سرطان ۱۳۵۲

علی اکبر، تأسیس جمهوری شالوده ترقیات مزید در کشور ما میباشد.

۲: ۸-۱۰ سرطان ۱۳۵۲

شاه میر حسین (مترجم) بختی در احوال و آثار بیدل ۲۰۱: ۲۲-۳۸ حمل سرطان ۱۳۵۱

تکامل نقد نثر در ادبیات ۴: ب ۶: ۲۷-۳۴ حوت ۱۳۵۱

عنايت الله لغات مستعمل در لهجه دری بدخشان

او ۲: ۱۰۷-۱۳۲ حمل سرطان ۱۳۵۱

۶: ۱۰۷-۱۲۸ حوت ۱۳۵۲

۱: ۱۱۸-۱۳۳ ثور ۱۳۵۲

۲: ۱۱۶-۱۲۸ سرطان ۱۳۵۲

۳: ۱۰۲-۱۱۲ عقرب ۱۳۵۲

۶۹۵: ۹۵-۱۲۰ حوت ۱۳۵۲

شاه علی اکبر ادب آسمانه دری هزارگی ۳: ۳۵-۶۱ سنبله ۱۳۵۲

ادبیات دری افغانستان در قرون نوزدهم و بیستم ۳: ۱۳۰-۱۳۱ قوس ۱۳۵۳

شاه علمی اکبر (مترجم)

اصول فونولوژی ۶: ۵۵-۷۳- حوت ۱۳۵۱

بقایای بعضی از مختصات لهجه های ترکی در لهجه دری هزارگی ۱: ۱۰۲-۱۱۷- ثور ۱۳۵۲

پیدای صدمین سال مستغنی ۲: ۱۰۶-۱۱۲- سنبله ۱۳۵۳

تأسیس جمهوری شالوده ترقیات مزید در کشور ما میباشد ۲: ۸-۱۰- سرطان ۱۳۵۲

جامی وبهارستان از نظر هائری ماسه ۶۵: ۲۶- حوت ۱۳۵۲

سبک ادبی سببولیزم در فرانسه (۱۸۷۰-۱۹۱۰) ۱۲۵۱-۱۳۴- جوزای ۱۳۵۳

طریق التحقیق (کتاب) ۲: ۱۲۱-۱۳۴- سنبله ۱۳۵۳

بولانای بلخی ۳: ۱-۳- قوس ۱۳۵۳

حسنات العارفين ۴: ۱۱۵-۱۱۶- عقرب ۱۱۵۲

وجود فاء اعجمی در لهجه نیک ۴: ۱-۵- عقرب ۱۳۵۲

صاحبزاده، سید یوسف، ملا بازمحمد ۱-۱۵۶-۱۵۸- ثور ۱۳۵۲

صدیقی، جلال الدین. چگونه باید تا ریخ نگاشت ۲: ۳۴-۶۱- سرطان ۱۳۵۲

صدیقی، ظریف روز های پرهیجان یک قهرمان ۱: ۱۳۵-۱۳۹- جو زای ۱۳۵۳

ضمیر، محمد حسن، افغانستان در بین امپراطوری گورکانیان هندوشیبانیهای ماوراءالنهر در

قرن (۱۶-۱۷)

۳-۶۷: ۷۵- قوس ۱۳۵۳

طرز اداره ولایات در دوران حکومت مغولی هند (۱۵۸۵-۱۷۰۷م)

۲: ۷۶-۹۰- سنبله ۱۳۵۳

وزیر و مقام وزارت در عصر غزنویان

۵: ۶۶-۷۶- حوت ۱۳۵۲

علمی، پوها ند سید یوسف (مترجم) خلافت راشده

۲: ۳۲-۴۳- سرطان ۱۳۵۲

مطالعه ستر قدیم افغانستان

۶: ۴۹-۵۴- حوت ۱۳۵۱

نظام مملکت دارای مسلمانان ۱: ۲۰-۳۵- ثور ۱۳۵۲

فرمانها :

ادب (مجله) متن فرمان بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدار عظم جمهوری افغانستان که
عنوانی شورای عالی و استادان پوهنتون صادر گردیده است .

۲ : ۷ ، سرطان ۱۳۵۲

قویم ، عهد القیوم ، ادب عامیانه دزی تخار

۳ : ۱ - ۳۳ سنبله ۱۳۵۲

دوره نفوذ طاهریان در سیستان

۳ : ۵۹ - ۶۶ - قوس ۱۳۵۳

کتاب شناسی

ادب (مجله) از دهای خودی

۳ : ۱۱۳ - ۱۱۳ - عقرب ۱۳۵۲

دستور زبان گفتاری دری افغانستان (کتاب)

۱ : ۱۳۰ - ۱۳۱ - جوزای ۱۳۵۳

الهام ، محمد رحیم ، ابر بهاری (کتاب)

۶ : ۳۳ - ۳۳ - حوت ۱۳۵۱

پور کوی ، دو ، اصول تحقیق متون قلمی

۲ : ۱۰۲ - ۱۰۶ - حمل ، سرطان ۱۳۵۱

۶ : ۱۳۷ - ۱۵۲ - حوت ۱۳۵۱

۳ : ۱۱۵ - ۱۱۶ - عقرب ۱۳۵۲

رهین ، دا کتر سید مخدوم .

دو نسخه از یک کتاب ۳ : ۳۶ - ۳۵ - قوس ۱۳۵۳

رهین ، عبدالرسول . بلیو گرافی چیست

۲ : ۱۰۱ - ۱۰۶ - سنبله ۱۳۵۳

شاه علی اکبر

طریق تحقیق (کتاب)

۲ : ۱۲۰ - ۱۱۳ - سنبله ۱۳۵۳

حسنات العارفین - ۳ : ۱۱۵ - ۱۱۶ ، عقرب ۱۳۵۲

نکته سعیدی ، محمد نسیم . بهارستان و شهرت آن

۲ : ۴۹ - ۵۴ - سنبله ۱۳۵۳

- معرفی کتاب ۳ : ۷۶ - ۸۰ قوس ۱۳۵۳
- نیر ، محمد انور . بحر المعانی و صفو الالمانی (کتاب)
- ۳ : ۸۲ - ۹۳ قوس ۱۳۵۳ .
- کمال ، ساجده . دی کو گنتیف کود تیموری زای کرنٹ ترندان تیچنسک فارن لنگو نیچ ؟**
- (بزبان انگلیسی) ۱ : ۱ - ۳ چ جوز ای ۱۳۵۳
- لطیفی ، شاه تواب نما پشنامه توپاز**
- ۱ : ۱۵۰ - ۱۵۵ ثور ۱۳۵۲ .
- لہیب ، علی حیدر . چند سطر شتاب زده برسایہ روشن ادب دری در سر ز مین جاد و بی ہند**
- ۳ : ۶۲ - ۷۷ - عقرب ۱۳۵۲
- متفرقہ :**
- ادب ، مجلہ تصویب مورخہ ۲۸ سرطان ۱۳۵۲ شورای عالی پوهنتون بمناسبت تاسیس
- جمہوری در افغانستان ۲ : ۶ سرطان ۱۳۵۲
- مجددی ، غلام حسین (مترجم) استدلال شرطی ۶ : ۳ - ۲۶ حوت ۱۳۵۱
- استدلالہای شتمل بر متناوبات ۲ : ۱۵ - ۳۱ سرطان ۱۳۴۲
- جدول صحت و استدلالہای مسلسل ۱ : ۳ - ۱۹ ثور ۱۳۵۲
- ساختمان بہتر قضا یا ۳ : ۳۲ - ۳۵ عقرب ۱۳۵۲
- قانونیت و صورت ۱ و ۲ : ۳ - ۲۱ حمل سرطان ۱۳۵۱
- منطق**
- غلام حسین (مترجم) استدلال شرطی
- ۶ : ۳ - ۲۶ حوت ۱۳۵۲
- استدلالہای شتمل بر متناوبات ۲ : ۱۵ - ۳۱ سرطان ۱۳۵۲
- جدول صحت استدلالہای مسلسل
- ۱ : ۳ - ۱۹ ثور ۱۳۵۲
- ساختمان بہتر قضا یا
- ۳ : ۳۲ - ۳۵ عقرب ۱۳۵۲
- قانونیت و صورت
- ۱ و ۲ : ۳ - ۲۱ حمل سرطان ۱۳۵۱

نایل، حسین، توضیحی در باره مسکین شاعر ۳ : ۷۸-۷۹ عقرب ۱۳۵۲

شیخ فرید الدین محمد عطار نیشابوری

۱ : ۸۰-۹۳ ثور ۱۳۵۲

۲ : ۹۵-۱۰۸ سرطان ۱۳۵۲

زهرا، عین الدین . اندیشه های مردمی در اشعار بهجور چاه آبی

۱ : ۱۱۳-۱۲۳ جوزای ۱۳۵۳

نگهت سعیدی محمد نسیم ، بهارستان و شهرت آن

۲ : ۴۹-۵۴ سنبله ۱۳۵۳

معرفی کتاب ۳ : ۷۶-۸۰ قوس ۱۳۵۳

ناظم هراتی ۱ : ۷۶-۸۵ جوزای ۱۳۵۳

زهال، فیض الله. خط اور خون و آثار مکتوبه دیگر در زبان ترکی ۶ و ۵ : ۱۲۹-۱۳۶ حوت ۱۳۵۲.

زیر، محمد نور. بحر المعانی و صفو الامانی (کتاب) ۳ : ۸۲-۹۳ قوس ۱۳۵۳

هنر :

بنووال، دا کتر محمد افضل . بررسی مکتب مینیا تور در عصر تیموریان در اتناز نظر ادبیات

۲ : ۳۹-۴۹ حمل سرطان ۱۳۵۱

۶ : ۸۵-۹۰ حوت ۱۳۵۱

صنعت جلد سازی و تذهیب ۱ : ۵۷-۶۳ ثور ۱۳۵۲

علمی، دا کتر سید محمد یوسف . مطالعه هنر قدیم افغانستان ۶ : ۴۹-۵۴ حوت ۱۳۵۱

لطیفی، شاه تو اب، نمایش نامه توپاز ۱ : ۱۵۰-۱۵۵ ثور ۱۳۵۲

یمین، حمیدین . سیر و تحول خمربیات در ادبیات دری . ۲ : ۶۲-۶۳ سرطان ۱۳۵۲.

مظهر وحدت

چيست اين زيباتر از رنگين گمان آسمان

روشنايي بخش چشم و خرمي افزاي جان

پايه اش در استواري همسرفيروز كوه

قبه اش در سر فرازي همرديف كهكشان

ديده را رنگ سياهش سرمه بينش فزاي

رنگ سرخش سرخ رويي بخش هرپيرو جوان

گنبد خضرا به پيش رنگ سبزش فيم رنگ

وزنه رنگش وحدت وي كرنكي ملت عيان

مرد م مارا گرامی بيرق ملی است اين

كز نظام راستين مردمي دارد نشان

بيرق جمهوري است اين مظهر وحدت كه هست

سايه اش از اذگان را مهد و ما وای امان

گويا با چشم سر بنگر همان فروشكوه

ايكه خواندي داستا نها از درفش كاويان

تا رو بود پرده اش را از رگ دل رشته ايم

لاجرم از بهر حفظش بسته ايم از دل ميان

همچو عهد راد مردان باد دايم استوار

همچو نام نيكمر دان باد يارب جاودان

«علي اصغر بشير»

از شماره ۲۲۷ سال دوم روز نامه جمهوريت مورخه ۲۰ ثور ۱۳۵۳

مترجم - پوهنمئل شاه علی اکبر

منار جام

کشف: آندره ماریک

از چندین سال نام ((منار جام)) بکابل رسیده بود، گفته می شد که مناری است خیلی بزرگ و در ناحیه غور وجود دارد، مگر هیچکس آنجا نرفته بود و آن را ندیده بود.

در مذاکراتیکه بارها با پناغلی احمد علی کهزاد رئیس انجمن تاریخ افغان بعمل آمد سوالی نزد ما پدید آمده بود که چطور این آوازه را بر کرسی حقیقت بنشاندیم، و در باره اینکه شاید آن محل جایگاه و پای تخت خاندان غوری باشد بیندیشیم. یعنی همان خاندان انیکه امپراطوری بزرگ و باشکوهی را بنیاد نهادند و تخیلات ملوک کوچک طوایف آن سامان را جامه حقیقت پوشانیدند و تا دهمی را در قلمرو خود در آوردند.

هیچ نظری مشابه و قانع کننده تا آن دم در آن باره ابراز نگردیده بود. مدت اقامت در افغانستان روزهای آخر خود را می پیمود و هماندم بود که امید کشف، رمز منار جام در دلم پدید آمد ولی که میدانست که نتیجه چه می شود؟ شاید حل این معما برای مورخ را ز پا بتخت شاهان غور را می کشود.

از سن خواسته بودند که پیش از ترک کشور افغانستان نقل و مهر تا زه بی از سنگ نبشته تنگی ازو Tangi Azaو را بردارم که در حدود د و صد کیلومتری خط مستقیم مشرق هرات واقع است. (۱)

۱- این سنگ نبشته طوریکه محقق شده است از زمان پارثها به زبان عبری-فرس است یعنی بزبان فرس نوشته و رسم الخط عبری است و شاید این قدیمترین اثر مکتوب از زبان فرس باشد (۷۵۲-۳ م) در باره اثر W. B. Henning وزیر عنوان

این سفر مرا و امید داشت که در خطالسییر خود تحقیقات مزید بنمایم. در حالیکه وسیله شخصی برای مسافرت نداشتم، از آن رو تصمیم گرفتم که تا هرات ذریعه طیاره سفر کنم و از آنجا با وسایل دست داشته به تنگی ازو بروم. و می ترسیدم که اثراتی دلهذیر را در آن جا یگانه بسیار دور با چنان شرایطی بتوانم یافت. (چنانکه پیش آمد هرگز نمی اندیشیدم که منا رجام را در يك دره سهل العبور که همه آن را می دیدند خواهم یافت). اما چنانکه در زبان لاتین آمده است *deus ex machina* (۱) هماندم دکتور Knut Zindberg بسروقتم رسید و او در وقت خود برایم جای داد که از کابل تا هرات از راه مرکزی افغانستان عبور و سیر کنیم.

بتاریخ ۱۵ اگست ۱۹۵۷ در حوزه هری رود فرود آمدیم و با عبور از کوتل ((در بند سفید)) به دولتیار رسیدیم و شب همانجا در ننگ کردیم. و همان شب در قریه همجواری ((شنیه)) اتفاقی خوب برایم دست داد که خیلی دلچسپ بود.

مهماندار ما که مردی کهن سال بود و مولا داد بیگ نام داشت و به ((وکیل)) مشهور بود در باره ((مناره جام)) معرفت و معلومات داشت. منار در کنار هری رود چهل کیلومتر دورتر از جاده عام افتاده است. مولا داد بیگ از ((گذر پام)) ((پهن)) آنجا رفته بود. و از آن دقیقه بعد آوازه مبهم به حقیقت آشکار بدل شده بود و من عزم جزم کرده بودم که آن برج عالی را ببینم (۲).

فردای آن از پل سنگی شنیه که با برجك های سنگی مربع سحاط بود، گذشتیم و آن پل به چراغدان موسوم و در دامنه تپه پی بر پای است و دورتر از آن تنگی وکیل یعقوب از موج هری رود سرشار بود. سپس از کنار برج پسوزه لوج که از آغاز منطقه چقران گفتگو داشت، گذشتیم و از همانجا معلوم شد که جام نیز همچون تنگی از و از تسوا بسع «شهرک» است. پس از دخول در تگا و تر بولاق و تگا و شهرک و تگا و ایشلان، هری رود بسمت راست میماند. بتاریخ ۱۷ اگست به شهرک رسیدیم. حاکم (ولسوال) آن منطقه پس از استجازه از نایب الحکومه هرات (۳) امکانات سفر را بسوی جام برایم آماده کرد. قبل از سفر به جام از

(۱) مفهوم آن اینست که : خدا کار ساز است.

۲- پناغلی ماریک تو ضیحاتی داده است که ترجمه آن کا ملا برای خوانندگان ما دلچسپ نبود صرف نظر شد. مترجم.

۳- حاکم شهرک در آنوقت پناغلی محمد یوسف و نایب الحکومه هرات پناغلی محمد اسماعیل مایار

تنگی از و بازدید کرده. نقل سنگ نبشته ها را که در دهانه يك دره تنگ موقعیت دارد گرفتیم. (۱)
 کوتاه ترین راه بین شهرک (۲) و جام دوازده کرور معادل چهل کیلو متر فاصله دارد.
 و کرور مساوی به دو میل انگریزی است. بعد از آنکه از چشمه و خاک شتر و آوشا را گذشتیم
 به پای کوتل غوک رسیدیم. بعد از کوتل به شور غلک، وادی کوچک نمکسار و اصل گردیده
 و از آنجا به «یکه سنگ» و بسوی شمال به استقامت، کمنج رهسپار گشته پس از عبور از يك
 کوتل بنام «گرمای» و طی مسافتی از يك کوتل دیگر بنام «گزک» گذشته بسوی منار
 فرود آمدیم و به تگاو گمبذ «گنبد» رسیدیم و بعد از آنجا به محل ایلاق جام واصل گردیدیم،
 و بر فراز خانه های ایلاق انواع مختلف زردالو را که اشتق گشته و از دور سرخ نمایان بود
 مشاهده کردیم. و بعد از اندکی به منار جام رسیدیم. وقتی که بکنار منار جام رسیدیم ساعت
 يك و سی دقیقه را نمایش میداد و ساعت ۲/۵ بعد از ظهر روز ۱۷ اگست بدانسو راهی شده
 بودیم و ساعت ۳ - ۱ روز ۱۸ اگست بدانجا رسیدیم.

دیدن منار جام سرا آنقدر به وجد و هیجان آورده بود و همان حالتی را احساس کردم که
 چند هفته قبل از آن حین کشف يك نبشته دوره کنیشکا در سن پدید آمده بود، این نبشته اولین
 نبشته انور زبان باختری دوره کوشانی است که به (étéo-tokharien) معروف است.
 معلوم است که پیش از آن مردمان نابلد بر ایام داده بودند آنقدر گنگ و مبهم بود، که
 سن گمانی بر دم که شاید خرابه‌یی از منار جام باقی مانده باشد و پس تصور نمی‌کردم که بنا به
 بدین زیبایی و استواری هنوز بر پای باشد. مگر آنکه کی وار یخته و دستبرد باد و باران دیده.

۱ - سنگ نبشته ها میان سنگ های بزرگ در بغل کوه در دهانه دره سمت جنوب تنگی از و
 افتاده اند. مترجم

۲ - مرکز چچران «کاسی» است و آن را کوسی تلفظ کنند و در نقشه انگریزان بنام قلعه کانس
 ثبت گردیده و جوزجانی (به ترجمه اورتی) کاشی نوشته است. مگر او رتی تذکر میدهد که
 در نسخ مختلف خطی بنام «کاسی» درج است.

شهرک را مردم محل «سرتخت» میگویند یعنی «میدان واقع در سطح مرتفع» زیرا آنجا
 هر برود خیلی بلند است و شارک هم گویند. و آن از جهتی است که در لهجه های دری افغانستان
 هاء وسط کلمه گنگ ساخته و صدادار ماقبل آن دراز میگردد. چنانچه «پهن» را «پام»
 شهر را «شار» تلفظ کنند.

و فشرده و خلاصه آناری راهم که در روزهای آخر مطالعه کرده بودم در باره کشف « بنایی » آنقدر مفید نیفتاده بود .

منظره بی دلکشا بود : و آبی اندک با هر یرو و در کنار منار يك جامه شود . و در همان نقطه نیکه آب قریه جام با هر یرو و دمی پیوندد میان محیطی از کوههای تیره رنگ شبیحی ز رین يك برج مظهرن قد بر افراشته بود و در قسمت علیای آن کمتر بندهایی از کاشی نیلگون نظر را جلب می نمود . دقت و درستی تناسب سه طبقه آن در وقت ساختمان سنگینی برج را تحمل پذیر ساخته است . دور نمای برج بلادرنگ نمای قطب منار دهلی را بیاد می آورد که چندماه قبل مشاهده کرده بودم . جدار طبقه نخستین تماماً از رویه های تزئینی پوشیده است که در دور آن نوشته بی برسم الخط کوفی پیچیده است . آن آذین ها طوری مرتب گردیده است که آن را ساده بنظر می آرد . و چهار کمر بند بزرگ خط کوفی جهش عمودی منار را شکسته و بنا را بیش تر مجلل جلوه میدهد . (۱)

توصیف و تشریح واقعی آن بنا از نگاه ساختمان که بر اساس آن بتوان به کشف اصولی حول وحوش و دور نمای شهر ((فیروز کوه)) فایق آمد جز با وسایل لازم و معمار آگاه که از وضع ساختمانی زمان معلومات کافی داشته باشد ، و البته من مدعی آن شده نمیتوانم ، امکان پذیر نیست . قبل برین کاملاً متیقن نبودم که همسفرانم درین ناحیه اتراق نمایند و من بتوانم بخاطر آرام عکس هایی از آنجا بردارم .

قاعده برج هشت گوشه بوده و حامل سه قنطاق بر روی عمده دیگر قرار گرفته به شکل مخروطی است که سرش مقطوع باشد . براس دو قنطاق نخستین برنده (رواق) هایی حاکم بوده است که اکنون ویران گردیده است و قنطاق سوم با فانوسی متوج گشته بود که پوشنداشته باشد .

همینقدر باید بگوییم که اندازه يك سوی قاعده هشت گوشه تقریباً سه و نیم متر میباشد بناغلی م، جی ، کریستوف چنین محاسبه کرد که از نمای سر در قطر قنطاق اول در حصه قاعده بایست تقریباً هشت متر باشد و ارتفاع همه منار نزدیک به شصت متر است .

امروز بداخل منار از دریچه کوچکی میتوان رفت که بسمت شمال افتاده است . بر روی پله ها از يك زینه طوری فرود می آیم که به دور يك ستون مرکزی دور می خورد . چنان بنظر می رسد

۱ - بعد از دیدار منار جام و قتیکه به پشت رسیدم بمن گفته اند که در آن سوی دریا سنگی بزرگ پوشیده از نوشته بزبان عربی وجود دارد .

چشت در واقع نقطه حرکت جهت باز دید از جام و تنگی از و بوده میتواند .

که همین زیننه تا پایین راه می یافت که اکنون ریختگی های مصالح ها و غیره آن را مسدود کرده است.

همین خصوصیت است که هیچ دروازه دیده نمی شود، گویا برستی که بوده است راهی از زلزله بین از تحت دریانادا اخل قصر امتداد داشته است که خرابه های آن تا حال هم آن طرف دریانمایان است. برای رسیدن به رواقك نخستین یایست بیش از یکصد و پنجاه پله زیننه را پیمود. و بر رواقك دوم با پنج تا زیننه کوچک که در یک طرف واقع است و هر یک ده پله دارد میتوان رسید و تا به پنج گنبد که هر کدام بزوایای قنداقها وصل گردیده و مدور اند، بوسیله چهار تاپوشش گچکاری شده میتوان رسید. و از آنسو تروسيله فرارفتن وجود ندارد. (۱)

تزیینات (۲) :

توصیف و تشریح کامل این منار را از نگاه تخصص در خواندن و طرز ساختمان نوشته ها و غیره آن ((ماکس فان برخمن)) برای ما نگاشته است. ((طرز استوانه بشکل بین النهرین و فارس و ایجاد خطوط منحنی که از آجرها پدید آورده شده است. و متون سرکزی در ازو باریك بشکل دودرو ماشین خانه و اندکی مخروطی یک نواخت با کرنیز هاویک دهلیز با پایه های ارسی دار)) (۳) بیست و پنج سال می شود که باستان شناسان سعی بلیغ کرده اند تا آثار و ثبوت و متقن در باره منارهای استوانوی فارس بنویسند که تا کنون (زمان نشر کتاب منار جام ۱۹۵۹ م) آثار آتی را نوشته اند :

Diez Persien (1923), P. 166—169.

Creswell, the Evolution of the minaret.

ضمیمه نشریه Burlington Magazine سال ۱۹۲۶ ص ۱۱ - ۱۳.

دایرة المعارف اسلام (۱۹۲۹) جلد سوم ص ۲۳۵ Diez

Myron Bement Smith, the Manars of Isfahan.

اثر ایران (۱۹۳۶) ج اول ص ۳۱۳ - ۳۵۸.

۱- مترجم نیز در ماه سنبله ۱۳۴۰ بدان دیار سفر و آن برج باشکوه را نیک مشاهد کرده

و در آخر مشاهدات خود و روایات را خواهم نوشت. ان شاء الله تعالی.

۲- این قسمت را گاستون وی بت نوشته است.

۳- طرز ساختمان بنا و عمارت در کشور های اسلامی فارس، ضمیمه نشریه

Journal des Savants فروری ۱۹۱۱ ص ۱۱-۱۲.

و همچنان مطالعات دقیقه سوردل - تهومین بنام (دومینار) سوریه دیده شود شماره ۳ ص ۱۰۸-۱۰۹.

Wiet Soieries Persanes, (۱۹۳۸) ۲۰۶-۲۰۵ ص

Sourdel—Thomine, Deux Minarets, Syria.

سال ۱۹۵۳ ج ۳۰ ص ۱۳۱-۱۳۶.

از جمله این آثار دو تنای آن قابل دقت و تبصره میباشد که در بین این مناره هادوتای آن از مینار جام سرتفع تراند، که یکی قطب منار دهلی است که ۷۳ متر بلندی دارد. دد یگر منار بخارا است که ۶۵ متر ارتفاع دارد. (۱)

یکی از منار های بلند که با منار جام قریب بوده و اکنون معدوم شده است منار «سیروان» بوده است و در همان منطقه در جوار هری رود در مسافه ده کیلومتری «اوبه» بجانب غرب بر پای گردیده بود. بروی عکاسی ها وضع گران و وزین این منار را بخوبی اندازه میتوان کرد که بصورت بسیار مستحکم آباد گردیده. ساختمان جالب آن است که باتز تزییناتیکه قسمت پایینش را اینچنانده و آن را زیبای و جالبیت خاص بخشیده منار را به نظر کوچک جلوه میدهد.

دیده اندوزی و نظر فریبی این برج بزرگ که کاملاً تزئین گردیده است چنانست که هیچ نقطه آن زائد بنظر نمی آید و در افق خود خیلی جالب است.

تزیینات آن مجموعاً خیلی عالی و مطمئن است و به معمار آن افتخاری بزرگ دست داده است که چنین شاهکار را در جایی چنان مناسب بوجود آورده است. زیر بنای عمارت در حالت فعلیه به تناسیب بلندی آن بطور کلی متناسب بنظر می آید.

«چنانکه فان برخمن نوشته است در فارس، تزیینات تمام سطح بنا را پوشانیده و بدرجه علیای غنی و صفا می رسد.»

بخش پایین برج تا آنجا یکه کمربند کنیه کاشی آغاز می یابد، از تزیینات قابلینی پوشیده شده و دور از حشو و زوائد است و لباس مرتب را نمایش میدهد و دارای اهمیت اساسی و خاص می باشد. نفاست کار و ساختمان آن زیور زیبا که از پارچه های کوچک آجر ساخته شده و بروی گچ وضع گردیده است خیلی جالب توجه و گیر است.

این ورق شمائی به هشت قسمت افقی تقسیم گردیده که سقف ها و صفحات مدور باشکال و فواصل مختلفه تعبیه گردیده است. نظم و نسق خاص آن هویدا است. طوری که تنوع آن حیرت آور است و باتزیینات مکرر در دو سلسله چهار تایی مرتب گردیده است که مجموعاً بچشم می خورد مگر این

تا آخر دوام ندارد و مشاهده دقیق اختلافات مطالعه شده را آشکار می سازد که مهمترین آن رویهم قرار گرفتن کمر بند نوشته بر روی کار کتیبه های ۳ تا ۵ میباشد که بر روی کتیبه های ۷، ۸ و ۱۰ وجود ندارد که با آنها متناظر قرار دارند. از طرف دیگر طرز توزیع داخلی کتیبه ۳ کاملاً از کتیبه ۸ متفاوت است که در آن اسما خوانده میشود.

قسمت های رویه متنوع است و با چهره های متوالی و مسطح و مستطیل دیده می شوند و مسدس های منظم در کنار مسدس های دراز بنظر می آید. این قسمت ها با مهندسی بسیا مرتب و منظم و متعادل با یک کمر بند طویل نوشته قطع گردیده و به همان صورت کج و معوج انکشاف یافته و همچون شبکه با یک دیگر مربوط گردیده، و در نگاه دوم یک کمر بند بروی کمر بند دیگر بشکل مربع نشسته بنظر می آید، گویا قه نباتی ز احف بیچان به یک نقطه اتکاء متوجه گردیده باشد.

این ترکیب به قسمت ها و خانه گنگ های رویهم قرار گرفته، مرتب گشته و ادامه می یابد زیرا اینچنین تجهیز منقطع نمیگردد و به نظر بیننده چنان می آید و آنقدر رفیع جلوه میکند که در واقع آنقدر رفیع نبوده است.

ترکیب خطوط هندسی خیلی متنوع و همیشه خواناست و دلالت به خوبی و قوت تزئین می نماید. و هرگاه که روشنی بر روی آنها می تابد آن را بسیار دلربا و جالب می سازد. و رسم ها بشکل بافت خورده و غیر بالی است و این منخ تزئین که خیلی هماهنگ است در دیگر عمارات اسلامی نیز هست (۱)

نوشته ها (۲)

بر هشت روی قسمت سفالی ستار نوشته طویلی ثبت گردیده است: متن نوشته بلافاصله از برخ زیرین وجه هموار بشکل مدور با کاشی آغاز می یابد. و در وجه نمبر ۳ و ۵ متن به شکل شروع، بنظر می آید: این متن از جزء نزد هم قرآن کریم و از سوره حضرت مریم انتخاب گردیده و مجموعاً ۹۷ کلمه میباشد. (۳)

۱ - اکثر قسمت های آن که بصورت فنی از نگاه معماری تشریح گردیده چون ترجمه آن تخصص

و مهارت در اصطلاحات فنی را ایجاب می نمود از آن رو مختصر مباحثه شد. مترجم.

۲ - این قسمت را هم Gaston Wiet نوشته است.

۳ - شروع آن بر روی ۱ و ۲ بو ضاحت تشخیص نمیگردد و روی های دیگر همه بر روی برجستگی

های نوشته تدقیق گردید و ترکیب آن چنین است: روی ۳ آیه سی و یکم، روی ۴ آیه ۳۳، روی پنجم آیه

۴ و روی ۶ آیه ۶ و روی ۷ آیه هفتاد و هفتم و روی هشتم آیه ۹۲ میباشد.

این کتیبه دینی نتیجه چنان نظم و نسقی است که انگیزه آن معلوم بوده و بر منظور خاص تثبیت گردیده است. حک و ثبت آیات قرآن کریم بر روی این کتیبه، کاری تصادفی و تقدیری نیست بلکه با هدف ساختمانها و تسمیه آن را بطه داشته است و با آن زیبایی دنیا و حسن آخرت و افتخار میخواستند (۱)

غیاث الدین محمد بن سام بانی این مناره علاقه داشت که نسخه های قرآن کریم استنساخ گردد و آنها را در مدارسی که خودش بنیاد نهاده بود به وقف میگذاشت (۲)

تناظر نیمه علیا خیلی متباین است و مفهوم عمومی را در بردارد، یعنی عموم را نمایش میدهد. طرز تزئین و آرایش قاعده را از نگاه تنوع و قشنگی که با تمام جز و پاتش بر روی شده میتواند و بالاتر از همه قسمت زبرین با روشهای دیگری بایست وضع میگردید.

از فانوس آن در راس باارسیهایش که با روایتهای شکسته و هلالی است همچنانکه در صنایع قدیم هندی بنظر میرسد تا نبشته ضخیم آن که با کاشی است (کمر بند ۳) در زیر کرفنی یک کتیبه بخط کوفی با خطوط برجسته عریض بنظر می رسد که بشکل هندسی خامک دوزی شده میباشد. (نمره ۱)

زیر کرفنی دوم میان کمر بند مزین، نمای سروارید نشان دو کمر بند از کتیبه ثبت شده کوفی با برجستگی بیشتر جلب نظر میکند (نمره ۲ و ۳) که از اینگونه نظم و روش در تزئین از زمان ساسانیان وجود داشته است. کتیبه زبرین بر روی یک کمر بند از شبکه های هندسی قر گرفته و بالای آن برگ و گل های نوک تیز با سلوب نائینی (۳) دیده می شود.

برفنده سوم بسیار مهم و جالب است و در آن کتله هایی از زیر کرفنی وجود دارد. که شکل دسته را اختیار کرده است. و بالای آن یک کمر بند پهن از گل و برگ در داخل سه طبقه قرار گرفته که بر یک شکل سه برگه استوار می باشد. و باد و حاشیه سروارید هندی بشکل قدیم آراسته است. و کتیبه مجلل و زیبا و مستحکم کاشی بر فراز یک کمر بند اعمار شده که در میان بادریچه ها وصل می شود و پیچیدگی های هندسی با اشکال سه برگه و مربع های خطوط چهار برگه و گل هایی با سه گل برگ در دور و در شبکه های آن دیده می شود.

۱- گاستون وییت، چراغها و بو تل های مینا کار شده، ص ۲۶ CIA، ص ۲ ج، ص ۳۳ و نمره

۲- CIA بیت المقدس ج ۱، نمره ۵۹ ج ۲ نمره های ۱۵۳، ۱۶۸، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۳۲، ۳۰۰

و ص ۳۵۰

۳- ابن ساعی، جامع مختصر، ص ۱۰۵، قزوینی، اطهر البلاد ص ۲۸۸، طبقات ناصری ص ۳۸۵ نمره ۹

۳- فلوری، مسجدهای سوریه، ج ۲، ص ۳۰۳، (بقیه در ص ۹۷)

۱- متن کتیبه نخستین از بالا به پایین با کلمه طیبه شهادت آغاز می یابد :

«اشهد الا اله الا الله محمد رسول الله ،

«گواهی میدهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد فرستاده خدای است.»

۲- نبشته دوم این آیه قرآن کریم است :

«نصر من الله وفتح قريب وبشر المؤمنين يا ايها الذين امنوا .

«یاری خدای و پیروزی که می رسد نزدیک است و مومنان را مژده رسان . ای کسانی که گرویده اید.»

بدنبال این آیه قرآن کریم (آیه ۶۱-سوره ۱۳) سه کلمه از آیه سبأ ر که دیگر آمده است :

(ای کسانی که گرویده اید !) که همین سبک را در کتیبه های اهنیه زمان فاطمیان هم میتوان

دید و این روش ازان هم فراتر می رود . (۱)

۳- نوار نبشته کوفی که در قسمت نیچه علیای آن ثبت گردیده است ساده میباشد : السلطان المعظم

غیاث الدنیا والدین ابوالفتح محمد بن سام .

۴- نبشته مرکزی از کاشی است . در آن فقط همان القاب و عناوینی حک و ثبت گردیده است

که رسماً بآن مخاطب بوده است و شش کلمه آخر که بالای سطر جا داده شده با خط ریز میباید شد .

(الف) - السلطان المعظم شاهنشاه الا عظم ، غیاث الدنیا والدین معز الاسلام والمسلمین ، ابوالفتح

محمد بن سام .

(ب) - قسم امیر المؤمنین خلد الله ملكه .

استعمال خشت های کاشی شده آبی در آن عصر و آن تاریخ يك تجدد نیست . در جریان سالهای

(بقیه از ص ۹۶) شکل ۶ و پلان XLV ، فلوری مسجد فائز سوریه

ج یازدهم ص ۴۴ شکل ۱ و پلان ۱۱ . و نیز دیده شود : سنار دولت آباد (در نشریه موسسه امریکایی

معرفی هنر ایرانی ج ۳ جون ۱۹۳۶ ، ص ۱۳۳ . سوردل توپین 'دومنار سوریه' ج ۳۰ پلان ۱۹-۲۰

و ص ۱۲۵-۱۲۶ . بررسی هنر فارس ج ۲ ، ص ۱۳۵۳-۱۳۵۵ .

۱- دیده شود . Répertoire ج ۱ ، نمره ۲۹ .

علاوه بر ماخذ فوق ج ۳ نمره های ۱۶۲۲-۱۸۱۱-۱۸۳۱ ج ۶ نمره ۳۲۱۰- ج ۷ نمره ۲۷۱۶ .

اخذ زیر دیده شود : قلقشندی ج سوم ص ۴۷۴- زکی محمد حسن ، کنوز الفاطمیین ص ۳۰

Reinaud زیر عنوان اهنیه عرب ، فارس و ترک از دفتر M. le duc de Blacas ج دوم

ص ۲۹۸-۲۹۹- این تفریبردی 'نجوم' طبع قاهره ج چهارم ص ۸۵ .

بین قرن ششم و هفتم، بین عمل شایع و رائج گردیده بود، و این از زمان ثبت خطوط در برج رد کن
Rad kan و سنار «سن Sin» رواج یافته بود یعنی از ۱۱۰۰ هـ (۱۰۲۰-۱۰۲۱ م) تا ۵۲۶ هـ
(۱۱۳۲ ع) (۱)

۵- بر فراز دومین متن در از رخ بعد از نبشته پیشینه در زیر آغاز مطر دوم و وسط مطر بخط نسخ
کنده شده است. سه کلمه نخستین خوب خوانا نیستند و به شکل خوانده می شود. و آن دستخط
(امضا) کسی است که آن تزئین را بخشیده و جالب تر آن که امضای معماران،

عمل علی بن... کار علی پسر...

تذکر باید داد که عصری را که ما مطالعه می نماییم، در آن خط نسخ و کوفی هم دوش هم
بر روی بنایی ثبت گردیده است. (۲)

۶- نبشته زیر بنا بعدی افتادگی دارد که تنها دو کلمه آن خوانا میباشد.

آن نوشته با سبک زیبای کوفی هنری بافت خورده و از نوع خط برجسته است، (۳) به چهار

(۱) دیده شود: سمیت، اسلام معماری Ars islamica

ج ششم ص ۶، ویلبر موزائیک و کاشی کاری Répertoire ج ششم ص ۱۶، دایرة المعارف

ج دوم ص ۸۳۶ و ضمیمه آن ص ۰۳۹

ج ششم Répertoire ج ششم نمره های ۲۹۱۲-۲۹۱۳ ج نهم، نمره های ۳۲۷۸-۳۳۱۲-۳۳۹۹

۲- سناره ساوه (Répertoire ج هشتم نمره ۲۹۳۳، دیده شود ج: یازدهم ص ۲۶۵)

فیز سوردل توین: دومینار، سوریه، ج ۳، ص ۱۲۲، 'sq' Ars Orientalis ج دوم، ص ۵۵۱-۵۵۲

(۳) دیده شود: Répertoire ج ششم نمره ۲۳۱۲، ج هفتم نمره های ۲۷۹۲، ۲۷۹۹

ج هشتم، نمره های ۲۹۱۱، ۲۹۲۸ (که تاریخ آن باید جدا و تبديل شده باشد survey

ج دوم ص ۱۷۳۹)، ج نهم نمره ۳۳۷۱، فلوری Islamische schriftbänder ص ۳۷، ۳۹ و pl

ج هفدهم و بیستم، Survey ج دوم ص ۱۲۹۷، ۱۷۲۳، ج چهارم ص ۳۱۳-۳۱۵، نشر به

هنر فارسی موسسه امریکایی، ج چهارم جون ۱۹۳۶، ص ۱۳۰-۱۳۱، Sauvaget

کوزه گری، -وریه وین النهرین pl ۰۱۸۰

شکل حک گردیده که سه از آن مختلف است و سمت راست و چپ بر روی هر رویه طوری گره خورده که قلبی (دل) را بوجود آورده است. (۱) خواننده می شود: ابوالفتح، که عبارت ما بعد آن همان غیاث الدین محمد خواهد بود. این کلمات بر روی ۸ حسیک گردیده است.

این نبشته ها خیلی ظریف کار گردیده و تمام دقایق نوشته اینیه که در فافا رس بنظر می خورد، در آن رعایت شده است. چنان احساس می شود که نوشته ها بشکلیکه انسجام یافته بذات خود زینت عمارت را تشکیل داده است. علی الاکثر نبشته هایی ازین سنخ برای ارائه تاریخ بنایی ثبت می شود: مگر ما درینجا بایست قناعت کنیم که استنتاج چنین روش بخطا خواهد بود زیرا حک و ثبت آن قدامت و سابقه بی را نشان میدهد که منظور بانی آن بوده است. ارتباط و بستگی حروف با قوسهای کوچکی بعمل آمده که در زیر نبشته ثبت است (۲) طوری که سامویل فلوری یاد داشت کرده است در آنجا نوعی انسجام و اتساق و انتظام در نظر بوده است و لازم بوده است تا رعایت گردد، مثلاً ((م)) در زیر همین نبشته از آن تجاوز نمیکند. در حقیقت در نبشته های بسیار کهن میم ها بر روی سطر، میان دو سطر برنگ پلای قرار دارد و این قوسها بی فایده میباشد. (۳)

اینگونه میم که بر قاعده بصورت خوابیده در سطر قرار گرفته در نبشته های کوفی فارس در قرن های

(۱) دیدمشه د: انکشافها، فلوری (نوارهای مزین، سوریه، ج دوم ص ۶۰-۶۱) و سوردل نوین، خطوط

کوفی انساج ابریشمین mel با سینهون، ج سوم، ص ۳۱۳-۳۱۵.

۲- چند نمونه بسنده خواهد بود: Répertoire ج ۶، نمره ۲۳۷۸، ج هفتم نمره ۲۷۷۵،

ج هشتم نمره های ۲۹۱۱، ۲۹۹۱، ۳۰۳۳، ج نهم نمره ۳۸۵۱، survey، ج پنجم ص

۵۱۹-۵۲۱ نشریه موسسه امریکایی، ج چهارم جون ۱۹۳۶ ص ۱۳۰-۱۳۱.

۳- این سخن مطلق و یقینی نیست (سوردل - نوین، نبشته کوفی انساج، Mel با سینهون، ج سوم

ص ۳۰۵ و Pl پنجم Roy و Poinsot خطوط عربی اینیه قیروان pl، ۲۰، ۳۷، ۳۵، ۳۷

اختلاف تاریخ و باستانشناسی مسلمانان مغرب ج اول ص ۲۰۷ شکل ۲)

پنجم تا یازدهم و ششم و دوازدهم سر وج بوده است. (۱)
 در مقابل «راء» دنباله «نون» آخر داریم بسوی بالا راست گردیده است. و همچنان شکل «ع» میان
 که باز است و دسته چپ بسیار بلند است، نیز قابل تذکر است و این سبکی است که در افغانستان
 در کتیبه های مزار اموات از زمان نخستین اسیر آل ناصر غزنوی یعنی سبکتگین (۲) به بعد
 پدید آمده است. و طرز ترتیب گل و برگ آن نازک خیالی زیبا را نشان و تبارز میدهد و از عدم توازن
 و بی تناسبی که پدید می آمده مانع گردیده است. اینها نوک دسته های شکسته انعطاف زاویه قائمه
 است، گاهی مجموعی از دسته ها توأم با انعطاف متقابل یا مستکی است، علی الخصوص تزئینات
 متعادل و متناسب گل و برگ ها، که در کنار راس دسته ها قرار دارند و شکل پرچم های نوک
 نیزه را اختیار کرده و به اسلوب و همانند کتیبه های «خرگرد» میباشد که به شعبه یا شاخه کتیبه های
 قرون پنجم و یازدهم می پیوندد (۳) و جاهای خالی آن با تزئیناتی بشکل متوازی ها پر شده است (۴)

- (۱) بعد از ردکن Radkan در سال ۱۳۱۱ هـ (۱۰۲۰-۱۰۲۱ م) (ریپرتوار، ج ۶، شماره ۲۳۱۲) نیز
 دیده شود: ریپرتوار، ج ۶، شماره ۲۳۷۸ که بحواله ج ۱۵ ص ۲۵۸ سوردل تومین، دومنا ره، سوریه ج ۳، ص
 ۱۱۶، ۲۳۷۹، ۲۳۸۰، ج هفتم، شماره های ۲۵۸۲ (دیده شود ج هشتم، شماره های ۲۸۷۲، ۲۹۳۱،
 ۲۹۹۱، ۳۰۳۳، ۳۰۵۷، ۳۱۳۵، ۳۱۵۳، ج نهم، شماره های ۳۲۷۸، ۳۳۹۹، فلوری
 Islam. Schriftbänder ص ۹۴، شکل ۱۶، Survey ج پنجم، ص ۵۱۹-۵۲۱، همچنان باید یک
 کتیبه زنیبا را افزود، ریپرتوار، ج هشتم، شماره ۲۹۱۱ و متن Saladin در مافارقین (ریپرتوار،
 ج ۹، شماره ۳۳۷۱) ۲- ریپرتوار ج ششم، شماره ۲۰۵۹، ج هفتم، شماره ۲۷۹۹.
 ۳- ریپرتوار، ج هفتم، شماره ۲۷۹۹، نیز دیده شود: ریپرتوار، ج هشتم، شماره ۲۹۲۸، ج نهم، شماره ۳۵۸۱.
 سروی ج دوم، ص ۱۷۲۸، ۱۷۳۶، نشریه مؤسسه امریکا بی ماه دسامبر ۱۹۳۶، ص ۹۱، شکل ۱۶
 Ars islamica ج دهم، ص ۱۶، شکل ۳۵، sq، سوردل - تومین، دومنا ره، سوریه
 ج ۳۰، ص ۱۲۱، ۱۲۸
 (۴) ریپرتوار، ج ششم، شماره ۲۳۷۸، ج هفتم، شماره ۲۷۷۵، ج هشتم، شماره های ۲۸۷۲، ۲۸۷۳،
 ۲۶۹۱، فلوری، تزئین کتیبه، سوریه، ج ششم، ص ۷۳، شکل ۷۹۵ و شکل ۸ و پلان یازدهم، سوریه
 - تومین خطوط زینتی کوفی Mel ماسینیون ج سوم، ص ۳۱۳.

درینجایی موردنیخواهد بود اگر از سمیزات چندی از هنر اسلامی یاد کنیم که تا کنون بدان برخوردی
ایم. خیلی شکفت انگیز است و آن دیگک سوزه ارسیتاژ است که بتاریخ ۵۵۹ هـ (۱۱۵۳ م) ساخته شده
است، زیرا ما از روی کتیبه پی میدانیم که تراشیده (حکا کک) آن بلیاقت و مهارت خارق العاده در مهارت
کار نموده است. ما نمیخواهیم این امر را پوشیده بگذاریم که «نیشته هرات» مطلقاً استثنایی و منحصر
بآن یکک نبوده است مگر باید ملتفت بود که بعد از آن «قزوینی» که شهر قزوین باصنایع ظروف
مسین خاتم کاری شده» شهرت یافته بود از آن یاد کرده است. (۱)

ما بر خطوط کوفی بافت خورده که در آنجا دیده میشود بیش ازین اصرار و دقت نمی نمایم زیرا
شاهد ظاهر زیبایی زیر کوفیهاست که برخ مدور آن را احاطه کرده اند. (۲) باید واضح ساخت
که در آن هنگام از سلطنت سلطان غیاث الدین محمد بن سام چند ماهی گذشته بود.

تفسیر تاریخی (۳)

بانی مزار جام سلطان غیاث الدین محمد بن سام غوری است که سلسله غوریان از سال ۵۳۹ هـ
(۱۱۰۰ م) تا ۶۱۲ هـ (۱۲۱۵ م) فرمان راندند. و سلطان غیاث الدین از سال ۵۵۸ هـ (۱۱۵۳ م)
تا ۵۹۹ هـ (۱۲۰۳ م) یعنی چهل سال سلطنت کرد و تمام دوران غوریان ۱۱۵ سال بود. جملاً تی
چند از تاریخ این خلدون را که از اندوه او نمایندگی میکند درینجا نقل میکنیم: بیگانگان از هر سو -
ایالات مربوط خلافت را تصرف کردند. و برای دربار خلافت جز «بغداد» را نگذاشتند سپس دیلمان
آل بویه این شهر را هم در زیر اداره خود گرفتند و خلفا را تحت اراده خود قرار دادند. این
تسلط فابجا بردوام نبود، سلجوقیان قدرت را از آنان گرفتند و آنان را بالاخره از میان برداشتند (۳)

(۱) قزوینی، آثار البلاد، ص ۳۲۳.

(۲) ریبر قوارج نهم، نمره ۳۲۶ - نیز دیده شود. D.S. Rice

The wode Cup ص ۲۳ - ۳۰ پلان نژدهم و بیستم.

The wode cup, Ethinghausen ars orientalis.

ج دوم ص ۳۳۳.

Ethinghausen et schroe der, oriental Art,

Iranian and Islamic Art, pl. 482.

(۳) این قسمت را هم گاستون وی بت نوشته است.

(۴) ابن خلدون، مقدمه، ج اول ص ۳۲ و نیز دیده شود: صنایع ابریشم و فارس ص ۱۰۳ - ۱۲۱.

از دیر زمان ساحه بزرگی از آسیا را که میان خوارزم تا هند و پاردریا و طبرستان را احتوا میکرد، ناآرامی فراگرفته بود. وسایله های محلی و بومی بعضاً از آن میان بر سر اقتدار آمدند. صفاریان، ساسانیان، غزنویان و سلجوقیان بدنبال همدیگر اقتدار را بدست آوردند و بالاخره در آغا زقرن هفتم هجری دستخوش یورش تاتار گردید.

درین گوشه آسیا قدرت از دستی بدستی میگذشت. غزنویان در خلال سدهات ۳۳۹ هـ (۹۶۰ م) و ۳۴۹ هـ (۱۰۰۰ م) ساسانیان را بر داشتند و جنگ دند انقان بسال ۳۳۲ هـ (۱۰۴۰ م) سبب شد تا تهاداب سلاله سلجوقی گذاشته شود.

سالهای بین قرن ششم تا دوازدهم هجری در تاریخ خراسان خیلی دلچسب است: در همین آوان غزنویان و بدنبال آن سلاجقه منقرض میگردد و بعوض آنان غوریان (ششسبانیان) و خوارزمشاهان عرض اندام می نمایند (دنباله دارد)

سجزی

ابو سعید احمد بن عبدالجلیل السجزی، منجم و ریاضی دان قرن چهارم و معاصر

عضدالدوله دیلمی است و در نجوم ریاضی آثاری دارد که چند تای آن اینهاست:

۱- خواص الشكل الجسم الحادث من إدارة القطع الزايد والمكافئ.

۲- تحصیل القوانین الهندسیة المحدودة والجامع الشاهی.

۳- المدخل «در نجوم».

وی که از میستان بود، بسال ۳۱۳ هـ دنیا را پدر و د گفته است. (فر هنگ

ادبیات دری - دکتر زهرا خا فلری کیا).

بمجرد اینکه لفظ ساختمان در ذهن ما منظور میکند از کدام تعبیر یا ساختمان دیگر مادی یاد آور میشویم، شفاخانه، پل، یا کشتی این بالکل یک امر طبیعی است زیرا لفظ ساختمان با اشیای جامد و محسوس متداعی گردیده و زمانی که حرف از ساختمان اجتماعی زده میشود معمولا طبقه عالی، متوسط و طبقه پائین بخاطر مامی گذرد و فکر میکنیم که چگونه یک طبقه بر طبقه دیگر بلندی میکنند و با هم دیگر بنقاطی که تفاوت کمترین بین آنهاست متعلق میشوند. درین جا فقط ساختمان را از دنیای مادی جهت ایضاح یک واقعیت اجتماعی آغاز کردیم و بهمین منوال کدام دلیلی وجود ندارد که عین کار را در مورد ایضاح یک کیفیت روانی انجام دهیم. اینکه ذهن را ساختمان است هیچ کس انکار و رزیده نمی تواند. این حقیقت که خاطرهای ما با هم جمع شده و جایی در ذهن ذخیره گردیده و هنگام ضرورت از آن جا بخاطر آورده میشود ثابت میسازد که در ذهن چنین جایی بایستی وجود داشته باشد و طوری که بعداً شرح داده خواهد شد این جا ما و رای حدود شعور است.

پوهاند میرامان الدین

ساختمان ذهن، شعور، غیر شعوری وما تحت الشعور

بمجرد اینکه لفظ ساختمان در ذهن ما منظور میکند از کدام تعبیر یا ساختمان دیگر مادی یاد آور میشویم، شفاخانه، پل، یا کشتی این بالکل یک امر طبیعی است زیرا لفظ ساختمان با اشیای جامد و محسوس متداعی گردیده و زمانی که حرف از ساختمان اجتماعی زده میشود معمولا طبقه عالی، متوسط و طبقه پائین بخاطر مامی گذرد و فکر میکنیم که چگونه یک طبقه بر طبقه دیگر بلندی میکنند و با هم دیگر بنقاطی که تفاوت کمترین بین آنهاست متعلق میشوند. درین جا فقط ساختمان را از دنیای مادی جهت ایضاح یک واقعیت اجتماعی آغاز کردیم و بهمین منوال کدام دلیلی وجود ندارد که عین کار را در مورد ایضاح یک کیفیت روانی انجام دهیم. اینکه ذهن را ساختمان است هیچ کس انکار و رزیده نمی تواند. این حقیقت که خاطرهای ما با هم جمع شده و جایی در ذهن ذخیره گردیده و هنگام ضرورت از آن جا بخاطر آورده میشود ثابت میسازد که در ذهن چنین جایی بایستی وجود داشته باشد و طوری که بعداً شرح داده خواهد شد این جا ما و رای حدود شعور است.

طوری که در شماره های گذشته ذکر شد روانشناسان سلکهای تصویر کردند که ساختمان ذهن که البته آن را معادل دماغ تلقی کردند مشتمل از یک عده سلکهای ذهنی است مثلاً سلک تفکر، سلک اراده، سلک تخیل، سلک حافظه و غیره. اما این تصور یا مفهوم ذهن غیرقناعت بخش است زیرا فرضیه نیکه بران متکی بوده است از بسیار مدت است که غلط ثابت شده است. عده دیگر ساختمان ذهن را با اساس آگاهی و حافظه تصور کرده اند. برای مثال من آگاهم که مکتوب مینویسم و عکسها میتوانم راجع بوقایع و حادثات گذشته که میخواهم در مکتوب درباره آنها بنویسم فکر کنم بنابراین ساختمان ذهن مشتمل از دو قسمت است: یک قسمت که خودم از آن آگاهم، قسمت شعور و قسمت دیگر

جائیکه صرف خاطرات گذشته دران ذخیره شده قسمت غیر شعوری لفظ (صرف) . را بخاطر بگیریم که بعداً ازان باز تذکری خواهد رفت . همچنان کرداریون از ساختمان ذهن باساس احساسات جمع شده که تماماً ثبت گردیده اثرات خاطره آن ها در دماغ بصورت بسیا رشا یسته ذخیره گردیده است ضرور نیست که راجع به ناتماسی یا عدم قطعیت فرضیه کرداریون که قبلاً تذکری رفته است تکراراً سخن زده شود . اما ازان جا که بایستی در باره اینکه دماغ ذهن نیست و ذهن دماغ نمی باشد کدام توضیح دیگری در باره ساختمان ذهن پیدا کنیم .

سویه (سویه سه گانه) حیات روحی یا ذهنی :

شاید تا حال فهمیده باشید که ذهن کدام چیزی نیست که آن را گرفته باچا قو ببریم ، وزن نمائیم و یا اینکه به آزمایشات یا تجارب کمیابوی معروض سازیم . ذهن خارج دنیای فیزیکی است اما این معنی آن را نمیدهد که در باره طبیعت و ساختمان آن و اینکه بصورت عموم چطور فعالیت میکند بنزد خود کدام فکری پیدا نکنیم . در گذشته دیدیم نیروهای ذهن از غریزه ها اشتقاق یافته و هم از آنچه تا کنون در باره حیات روحی یا ذهنی ما از لحاظ کردار انسانی و از طریق مشاهده باطنی واضح شده است سه سویه را برای ذهن فرض کرده می توانیم : سویه شعوری غیر شعوری ، و ماتحت الشعور . سویه شعوری عبارت از آگاهی و وقوف است . هرگاه ، بکدام چیزی توجه می نمائیم اگر هم یا واقف هستیم از اینکه چه میکنیم ، به همین لحظه فکر میکنیم که برای توضیح این مفکوره چه مثالی آورده میتوانیم . چندین مثال بخاطر میگذرد اما کدام آن بهتر و سنا سبتر است .

که موضوع را صاف و واضح اخته بتواند . اینک یک مثال : من آگاهم که قلم بدست دارم و چیزی را که مینویسم همان دیده میروم که بغلط نروم و هکذا هدف و منظور خود را از نوشتن این فصل می دانم . اما یک سویه شعوری و آگاهی دوساحه وجود دارد ، یکی ساحه کانونی یا مرکزی و دیگری ساحه حاشیوی . ساحه مرکزی متعلق به آن قسمت شعورم میباشد که بر کدام چیز مشخص متمرکز شده است و قسمت حاشیوی بچیزها بی تعلق میگردد که خارج آن باشد . برای مثال اکنون که این منظور را مینویسم بر ستر نیمه غلتیده دراز کشیده ام . شعور مرکزیم متوجه الفاظ و کلماتی است که برای افاده مطلب و مشخص این فصل از فکر تراوش میکنند و ذریعه قلم بروی صفحه ثبت میشود . اما در خارج این ساحه یعنی بقسمت حاشیوی صدای خواننده بی را از رادیو که روشن است ، میشنوم و از اطاق مجاور صدای برادرم را میشنوم که بنفر خدمت خود میگردد دستر خوان را بردار و بشقاب هارا جمع کن . صدای باز شدن و پش شدن دروازه آن اطاق بگوشم میرسد ، صدای چق چق گنجشک از حولی هم بگوشم میرسد . چون آواز خواننده جالب است بقسمت شعوری ذهنم

رسیده، و بساحه مرکزی داخل گردیده تمرکز فکر را برهم زده و افکارم را بخود جلب میکنند. برای اینکه این انگیزه‌های حاشیه وی بقسمت مرکزی راه نیابند و افکارم مختل نشود برمیخیزم دروازه اطاق را می بندم و رادیو را خاموش می سازم. طبقه یا قسمت تحت الشعوری ذهن جایی است که در آن خاطرات گذشته ذخیره شده و می توانیم بخواهش خود آن ها را به خاطر بیاوریم علی العموم این خاطرات از تجارب تازه بوده که در ظرف همین چند روز چند هفته یا چند ماه بر سر ما گذشته است. برای مثال هیچ مشکل نیست اگر بخاطر بیاری که دپروز وقت فراغت را بچه چیز بصرف رساندی و یا بغرض گذراندن روزهای تعطیل چند هفته قبل یا چند ماه قبل کجارتفته بودی. تجارب و خاطرات تازه اگر بنا بر کدام علتی بصورت خود بخود پس زده نشده باشند همیشه بسهولت بخاطر آورده می شود. همچنان خاطرات بسیار گذشته هرگاه هنگام وقوع انطباع قوی بر ذهن گذاشته باشند به آسانی بیاد می آیند. البته بعضی تجارب اند که هنگام طفولیت یا در آوان بلوغ بر ما واقع شده و بر ذهن ما انطباع قوی و ارد ساخت و برای مدتی به بسیار آسانی بخاطر آورده شده می توانست اما اکنون پس از گذشت چندین سال به آسانی بیاد نمی آید الا در صورتیکه بر حافظه فشار آوریم و یا کدام تدبیری را بکار ببریم اما بغرض سهولت می توانیم بگوئیم که ساحه تحت الشعور آن سوویه ذهنی است که بزیر سوویه شعور وقوع دارد و جای ذخیره خاطرات و یادگارهایی است که حسب اراده باز بساحه شعور آورده شده می توانند.

حال می آئیم بسویه غیر شعوری - نبایستی بصورت مطلق از ما تحت الشعور کاملاً جدا تصور شود، بلکه در کدام نقطه مجهول یکی بدیگری معزوم میگردد. فی الواقع بسیار مشکل است بگوئیم که در کجایکی ختم و دیگری آغاز می یابد اما به منظور آسانی و وضاحت و جهت فهمیدن سوویه های مختلف حیات ذهنی یکی را از دیگری جدا تصور میکنیم. حال باید دانست که سوویه غیر شعوری عبارت از ذخیره خانه خاطراتی است که در آن تجارب و خاطرات گذشته ذخیره گردیده و حسب اراده بیاد آورده شده نمی توانند. اگر بخواهیم بسیار دقیق شویم هیچ تجربه وجود ندارد که ماورای یادآوری باشد، مشروط باینکه هنگام وقوع انطباعی بر ذهن ما نموده بود اکنون معلوم شده است که حتی خاطرات انطباعی ایام کودکی هم در زمان کلان سالی توسط خواب مقناطیسی بیاد آورده شده می تواند، حال آنکه خاطرات ایام بچگی بدون معاونت خواب مقناطیسی بیاد آورده شده می تواند.

اما پاره حقایق دیگر بطرف فداوری، نظریه غیر شعوری ذهن نبایستی مورد توجه قرار گیرد. بعضاً واقع میشود که ناسی از خاطر فراموش میگردد. و هر قدر سعی و کوشش بعمل می آید بیاد نمی آید ولی مع هذا بدون اینکه سعی کرد خود بخود بیاد می آید و چون بر حسب اراده و کوشش بیاد آورده شده نتوانست

حتما خارج ساحه تحت الشعور قرار داشت یعنی بساحه غیر شعوری. و همچنان بعضی اوقات پاره مسائل نمیتوانیم که بصورت شعوری به سعی و مساجله حل کنیم اما واقع میشود که بصورت خود بخود حل گردد. برای اکثر محصلین ریاضی این تجربه رخ داده است هنگام شب کوشش زیاد کردند که یکساله ریاضی را حل کنند و حل نگردد و در نهایت خود را خسته حس کرده از حل کردن آن صرف نظر کرده و به استراحت می پردازند. بعضی اوقات امکان دارد طرف های نیم شب بیدار شوند و بصورت حل مسأله در ساحه شعوری ذهن شان تظاهر کند.

بالاخره شواهدی وجود دارد که دکتر دیور Drever در اثر خود بنام «روانشناسی زندگی روزمره» آنها را بنام «تظاهرات روحی» یاد میکند. اینها قرار ذیل اند:

(الف) - حوادث مربوط به خواب مقناطیسی (هیپنوتیک) :-

جوانی بخواب مقناطیسی در رفته بود. شعری مشتمل بر (۳۲) بیت برایش خوانده شد و این خواندن شش مرتبه تکرار شد و چون از خواب مقناطیسی بیدار گردید قطعا خواندن شعر را بخاطر نداشت اما چند هفته بعد یکمرتبه اشتیاق در وی پیدا شد که شعری را از بر بخواند و شعری را که از بر خواند همان شعری بود که هنگام خواب مقناطیسی برایش خوانده شده بود. اما حال هیچ نمی فهمید که این شعر از کجا و چگونه بخاطرش آمده است و چطور آن را ادا نسته است.

(ب) نوشتن آتوماتیک یا خود بخود:

دلالت بر آن میکند که شخص ذخیره گاه یا مخزنی برای افکار خود دارد که خارج احاطه شعوری است زمانی که شخص به چنین نوشته مصروف است ازین آگاهست که چه میکند، احساس میکند که دست حرکت میکند و در حال نوشتن است اما نمیداند و آگاه نیست که چه می نویسد و بصورت شعوری با کدام فرد دیگری در کدام موضوع بالکل مختلف مصروف صحبت است، بنا بر این درین وقت افکار خارج از ساحه شعور عینا مانند نفر فوق الذکر که پس از خواب مقناطیسی شعر را از حافظه شروع بخواندن کرد - بخاطرش می آید.

(ج) - چشم دوختن بر شیشه بلورین:

این کیفیت از قرن ها باینطرف بمعرض اجر اگذارده شده کسی که بر بلور چشم دوخته است تصاویری بنظرش میرسد اما اگر بیاد بیاید و باوریم که آن را که می بیند از تجارب سابقه یا از خاطرات سابقه اش تشکیل یافته قسمت اعظم اسرار آمیزی کیفیت مذکور ازین می رود. تصویری را که می بیند می توان به عناصر خاطره وی که تماما خارج ساحه شعور است تعبیر و تحلیل نمود. عینا بهمان نوعی که خواب را تعبیر میتوان کرد.

(د) آخرین کیفیت روحی عبارت است از «شخصیت دوگانه» یا «شخصیت متعدد» زنی را حکایت

میکنند که دارای شخصیت دوگانه بود. شوهرش جانی میرفت وی جهت خدا حافظی به ایستگاه قطار رفت و با وی خدا حافظی کرد. چیز دیگری که بعداً دانست عبارت ازین بود که خود را بجا لت طبیعی در شهر دیگری یافت که آن شهر را بلد نبود و چند روز بود که در آن شهر خود را اسجرد (بی شوهر) و ساکن میدانست. هیچیک ازین شخصیتها از شخصیت دیگری وقوفی نداشت و این میرساند که در موقعیکه یکی ازین شخصیتها فعال است شخصیت دیگر بحالت غیرفعال میماند. موضوع تعدد شخصیت ازین هم دلچسپتر است. دکتر سارجنت حکایت میکند که با ری یکنفر را بنام مستر (الف) بخواب مقناطیسی انداخت شخصیت وی بالکل تغییر کرد که بغرض تشخیص ویر این نام مستر (ب) یاد میکند و مستر (ب) مستر الف را بکلی نمی شناسد و قتیکه از خودت بیدار میشود بشخصیت دیگری بنام مستر (ج) تبدیل میشود، که مستر (الف) و (ب) را قطعاً نمی شناسد و با از او معلوماتی نداشت. این نوع تجربه یا شکستن شخصیت از خطرهای بزرگ خواب مقناطیسی است که نه با یتنی توسط اشخاص بی تجربه و غیر ماهر مشق گردد یا عملی شود. این واقعیت که کیفیت بنام «شخصیت متعدد» وجود دارد شاهد سویه ذهنی است بغیر از سویه شعور که در آن اجزای سر کب شخصیت های مختلفه ربط میگیرد.

حال به نکرده دیگری که بایستی راجع بسویه غیر شعوری ذهن متوجه شویم این است که سویه غیر شعوری نه تنها مخزن خاطره ها و تجاربی است که ظاهراً فراموش شده معلوم میشود بلکه حالات ذهنی را ذخیره مینماید که مقصودی و فعال اند. فر وید که بیش از همه با ذهن غیر شعوری بحیث مخزن یا ذخیره گاه علل و اسباب روحی (ذهنی) حالات عصبی دلچسپی داشت عقیده دارد که مجاهدت ها بسویه غیر شعوری جریبان دارد و عین قوانین ذهنی یا روحی که در این جا فعال اند در سویه شعوری هم فعال میباشند. کسانی که بر وانشناسی مقصودی عقیده دارند از این استنتاج ناگزیر اند. زیرا جدا از فعالیت... غرایزیکه راه خود را بسویه شعوری پیدا میکنند تجارب روحی ظاهراً فراموش شده هم فعال هستند. فرض کنیم که یکنفر محصل کدام سوالی یا معضله بی دارد که بنا بر خستگی و یا بنا بر نداشتن فرصت بحل آن پرداخته و مسأله درازها میکند. پس از یک مدت بدون اینکه بفعالیت شعوری در مورد حل مسأله خود را مشغول سازد جواب سوال بصورت خود بخودی بذهنش پیدامیشود، تنها ایضاً میگوید که درین مورد داده شده میتواند این است که در طول همین مدت ماورای آستانه شعوریک سلسله فعالیت های ذهنی غیر شعوری در جریان بوده است.

فریود در اثر خود بعنوان «روانشناسی روزمره» مثال های زیادی از فعالیت های ذهنی

غیر شعوری ذکر میکنند فراموش شدن نام ها، تاریخ ها و غیره چیزها بعضا در روشنائی همین کیفیت
 ایضاح میگردد. شخصی را حکایت میکنند که بیک عده راهبان وعده داد که بفلان روز در جلسه
 ایشان اشتراک ورزیده و در حقیقت جلسه ایشان را افتتاح خواهد کرد. و با ایشان به مذاکره
 خواهد پرداخت. اما بروز معین و بوقت معین بجای سوعود نرفت. و تئیکه از غیاب وی شکایت
 کردند بسیار مضطرب گردیده و بعدها بیکى از دوستان خود اعتراف و چنین توضیحات داد که وقتی
 که با آن جمعیت وعده دادم درباره حالت ذهنی خود تفکر کردم با خود میگفتم که ایگاش
 بتوانم از وعده دادن برای انجام چنین مطالبی خود داری کرده بتوانم. پس چنین معلوم میشود که
 این خواهش فراموش شده برای غیر شعوری بوده که نتوانست به جلسه معهود اشتراک و رزد. هر گاه
 نام کسی را فراموش میکنیم شاهد مرتبه اون که با وی معرفی میشویم توجه درست نمیمانیم و نامش
 از یاد ما میرود و یا اینکه نامش شبیه نام کسی است که ما از وی نفرت داریم و بصورت غیر شعوری
 نامش را با نام آن نفر ارتباط میدهیم و یا متداعی میسازیم.

بعض اوقات بمجردی که بایک نفر معرفی می شویم از وی نفرت میکنیم و هر گاه معلوماتی از
 روانشناسی داشته باشیم علت آن را فهمیده نمی توانیم. البته هر گاه بگوئیم طوریکه بعضی ها
 میگویند که نفرت یا غریزه وی است و باین افتخار بنماییم که میتوانیم بیک شخص را بمجرد دیدن
 چهرهش رادر چرم گری می شناسم و یا بیک لحظه میدانیم که تا کجاش رسیده است یا نگاه علوم،
 امکان دارد بعضی اوقات ادعا درست باشد اما علی الا کثر درست نیست، توضیح واقعی نفرت از
 بعضی کسان که بصورت معمول آن را از جار یا نفرت «غریزه وی» میگویند - با سانس فعالیت ذهنی
 غیر شعوری امکان پذیر است. برای مثال بیک نفر روان شناس از سرگذشت خود چنین حکایت میکند
 که شخصی از من وقت گرفت که برای مشوره و رفع کدام مشکل روانی که داشت بنزد من خواهد آمد
 بوقت معین بدفترم آمد دیری نگذشت که گفت: «از تو خوشم نمی آید» اگر من روانشناس نمی بودم
 سخن او شاید سرا بسیار رنج میداد. اما من برایش گفتم اجازت بدهد که به تحلیل روحیه اش
 پردازم و به بینم بکدام علت و باین فوریت از من بدش آمد دیری نگذشت که معنوم گردید که
 بصورت غیر شعوری خیال کردم من شخصی هستم که در زمان کودکی او را بسیار زیاده آزار
 داده و سایه بدبختیش گردیده بودم. حال باید تسلیم شویم که انطباع کدام شخص یا از کدام
 چیز بسوی شعوری حیات روحی ما امکان دارد. که بصورت خود بخود با کدام خاطره یا تجربه
 یا حادثه که در ساحت غیر شعوری ذهن ما قرار دارد ارتباط بگیرد و این صرف در صورتی امکان
 پذیر است که کدام فعالیت ذهنی وجود دارد که ما از آن آگاه نیستیم.

تمام فرضیه روحیاتی خواب هایارویاها متکی بر فرضیه فعالیت های غیر شعوری است زیرا طوری که خواهیم دید تمام طرح یا شکل خواب مقصودی است و بنابراین نتیجه ذهنی است که به حالت فعالیت میباشد. فعلا موضوع رویار اکنار گذاشته و پاره‌یی از کوائف روحی را که در بالا ذکر کردیم مزیداً از نظر بگذرانیم .

یک نفر روانشناس را پور میدهد که دختری را بخواب مقناطیسی انداختند و برایش دستور داده شد که مکتوبی بنویسد و متن مکتوب را بسوی نوشته داد در حالی که بخواب مقناطیس بود و برایش گفته شد که ۱۴ روز بعد آن مکتوب را بیک نفر از رفقای روانشناس بفرستد . نام و آدرس نفر هم برایش نوشته داده شده بود . وقتی که از خواب بیدار شد هیچ نمیدانست که هنگام خواب برایش چه امری داده شده بود و پس از سپری شدن ۱۴ روز بتحریر آمد که آنچه بوی دستور داده شده بود بمعرض اجرا بگذارد . مکتوب نوشته نزدش بود . چرا نمیدانست . فقط اینقدر میدانست که بایستی برای کسی ارسال شود که نام و آدرسش را هم نمیفهمید . پس گفته میتوانیم که هنگام نوشتن مکتوب که بخواب مقناطیسی بود کردارش خود بخود انجام می شد مانند ماشین کار میکرد اما نه مانند ماشینی که کردار یون بان معتقداند . با هم آنچه بسوی گفته شده بود بروز چاردهم در قسمت غیر شعوری فعالیت آغاز و طبق امری که داده شده بود عمل کرد .

بهر است اگر بوضاحت گفته شود که هیچ کس ولو بخواب مقناطیسی غرق و یا بیدر باشد او امر و تجاوزی را که بوی داده شده است اجرا نخواهد کرد . اگر او امر مذکور را و حیه اخلاقی و پایه اصول و اندیشه های وی مغایر باشد سیمنا و کتب فاول و اعمیت هار اتحریر نموده شخص می تواند تخیلات خود را خارج مباحه و اعمیت ها بکار اندازد اما محصولات آن همیشه تخیلی است نه واقعی و از همین لحاظ باید مورد قبول واقع نگردد . تا جائیکه معلوم است اشخاصی که بخواب مقناطیسی فرورفته اند و تجاوزی بایشان عرضه شده - هرگاه آن تجاوز مخالف معتقدات و شعایر اخلاقی او باشد در اجرای آن ها سعی نخواهد کرد . یک نفر که بخواب مقناطیسی فرورفته بود خاطره‌یی را بیاد آورد که پدرش اورالت و کوب کرده بود وقتی که از خواب مقناطیسی بیدار شد آن رویا را که هنگام خواب مقناطیسی دیده بود بعینت يك حادثه واقعی حیات گذشته خود بخاطر داشت . موقعیکه باردیگر بخواب مقناطیسی انداخته شد در باره آن حادثه برایش یاد دهنی گردید قطعا آن را بخاطر آورده نتوانست و موقعیکه مجدداً از خواب بیدار گردیده و موضوع برایش گفته شد . وی گفت اگر آن واقعه را بیاد می آورد بمقابل پدرش نافرمانی را مرتکب میشد . فی الواقع

سیتوان گفت هنگام خواب سقناطیسی اراده اخلاقی مشخص بنوعی تقویه می‌یابد که شخص فی الواقع بمقابل خلاف رفتاری های اخلاقی متوجه است. که بباد استکب آن گردد.

از این روطوری که فریاد عقیده داشت شواهد نشان میدهد که همان قوا نین و مقرراتیکه در حالت شعوری فعال اند بحالت غیر شعوری هم فعال اند. اینکه آن دختر این تحریر را که می‌نویسد بنویسد احساس کرد. تجویز میدهد که در خارج ساحه حیات شعوری وی یک مجاهده روحی یا ذهنی وجود داشته و اینکه بروز چاره هم آن تجویز را معرض اجرا گذارد نشان میدهد که علاوه بر سعی و مجاهده یک استعداد غیر شعوری برای تخمین وقت عیناً مانند استعداد استدلال غیر شعوری - با ارقام و اعداد جهت حل مسایل ریاضی که وجود دارد. بنا بر آن جا دارد اگر استنتاج بنمائیم که در خارج ساحه شعوری یک ذخیره گاه یا مخزن بزرگی وجود دارد که تمام خاطره های گذشته در آن ذخیره میگردد و در بین آن قوانین و مقررات روحی یا ذهنی وجود دارد که مانند سویه شعوری فعالیت می‌نماید. این مخزن بزرگ را بنام «ذهن یا روح غیر شعوری» تسمیه میکنیم زیرا ما از فعالیت های که در بین آن جریان دارد آگاه نیستیم و تنها نتایج نهائی آن را مشاهده کرده‌ایم.

فرضیه فعالیت های غیر شعوری یک تعداد زیاد فعالیت ها و کردارهای شگفت آور را ایضاً می‌نماید مخصوصاً جنبه های این کردارها را. زنی را حکایت کنند که برای نخستین مرتبه با سردی معرفی شده بوی دست داد علی الفور پس از دست دادن دست سرد را تکان داده بعقب زد و بمقا بل او بصورت شفقت آوری عکس العمل نشان داد که بیچاره مرد بعقب رفته سبوت و آشفته گردید. یکی از رفقا بصورت فوری از زن سوال کرد که چرا؟ خیر است؟ چرا چنین عکس العمل نشان دادی؟ برای لحظاتی چند اضافه از اینکه دست بیگانه او را بنابر دلایل سجهول و نامعلومی بقهر انداخت - دیگر چیزی گفته نتوانست. بعدها بخاطر آورد که در گذشته بکنفر زن با وی دست داده و دستش را بقدری فشرده که آن را افکار ساخته بود. دست دادن این مرد مانند دست فشردن آن زن بود و در روی آن تجربه دردناک را احیا کرد که در گذشته بنا بر اینکه نمیخواست آن را آشکار سازد پس زده شده بود.

قبلاً ضرورت تصعید مناسب قوای غریزه وی را ذکر کردیم. بعضی اوقات تصعید غیر مطلوب بوده و آن از رهگذر کدام تجربه فرا موش شده است. که در ساحه غیر شعوری فعال مانده است. دختر جوانی را حکایت کنند که از یک مغازه بزرگ در حالیکه میخواست دزدی کند گرفتار آمده بمحکمه سپرده شد. محکمه او را بدو را ابتدا بپ دختران ارسال کرد. در آن جا روان شناسی وضع او را زیر مطالعه گرفت و بنابین نتیجه رسید که وی بجنون دزدی Kleptomania

مبتلا است و آن عبارت از این است که شخصی بدون اراده و کنترل بدزدی می پردازد. و این قبیل اشخاص از کسانی که بخواهش و اراده خود بجنایت اقدام میکنند فرق دارند. هیچ مجازاتی از قبیل حبس یا جزای جسمی به حال ایشان مفید واقع نمیگردد. یگانه وسیله اصلاح آن ها این است که بمعالجه روحی معروض گردند. و روانشناس ماهر سعی کند که نیروهای غریزه وی پس زده او را از هدف های غلط و غیر مطلوب مجزا سازد.

دختر فوق الذکر را بهمین تدبیر معالجه کردند. وی در خانواده بی تربیه شده بود که پدر و مادر بمقابل هوسها قید و قیود فوق العاده زیاد و طرز تلقی شان بمقابل هوس وهوی فرونشانی و پس زنی بود. بسوالات جنسی یا سوالاتی که کوچکترین تماس با مسایل جنسی میداشت بانزجار و نفرت معامله میشد، هنگامیکه پس از مکتب آن دختر برای کار میرفت همکار دختری بود که از حکایت کردن وقایع وهوسرانی، حفظ می برد و آنچنان قصه ها حس استعجاب و تجسس آن دختر در مسایل جنسی توسط همین دختر دیگر تحریک میشد اما بصورت فوری از ترس و خوف والدین این هیجانات خود را مکتوم می داشت. دختر دیگر علاوه بر احساسات منحرفش در باره مسایل جنسی - بدزدی هم علاقه داشت، بعضی اوقات حکایه میکرد و لاف میزد که چسان از نزد آبر خود پنجصد انغانی را دزدید، بدون اینکه آبر بفهمد، از لحاظ تاثیر این قسم پیش آمد ها در ذهن دختری که بدزدی متهم شده بود - دزدی و مسایل جنسی با هم مخلوط و مغشوش گردیده و پسان ها موقعیکه هیجا نهایی او پس زده شد - کوشید که برای خود مجرای بی پیدا کند. دختر بیچاره جبراً بدزدی سوق یافت.

اکنون بصورت قاطع میتوان گفت که تمام مشکلات روانی و شخصیت بچیزهایی تعلق میگیرد که بحیث طرح های روانی غیر شعوری یاد میشوند. البته باره بی مشکلات دیگر هم وجود دارد که ناشی از نقایص یا مشکلات غده وی، ارثی یا مادر زاد باشد. اما مشکلات روانی نوع فوق نتیجه توافق های نامناسبی است که هنگام طفولیت رخ داده و بمیان آمده است. مطلب این است که دیر یا زود طفل با شرایطی دوچار یا مقابل میشود که نمی تواند بصورت طبیعی و مناسب بان توافق حاصل کند. برای يك طفل كوچك مشکل است که مداخله های خواهر یا برادر کوچکتر خود را قبول کند، شاید درین مرحله توجه و محبت کامل مادر یا برستار خود را هم نداشته باشد و برای بدست آوردن شی طرف علاقه خود از طریق آزمایش و خطا بشوعی از خود کردار نشان خواهد داد که او را بهدف مطلوبه اش برساند. فرض کنید که فریاد کردن را میگزیند.

هر زمانیکه شی طرف مطلوبش برایش نمی رسد باین کردار متوسل میشود. و چون کلان تر میشود باز هم عین کردار را برای رسیدن بمطلوب های مثل بکار می برد و چون خوب کلان میشود و دز اثر مداخله دیگران مطالب خود را بدست آورده نمی تواند خشمگین و غضبناک می شود. آیا اگر هنگام طفولت دریابد که گریه و قال و مقال و چیق زدنش را کسی واقعی نمیگذارد امکان دارد به بیماری مبتلی گردد. میگویند بچه در سوانحیکه میخواست توجه مادرش را جلب کند از درد کمر شکایت میکرد وقتی که کلان شد هر وقت که میخواست توجه و علاقه اشخاص دور و پیش خود را بخود جلب کند به همان درد کمر تظاهر میکرد. هر گاه بر سبیل تصادف باخانم خود بقیل و قال و گفتگویی پرداخت باثر ظاهر شدن همان بیماری سنازه شان ختم و باز باهم بصلح و صلاح میرسیدند. بیک نکته باید ملتفت شد که بیماری مذکور بتازگی مثل ایام طفولیتش طرح نشده بود. یک عکس العمل غیر شعوری بوضع باز مینه بود که شخصیت او را دوچار مشکلات ساخته بود و لازم نیست که او را از رهگذر پیش آمدی که بحیث یک میکانیزم روانی تظا هر کرده است سلامت بنمائیم، از این میکانیزم تنها از راه تحلیل روانی نجات یافته میتواند زیرا توسط تحلیل روانی طریقه یا روشی که هنگام طفولیت جهت رسیدن به هدفی مورد استعمال در یافته بود آشکار میگردد.

اما نظیر این میکانیزم میکانیزم ها زیادند و درین جا برای تأیید و تقویه این واقعیت دوتای دیگر را هم ذکر مینمائیم. یکی از آنها تعلل یا تعقل و دیگری طرح رهزی نام دارد. تعقل یک عملیه ذهنی دماغی است که به اساس آن سعی میشود که علت یک عمل حرکت یا نظریه را باساستی نسبت دهد که امکان دارد صحیح باشد اما نه اصل حقیقت. یک مثل آن عبارت از این مقوله است که (دستم به آونمیرسد آلو ترش است) و این مقوله متکی بحکایت رویاهی است که برای خوردن انگور از یک چیله هر قدر جست و خیز زد فایده نکرد و در نهایت سعی خود را ترک کرده باخود گفت: گمش کن؟ انگور ترش است. همچنان کسیکه در کلف بازی توپ را درست برده نتواند سلامتی را بردنده اندازد که هان! این بیصاحب دنده خراب است. از یک لحاظ ذهن شعوری فریب داده میشود که بچیزی عقیده کند یا باور نماید که در حقیقت یک بهانه است که حرکت غلط یا قابل لوم را پوشاند. عملیه فریب درین حالات غیر شعوری است. و از همین جهت است که قهر متعلل یا علت تراش از مدافعه خود آگاهی ندارد. جوانی میخواهد بشق طبابت بتحصیل بپردازد میگوید یا ادا می کند که آرزو دارد بشریت را در رفیع بدبختی ها بشم معاونت کند. اما هدف واقعی او این است که شغل طبابت در جامعه بوی یک امتیاز ارزانی می دارد

و مردم داکتر صاحب، داکتر صاحب گفته بوی احترام مینمایند. پس درین صورت آرزوی وی تعقل یا تعقل است برای دلیل واقعی و غیر شعوریش. اما نباید بگوئیم که تمام دلایل و موجبات شعوری ما برای اعمال و حرکات و برای داشتن افکار و نظریات ما شامل تعقل یا تعقل است. بعضی از این دلایل شاید بالکل راست و واقعی باشد. برای مثال بعضی اشخاص اعتراف نموده و دلیل آرزوی آمدن خود را به زبان خود می گویند که: نام رستم به از رستم، کلید مهم با اینکه آیا دلیل و علت واقعی و حقیقی است درجه تا کیدی است که بر آن شخص وارد میسازد، هرگاه یک نفر یک وضع و یا حالت را مغایر حقیقت با واقعیت است جدا آمد افعده میکند و مدافعه وی با همچنان احساسات شدید توام است. غالباً آن را تعقل یا تعقل تلقی کرده می توانیم.

یکی از امثله بسیار بارز درین مورد عبارت از قضیه جوانی است که نمی توانست لباس نو بپوشد و اگر می پوشید فوراً پوستش را خارش میگرفت، حال اگر بیش تر از یک لباس نو می پوشید خارش صرف بایکی از آن ها توام بود و از این گذشته در اوقاتیکه یکدام نفر و یا کدام چیزی میل و علاقه شدید احساس میکرد و تخریش از ر هگذر لباس بکلی از بین میرفت دفاع وی یا تعقل (تعقل) وی این بود که کدام چیزی در لباس وجود دارد که پوست او را به خارش می آورد اما اصل گپ درین بود که سعی میکرد میل و آرزوی خود را هنگامی که جوان بود بپوشیدن لباس مستعمل بر کرسی بنشانند و یا دلیل و علتی برای آن بتراشند وی بسیار خورد بود که پدرش فوت کرد و مادرش تنها لباس مستعمل برایش تهیه کرده میتوانست اما خواهرانش لباس نو می پوشیدند. در ایام کودکی خود از این حالت غریبی بسیار احساس اعانت میکرد. در بین همبازان و هم سنان خود میکوشید که با ایشان برابری بنماید. هر گاه کسی اشاره میکرد میگفت او بچه تو همیشه لباس مستعمل می پوشی. وی در مقابل میگفت: بلی چون پوستم بلباس نو بسیار حساسیت دارد بناچار از لباس دستگردان استفاده میکنم. موقعیکه کلان شد و می توانست لباس نو برای خود بخرد موضوع همان تعقل بمیان آمده و مانع آن میشد که در خریدن لباس نو پول خود را بدون ضرورت بصرف برساند. این نوع میکانیزم بیش یا کم به اذهان تمام ما صدق میکند هرگاه بصورت تصادفی خود ما بان متوجه شویم و یا اینکه کسی بان اشاره کند امکان دارد که بان موفقانه پنجه داده بتوانیم درین باره بعداً در یکی از بحث های آینده مرتباً بحث بعمل خواهیم آورد.

طرح ریزی: هم یک نظم معمول است و این نظم نمیکند که اشیا را طوری که هستند ببینیم. وقتیکه طرح ریزی میکنیم. احساسات آرزوها و نظریات خود را در ذهن کسان دیگر میخوانیم.

البته از آنچه میکنند مستشعر نیستیم زیرا این نظم مانند تعلل فی الواقع يك عملیه غیر شعوری است اینك يك مثال: مایکنفر انگلیس حکایت میکند که شبی هنگام جنگ دوم جهانی بعد از آنکه زنگ خطر بمباران بر شهر لندن بصداد درآمد دختری ۷ ساله از طبقه دوم خانه نزد پدر خود پائین آمد و گفت که در شکم خود درد احساس میکنند. پدر سعی کرد برایش شرح دهد که درد شکم اصلاً ناشی از ترس این است که طیاره های آلمان سیایند و بر شهر بمباران میکنند. از این بیشتر چیزی گفته نشد. چند هفته بعد باز پس از شنیدن اعلامیه خطر دخترك پائین آمد و وقتی که پدرش از بیرون نیامد و صدای توپ ها و تفنگ ها و صفیر و صوت طیاره ها خاموش نگرددید در باره درد شکم چیزی نگفت. اما بعد از آن پدر خطاب کرده گفت: ((پدر اشاء الله خوب هستی)) پدر جواب داد که بلی خوب هستم. اما دختر پدر گفت: ((پدر جان معلوم میشود غالباً شکم درد باشی)) این بصورت واضح يك طرح ریزی بود از طرف دخترك. اما درست نبود اگر پدر آن وقت میگفت از طرح ریزی پس کن. چه خود دخترك از آنچه در ذهن واقع شده بود آگاهی نداشت بارگناه ناکامی های شخصی را مردم عالی العموم بر دیگران طرح میکنند یا سزاوارند از ند. علی العموم اطفال هدف طرح ریزی های پدران خود قرار میگیرند. حکایت کنند که زنی با دختر جوان خود در پارکی برای قدم زدن و تفریح رفته بود، در آن جا با یک دسته آشنا یان که به خانواده های سر بر آورده اجتماعی تعلق داشتند بر خورد، برای چند دقیقه ایستاده شده با هم دیگر باختلاط پرداختند اما وقتی که زن مذکور با دختر خود به خانه برگشت پیش روی دیگر افراد خانواده بر دختر خود قهر و غضب نشان داده و گفت: ((تو مقابل آن مردم مضطرب و دست پاچه معلوم میشدی)) حالا نکه بیچاره دختر هیچ اختلالی از خود نشان نداد اصلاً خود مادر احساس اضطراب و دست پاچه گی نموده بود اما میخواست باین واقعیت اعتراف کند. بنابراین گناه را بر دختر خود بار کرد. بصورت خلاصه می توان گفت که اگر چه معلومات یا علمیت واقعی از ساختمان ذهن نداریم اما شواهدی وجود دارد: که ما را معتقد میسازد که بصورت عموم سه سویه ذهنی وجود دارد که در يك نقطه با هم دیگر مزج میشوند اینها عبارتند از:

(۱) سویه شعوری که واقع میشود ما از آن آگاهییم که چطور فعال سی باشد و شامل ازدومساحه است

(۱) ساحه مرکزی یا کانونی و (ب) سویه حاشیوی که بصورت سطحی با انگیزه خارجی همراهی باشد.

(۲) ماتحت الشعور که مخزن یا جای ذخیره خاطراتی است که حسب احتیاج طبق خواهش

خود شخص بیاد آمده می تواند.

(۳) سویه شعوری - مخزن یا ذخیره گاه خاطر اتی است. که ساورا یا خارج ساحه اراده است و بیاد آوردن آن ها مشکل و صرف تحت پاره شرایط امکان پذیر می باشد.

درین جا تجاربی که هنگام وقوع بر شعور نفسی انطباع وارد کرده نه تنها حفظ شده اند بلکه باین معنی که بر کردار شعوری تاثیر می اندازد فعال می باشند. شواهد و پراهمینی برای این حراست و نگهبانی غیر شعوری و فعال بودن آن در ساحه کردار انسانی هم بصورت طبیعی و هم بصورت غیر طبیعی بسیار زیاد است.

با تشبیه به ریاضیه ریاضیات

شیمان با ب واقعی و لیا

نماهی و در انسانی

با تشبیه به ریاضیه ریاضیات

ثمر ذوق

ذوق باید تادهد طاعات بر مغز باید تادهد دانه شجر

دانه بی مغز کی گردد نهال صورت بیجان نباشد جز خیال

(مولینای بلخی)

... (Compendio History of Iran) ...

نوشته : بوسورت

ترجمه پوهنمل عبدالقیوم قویم

قدرت خلفای عباسی در سیستان

و قیام یعقوب بن لیث

۱- منابع تحقیق درین عصر :

با ایجاد نفوذ صالح بن النضر سر کرده عیاران در پست یعقوب بن لیث و برادرانش نخستین بار به صحنه ظاهر شدند. ابراهیم بن الحضین القوسی به اثبات رسانید که آخرین والی در سیستان میباشد. وی مدعی بود که نماینده قدرت امیرای طاهری و عباسیان است. مد و جزر نیروی قیام عیاران در سیستان و پست او و پسرش احمد را در میان بگرفت و آنانرا در همانجا از وظایف رسمی شان برکنار ساخت. وقایع نشان میداد که صالح در سیستان از حمايت کافی برخوردار نبود تا خویشتن را پیش از هفت سال پایدار نگاهدارد. پس از اقتدار سه ساله در هم بن النضر، یعقوب قدرت دودمان خود را در سیستان استحکام بخشید و تمام مظاهر عملی تسلط خلفای عباسی را از میان برد. قاسم دولت صفاری در سیستان، نخستین شکست بزرگ در تمامیت قلمرو خلافت عباسی بغداد بود. حکمرانان طاهری برای مدتی به تأیید خلیفه در خراسان حکومت کردند. بنا بر قدرتی که یعقوب و عمرو بن لیث داشتند خلفای عباسی مجبور شدند که باروی کار آمدن آنها نظر موافق نشان بدهند. تنها برای مدت کوتاهی در اوایل قرن دهم از ۳۰۱/۳ تا ۳۰۴/۳ و ۳۰۷/۳ تا ۳۱۰/۳ هنگامیکه صفاریان موقتاً بشکست مواجه شدند و سامانیان بر سیستان دست یافتند و به واسطه اغتشاشهای خانوادگی این ناحیه دچار پریشانی گردید و عباسیان توانستند والیان خود را باز دیگر در سیستان بکارند. کمی بعد ازین برای فرستادن و التان سعی بیشتر بعمل آمد. لیکن در واقع ساطع مستقیم خلفای عباسی پس از سال ۳۰۴/۳ تا ۳۱۷/۳ در سیستان هرگز کارگرفته نشدند. (۱)

۱- تاریخ سیستان ص ۳۰۶-۶، ابن الاثیر ج ۸ ص ۱۶۳-۵. رجوع شود به بوسورت

فصل طاهریان و صفاریان در تاریخ ایران، کمبریج (Combridge History of Iran) ج ۳

بار تولد که در مطالعه کلاسیک خود «یعقوب صفار و دودمانش» (۱) خاطر نشان ساخت که ماخذ تاریخی در خصوص نژاد و مشاغل اولی یعقوب و عمر و تا کدام حد متناقض بوده اند. با ایراد ون به Noldeke—Festchrift (۲) بار تولد با ذکر کات همیشهگی خود تحقیق و بازجویی از نقادین منابع را به عهده گرفت و سعی کرد تا محتویات آنها را توضیح نماید.

مطالعات بار تولد درین زمینه او را برای تفکیک منابع به دودسته راهنمایی کرد. نخست دسته «غربی» بود که معاصران یعقوب و عمرو را در سرزمین های غربی سیستان و خراسان احتوا میکند. بقول بار تولد روایت غربی بعثت معاصرت آن با حوادثی که در شرق بوقوع پیوسته است حاوی شرح کرونولوژیکی مقرون به صحت میباشد. با آنکه این روایت عاری از عیب و نقص غیر قابل اجتناب مورخان در سیستان نتواند بود. و آن معلومات نادرستی است که در خصوص وضع سیاسی و جغرافیایی سیستان برای شان داده شده بود. شرح دهندگان وقایع تاریخی بشمول یعقوبی درین امر دخیل اند. لیکن بار تولد و قبل از او اگست میولر از این حقیقت اظهار تأسف نمودند که در حالیکه یعقوبی خودش از شوق به سرزمینهای سرکزی خلافت ۶۰۳ تا ۸۷۳ م. آمد، بود به استثنای یک مقدار مطالب مختصر تازه در خصوص عملیات جنگی یعقوب در کرمان و فارس (۳) که نمیتوان آنرا از سایر ماخذ جمع آوری کرد. معلومات بسیار کم با خود آورد. همین امر به طبری نیز راجع می گردد. او برای این حوادث یک شاهد عینی نقل می کند (۴). ابن خلکان یک مقاله غیر عادی را در بار یعقوب ابن لیث اختصاص میدهد. او برای نوشتن این مقاله معلومات خویش را از مراجع متعدد اخذ کرده است. (۵) در زمره آنان ابوالحسن عبدالله بن احمد بن ابی طاهر پسر احمد ابن ابی طیفور مورخ بغداد و دنبال کننده کار پدرش نیز شامل میشود. ابوالحسن عبدالله، عضوی از دودمان طاهری بود و بنا بر آن در باره حوادث مصیبت آمیزی

- ۱- در طرحها بی از تاریخ شرقی (Sketches from eastern history) ترجمه انگلیسی توسط J. S. Black. زاد نبره، ۱۸۹۲ صص ۱۷۶-۲۰۶ و دیده شود صص ۱۷۸ پاورقی شماره ۲
- 2- Zur Geschichte der Saffariden, Orientalistische Studien zu theodor Noldeke gewidmet, Giessen. 1906. I, PP. 171—91.
- ۳- تاریخ ج ۲ صص ۶۰۵-۶۱۶ (تمایلاتی) یعقوبی را بران داشته است تا شجاعت و مقاومت یعقوب

در برابر خوارج را با تحسین واضح تر شرح کند.

۴- سالنامه ج سوم صص ۱۶۹۸-۱۷۰۶.

۵- ترجمه de slane ج ۳ صص ۳۰۱-۳۰۵.

که در مشرق و بر این خاندان روی داد حتما بخوبی اطلاع داشت. منابع این خاندان همچنان مهمترین تمام منابع غربی یعنی ابو عبد الله محمد بن الاظهر الاخباری را احتوا می کند. ابو عبد الله محمد درباره منشأ و اصل صفاریان معلومات خویش را از شخصی بنام علی بن محمد فرار حدس یار تولد علی بن محمد ملقب به بسام شاعر و نویسنده معروف گرفته است.

دسته شرقی ماخذ دقیقا بسیار همزمان صفاریان نخستین نیست چنانکه یعقوبی از آنجمله بشمار میرود. لیکن این ماخذ از عصر سامانیان که جانشینان صفاریان در خراسان بودند بوجود می آید این آثار با آنکه از نگاه کروئولوژی کمتر دقیق است لیکن در عوض تفصیلات اضافی بی نظیر را در بردارد علاوه بر دو اثر فوق الذکر این خاندان از یک سر جمع دیگر یعنی سلامی (۱) که معلومات او درباره ازبکستان ازبکستان سایر منابع را ننگذیب می نماید. استشهد می کند این الاثیر از ابن الاظهر و سلامی استفاده می نماید. علاوه آگر دیزی مورخ دوره غزنوی نیز تاریخ ولات خراسان سلامی را مورد استفاده قرار میدهد. این اثر که از آن بسیار نقل و استشهد شده است لیکن اکنون موجود نمی باشد (۱) 'ابو علی الحسین بن احمد السلامی در میان حلقه های اداری، سامانی در نصف اول قرن دهم میلادی مشغول کار بود او در مورد صفاریان نخستین اطلاع داشت. پارتولد گمان می کند که او و زبر سامانی بود و تا کمی قبل از آخرین شکست عمرو بن لیث بدست امیر اسماعیل بن احمد در سال ۲۸۷. ۹۰ در خدمت آن امیر صفاری قرار داشت. (۳)

چنین می نماید که بخش مربوط به صفاریان در طبقات ناصری مولفه مورخ قرن سیزدهم غوریان منهاج بن سراج جوزجانی، بالاخره به سلامی می پیوندد منبع واسطه شاید قصص الثانی تألیف ابن هیصم بوده باشد. گرچه راجع به این اثر اخیر الذکر اطلاعی بیشتر در دست نیست (۴) همین طور حکایات متعدد درباره صفاریان نخستین در جوامع الحکایات سعید الدین محمد عوفی (نظام الدین سیوش حکایت را که بزرگترین آن در قسم اول، باب سیزدهم راجع به حمله ها و فنون سوق الجیشی در سیاست مداری،

- ۱ - پارتولد همان اثر ص ص ۱۷۱ - ۳۰۳ - ترجمه ج ۴ ص ص ۳۲۰ - ۳۲۲ و همه جا.
- ۲ - زتن الاخبار چاپ نفیسی ص ص ۱۱۲ - ۱۹۰ چاپ ناظم ص ص ۱۱۰ - ۱۹۰ در مورد قطعات سلامی به اثر O.B. Frolova که توسط M. Canard در عربیکا (Arabica) ج ۷ سال ۱۹۶۰ ص ص ۱۰۵ - ۶ نقل شده است.

۳ - رجوع شود به پارتولد همان اثر ص ص ۱۷۳ - ۵ و رجوع شود

Id, Turkestan down to themongol invasion, pp. 10-11.

۴ - طبقات ناصری، چاپ حبیبی ج ۱ ص ۱۹۷، ترجمه راورتی ج ۱ ص ۱۹۰.

است، معین می سازد.) نیز عنعنه شرقی قرن سیزدهم را به آخرین شکل آن نشان میدهد. عوفی، اخبار یعقوب لیث و اخبار آل لیث را بحیث مآخذ خود برای بسیاری از این حکایات یاد آور میشود. بنظر نظام الدین اینها باید عناوین مربوط به قسمت هایی از تاریخ ولات خراسان باشد (۱) با لاخره معلومات در باره یعقوب و عمرو در آثار جغرافیه نگار ان از قبیل اصطخری و ابن حوقل و مروج الذهب مسعودی، درزمیند کرونولوژیکی، باید از مآخذی آمده باشد که تاریخ نگارش آن از اثر اسلامی پیشتر است. از توصیف و شرح مفصلی که در باره زر نج، مرکز سیستان، در اصطخری آمده است، برمی آید که این مولف (یا سلف او بلخی) شخصاً به سیستان سفر کرده اند. (۲) بارتولد کمبود يك تاریخ بخصوص دودمان صفاری را یاد آور میشود. لیکن این خلا تا اندازه یی توسط تاریخ سیستان که وجود آن، البته در سال ۱۹۰۶ به بارتولد معلوم نبود، پر شده است. (۳) تقریباً يك ثلث این کتاب به تاریخ سیستان و امرای صفاری آن در مدت ۱۳۰ سال یا بیشتر از آن، از تحکیم قدرت و تصرف یعقوب تا تسلط سال ۳۹۳/۱۰۰۳ غزنوی، اختصاص دارد. تمایل نویسنده نا معلوم تاریخ سیستان راجع به صفاریان نشان دهنده اینست که وی در باره آنها نسبت به تقریباً تمام مآخذ دیگر به نحو بهتری صحبت می کند. مآخذ متأخر که در باره راهور سم دودمانهای سامانی و غزنوی و سلجوقی صحبت میدارند، از صفاریان نیز به نحوی یاد آوری می کنند. از طرف دیگر تاریخ سیستان صفاریان را نموداری از غرور محلی و وطن پرستی مورد توجه قرار میدهد. اینان سرکردگانی بودند که برای مدتی کوتاه سیستان را مرکز يك امپراتوری پهناور

۱- ببینید، نظام الدین، مقدمه جوامع الحکایات صص ۴۵-۷، ۲۶۶.

۲- اصطخری، صص ۲۳۹-۲۴۵، ۴۱-۷، ابن حوقل چاپ دوم ج ۲ صص ۴۱۴-۱۵، ۴۱۹-۲۰. ترجمه کریمرزو و ویتج صص ۲۰۲-۴، ۳-۰۷، ۰۸. مروج الذهب ج ۸ صص ۴۱-۵۶، بارتولد Zur Geschichte der Saffariden صص ۱۷۳-۶. مسعودی بیان می دارد که وی اوایل زندگی و شغل یعقوب را در magum opus اخبار الزمان، خود که مروج الذهب صرف خلاصه یی از آن است، مورد بحث قرار داده بود.

۳- يك متن ناقص و غیر انتقادی تاریخ سیستان در واقع در چندین قسمت در يك مجله هفتگی در تهران بین سالهای ۱۲۹۹-۱۳۰۲/۱۸۸۱-۱۸۸۵ چاپ شده بود.

لیکن این اثر به شکل تا قرن بیستم به دانشمندان غربی معرفی گردید. دیده شود:

Scarcia, "An illusory problem: The text of Ta'rikh — Sistan" EW, n.s. XV, 3-4, 1965 PP. 277-8.

نظامی ساختند که در شرق از کابل و در غرب تا سرحدات عراق را در بر می گرفت. چنین می نماید که عنوان قسمتی از تاریخ سیستان با زندگی پیرو زندانۀ یعقوب ارتباط می یابد. اخبار ملك الدنيا صاحب القرآن، ابی یوسف یعقوب بن المیث و نسبت او و یاد کردن بزرگی که او را بود (۱) تاریخ سیستان معمولاً در زبان و طرز بیان بسیار با احتیاط است. مگر درورای این سبالغۀ ماغورویك سرد محلی را که وی با تلاش های خستگی ناپذیر خودش بدون کمک نجیب زاده بی در انجام امور بخوبی توفیق یافت، مشاهده می کنیم.

۱- اوایل دوره زندگی یعقوب بن لیث و امارت صالح بن النضر:

معلوماتیکه از تاریخ سیستان در باره منشا صفاریان بدست آمده با مواد مناسبتی که تبارشناخته شده بود، توسط بار تواد تلفیق گردید.

تاریخ سیستان یعقوب را در جریان وقایع از طریق ارتباط او با حملۀ صالح بن النضر سر کرده عیاران به بست، شامل میسازد. لیکن از روی تعجب در باره زندگی قبلی او حرفی بزبان نمی آورد و برای واضح شدن این امر ما باید به مراجع دیگر رجوع کنیم. یعقوب در خانوادۀ فقیری در دیده کوچک قرنین چشم بجهان کشود.

این دیده بطرف شمال راهی که از زرنج به بست می رود، قرار دارد. مطابق روایت گردیزی وی بحیث رویگر (صفار) در زرنج به مزد ماهانه مبلغ پانزده در هم کار می کرد (۱). معلومات ابن هشام، در جو زجانی، که پدر لیث مهر رویگران در سیستان بود، بطور آشکار غرور بعدی وضع عوأسانۀ این دودمان است و حکایت تعهد فطری زمام حکمروایی یعقوب جوان، در مرحلۀ بازی های اطفال، بزرگی مستقبل او را نمودار می سازد، بطور واضح يك داستان عامیانه است به يك سبک آشنا. بطور مثال در حماسه ملی دری و در ادبیات قدیمی یونان. معذایك اسرمهم در نشان دادن درجه غرور محلی در کارهای بزرگ صفاریان میباشد. (۲) مطابق روایات اصطخری و ابن حوقل

۱- تاریخ سیستان مس ۲۰۰ (به تصحیح ملك الشعرا بهار)

۲- سعودی، مروج الذهب ج ۳ ص ۲۲، گردیزی چاپ نفیسی، ص ۱۱۲، چاپ ناظم ص ۱-۱۱

۳- طبقات ناصری، ج ۱ ص ۱۹۷-۱۹۸ ترجمه ج ۱ ص ۱۹-۲۰ و رجوع شود به بارتولد

((در سایه تاریخ حماسه فارسی)) ZDMG, L XVII ۱۹۳۳ ص ۱۵۷.

عمر و زندگی خویش را بحیث مسکاری (اجاره دار حیوانات) شروع کرد و قرار بک اطلاع دیگر باری بنا بود (۱). هر چند چنین معلوم میشود که شغل ((رویگری)) در اوایل نیز با عمر و توسعه یافته بود (۲) راجع به مشاغل و اوایل زندگی دو برادر دیگر یعنی طاہر و علی چیز بی ثبت نشده است (۳).

۱- اصطخری، ص ۲۳۶، ابن حوقل ج ۲ ص ۱۹، ترجمه ج ۲ ص ۲۰۷

۲- بار تولد، در باره تاریخ صفاری، ص ۱۷۶، همینطور در ابن الاظهر، در ابن خلکان،

ترجمه ج ۳ ص ۳۰۱ و در ابن الاثیر ج ۷ ص ۱۲۳.

۳- در جوز جانی، ج ۱ ص ۱۹۷، ترجمه ج ۱ ص ۱۹ نام این دو برادر را علی و معدل

می یابیم ولی اظهار صریح تاریخ سیستان، ص ۱۹۹ در باره سرگک طاہر در جنگ تایید می کند که وی یکی از برادران اصلی دودمان صفاری بوده است.

در واقع معدل یکی از پسران علی بود که بعد تر در تاریخ سیستان چندین بار ذکر شده

است، بطور مثال ص ۲۵۱ و ۵۵۵ جا.

نقش زلف

نقش زلف بر رخ و نقش رخت در چشم

بوستان از ابرو ابر از بوستان انگیزته

آب و سنگم داده ای بر باد و من پیچان چو آب

سنگ در بر می روم و زدل فغان انگیزته

آه «خاقانی» شنوباز زلف دودافکن بگوی

کاین چه دود است آخر از جان فلان انگیزته

(خاقانی)

پوهنوال محمد امین

افهام و تفهیم مفاهیم

هر شاگردیکه جدید برای مقاصد آموزش داخل صنفی می شود متوقع است که در اثر شمول در آن صنف تغییری در خود بیابد و حقیقت امر هم اینست که هدف و غایه یک مضمون به وجود آوردن تغییر مطلوب است در افکار، احساس و اعمال یک شاگرد. مثلاً اگر شاگردی در حل یک سلسله سوالات ریاضی قادر نباشد و بعد از انقضای مدتی در یک صنف ریاضی بتواند سوالات متذکره را حل نماید گفته می شود که شاگرد مذکور تغییر نموده است. این چنین تغییر را می توان تغییر فکری نامید. همچنین اگر شاگردی برای یادگیری ادبیات درسی شامل صنف ادبیات درسی می شود و بعد از سرور چند ماه در برابر شعر و ادبیات درسی علاقه و دلچسپی زیاد نشان میدهد و میگوید در طرز و کیفیت احساس شاگرد تغییر رخ داده است. بالاخره شاگردیکه داخل یک صنف کارهای عملی مثلاً مجسمه سازی می گردد و بعد از انقضای مدت معینی تغییری در وی بوجود می آید این تغییر وارده را در شاگرد صنف مجسمه سازی تغییر هنری و یا عملی میگویند. بنا برین هدف هر دسته گاه یا مؤسسه تربیتی تولید تغییر مطلوب است در آسوزنده. در حالیکه هدف و غایه هر مضمون آوردن تغییر مطلوب در شاگردان میباشد ولی اکثر معلمین فرق بین هدف یک مضمون و وسائلی را که برای توصل به آن هدف بکار میرود از هم تفریق و تفکیک کرده نمی توانند. جهت کمک به معلمین و کسانی که متصدی ترتیب و تشکیل نصاب تعلیمی میباشند معیار و موازین ذیل را تقدیم می نمایم.

۱- هر معلم باید اهداف تربیتی کشورش را به تمام معنی بداند تا اهداف و وسایط رسیدن به هدف را از هم تشخیص داده بتواند.

۲- معلم باید اهداف و غایه های تربیتی را ابدی و سستی توضیح و توجیه نموده بتواند زیرا بیان و توضیح اهداف تربیتی بهترین وسائل و سوازین برای انتخاب و ترتیب فعالیت های آسوزنده بشمار و فته در تشکیل و ترتیب آسوزنده ها و در اخذ تصامیم جهت ترتیب و تنظیم نصاب تعلیمی معلمین و متصدیان نصاب تعلیمی را که کمک و معاونت می نماید.

مثلا یکی از اهداف فرهنگی و تربیتی معارف ما عبارت از «انکشاف سجا یای اخلاقی از قبیل تقوی، صداقت، ایثار و فداکاری، وطندوستی و بشرخواهی به اساس معیار هاوارزش عای افغانی و اسلامی میباشد. بر معلمین مافرض است تا این مفاهیم ارزنده را هم توضیح و توجیه نموده بتوانند و هم راه ها و طریق را جستجو نمایند تا این اهداف بحیث ارزشهای قبول شده جهت تغیر مطلوب در سلوک شاگردان تفهیم گردد.

مسلم است که حداعظم رفتار و سلوک بشراز راه آموزش صورت میگیرد و وظیفه هر مربی اینست که زمینه را جهت آموزش صحیح آماده ساخته و شاگردان را برای نیل به اهداف تربیتی رهنمائی کند از جمله لازمه های تربیتی که باید در اوائل دوره زندگی طفل بصورت عموم بوی تفهیم شود ما حه های ذیل قابل تذکر است. (۱) معنومات راجع به خود طفل درد نیای، احساس (۲) تشکیل مفاهیم مشخص و مجرد. (۳) کفایت و درایت، مهارتهای اجتماعی و طرز پیش آمد بدیگران، (۴) کسب ارزش ها و ذهنیت های مثبت. موضوعات بالا همه بوسیله آموزش کسب میشود و به نمو و انکشاف آموزنده بستگی دارد. در ذیل راجع به لازمه های (۲) و (۳) نظر به اهمیت شان معلومات عرضه میگردد. و تئیکه انسان به آموزش و تدریس که لازم ملزوم یکدیگر اند مینگرد می باید که مقصد و هدف معلم خوب کمک به شاگردان است تا مفاهیم لازم را انکشاف دهند. همچنین دیده می شود که مواد و محتویات تمام علوم عبارت از مفاهیم و طرح مفاهیم علمی می باشد یا بعبارت دیگر تشکیل مفاهیم هدف علوم بوده و مفاهیم متشکله مواد آن است.

معنای «مفهوم» :

«مفهوم» تصویر ذهنی مجرد است که بوسیله عمل استقرائی نظر به تجارب متعدد تشکیل می شود و در تطبیقات خود عمومی و عالم شمول بوده به طبقه و کلاس بخصوص نسبت داده نمی شود اطفال مفاهیم مختلفه را بوسیله یافتن روابط مکرر در تجاربتیکه به آن برخورد میکنند تشکیل میدهند زمانیکه شاگردی سلف را فلان می نامد و یا وقتیکه یک شرکت مسلسل را مواری تشخیص میدهد امکان دارد یکی از دو چیز غلطی را بحیان آورده باشد شاگردی راجع به سلف و شرکت مسلسل مفهوم می تواند غلطی را کسب کرده باشد و شاید مفهوم درست آن را بدست آورد نتواند. بهر صورت تدریس خوب بنا بر مفاهیم صحیح و درست را به شاگردان تفهیم نماید و هم مفاهیم نامکمل ایشان را تکمیل نماید و این وضع وقتی بصورت درست تفهیم شده می تواند که معلم شاگردان را با تجارب ذهنی وحسی لازم مجهز سازد و زمینه را طوری آماده سازد که شاگردان بتوانند چیزهای مرتبط و غیر مرتبط را از هم تفریق و تفکیک نمایند.

مفهوم بحیث نمونه :

هر کس متمایل است که چیزهای جزئی و بی اهمیت را نادیده بگیرد و حتی از آنها صرف نظر کند

انسان و تنها به چیزهایی متوجه می شود که برایش اهمیت داشته باشد و نیز هر کس میل آن دارد که مناظر را از نگاه ارتباط شان بطور کل یا بحیث یک نمونه مشاهده کند. همین سادگی ترین مودلیکه ما را در تنظیم و افعات اطراف ما کمک می نماید بنام مفهوم یادسی شود. از نگاه مفاهیم عبارت از تحویل و افعات به شکلی است که قابل شناخت باشد. مثلاً اقسام و انواع مختلف حیوانات را بنام پستانداران یاد می کنیم و یا وقتی که مفهوم تیزاب را استعمال می کنیم منظور ما تمام انواع و اقسام تیزابها میباشد.

معنی تعمیمات:

تعمیمات بحیث شتاع اساسی تجارب ذهنی ما عبارت از بیانیه کلی است که ارتباط و قرابت را میرساند بنا برین تمام قوانین ساینس دما تیر لسان، تضایبی ریاضیات و حصه زیاد تمام چیزهاییکه تدریس می شود همه تعمیمات محسوب میگردند زیرا همه آنها روابطی را افاده می کنند که طور عالمشمولی در ساحه های مختلفه تطبیق می شود.

زمانی که می گوئیم «باید هر جمله بیانی یا الزامی با یک نقطه ختم شود» مادر حقیقت تعمیمی را راجع به اصول تنقیط در لسان دری یا پنبه اظهار نمودیم و یا وقتی که می گوئیم «مربع وتر مساوی به مجموعه مربعات دو ضلع دیگر است» در اینجا تعمیمی را در حصه یک مثلث قائم الزاویه بیان نموده ایم. این نوع تعمیمات از زمانهای متمادی به این طرف سرمایه و ذخیره تعلیم وتر به رسمی بوده و خواهد بود، تعمیمات نیز مانند مفاهیم بوسیله تجارب آموخته اند و ختم می شود.

تفهم مفاهیم

بسامفاهیم بدون آنکه در تدریس آنها اقدامی بعمل آمده باشد انکشاف می نماید زمانیکه مفهومی بوسیله تجارب متعدد مشخصاً توسط آمو زنده بصورت تدریجی آسوخته میشود ما این نوع تشکیل مفاهیم را بنام آموزش ضمنی می نامیم. تدریس می تواند تشکیل و ساختمان این نوع مفاهیم را تکمیل نماید مشروط بر اینکه مربی ز سینه را طوری آماده سازد که آمو زنده تجارب ذهنی و حسی لازمه را برای درک مفاهیم متعلقه به قبضه داشته باشد. چیز دیگر یکی موضوع تدریس مفاهیم را تشکیل میسازد اینست که آمو زنده میتواند مفاهیم را از طریق حفظ نمودن و تکرار عادی نیز اقتباس نماید. ولی این نوع مفاهیم چون در تجارب طفلی (آمو زنده) کدام ریشه ندارد لذا نزدش بی معنی و نا مانوس خواهد بود.

مزیداً تاکید می شود که در تدریس مفاهیم معلم باید جلوگیری از آمو زنده را مکمل و بی مفهوم مخصوصاً به نکات ذیل متوجه گردد.

- ۱ - از تقدیم و تشکیل مفاهیم و تعمیمات زیاد جلوگیری بعمل آید.
- ۲ - به شاگردان موقع داده شود تا در تشکیل مفاهیم و تعمیمات واضح و مفید مستقیماً حصه داشته

وازتجارب سابقه خویش کار بگیرند .

۳ - فرقه‌های فردی از قبیل تفاوت‌های ذهنی ، ذکاوتی ، محیطی احساساتی و غیره که در بین شاگردان موجود است در وقت تفهیم و تدریس مفاهیم در نظر گرفته شود .

۴ - فضای درست روحیاتی و فیزیکی جهت آموزش بهتر روی کار آورده شود .

هرگاه نکات بالا در وقت تدریس مراعات شود دقیقین است که مفاهیم و تعمیمات به بهترین وجه و به آسانی آموخته میشود .

یکی از نکات بالا تاکید می‌نماید که باید از تقدیم و تشکیل مفاهیم زیاد جلو گیری بعمل آید . در اینجا سؤالی پیدامی‌شود که چه نوع مفاهیم باید در مکتب به شاگردان تفهیم شود؟ بسیاری از اهل فن و متخصصان را عقیده بر این است که چون مفاهیم به تعداد نامتناهی موجود است پس نمی‌توان تمام آنها را در مضامین مکتب گنجانید ، و بالاخره نمی‌توان تمام آنها را به شاگردان تفهیم و تدریس نمود . همچنین بعضی از مفاهیم در خارج مکتب بهتر آموخته می‌شود و بعضی هم بی‌اهمیت بوده بدرد شاگرد نمی‌خورد . پس لازم است که مفاهیم مفیده را دریافت نموده به تدریس و تفهیم آنها همت گماریم .

محتویات درسی ما به پهلوی مقاصد دیگر خویش باید دو هدف عمده را بر آورده سازد . این دو هدف عبارت از اعطاء معلومات و دانش به شاگردان و تاسیس حس تقدیر و تمجید در آنان می‌باشد مثلاً اسمانی برای این منظور آموخته می‌شود که هم مردمان منسوب به آن شناخته شود و هم ثقافت و کلتور آنها تقدیر و ارزش یابی گردد . مطالعه علوم ما را قادر خواهد ساخت تا عضلات مربوطه را بوجه بهتری حل و فصل نماییم . به همین قسم دانش روانشناسی انا تومی (علم تشریح) بشر شناسی و تاریخ میتواند نقش مهمی را در پرز تلقی و ذهنیت های ما بمقابل مردمان و نژادهای مختلفه جهان بازی کند .

مسلم است که طرز تلقی یا ذهنیت ارزشها و ایدآل هاست که سمت و جهت سعی و تلاش انسان و نتیجه عملش را تعیین می‌نماید . و همچنین سرنوشت و چگونگی حرکات و سکنات انسان نیز تحت کنترل و حمایه آنها است . چگونگی و کیفیت حس تعاون و با عدم آن شکیبائی یا بی صبری اعتماد به نفس یا بی اعتمادی بزرگ منشی یا خست بیشتر به حالتی مربوط است که چطور راجع به خود و دیگران و دنیای ما حول خویش احساس می‌نمائیم . این خواص و صفات علاوه بر طرز تلقی و ذهنیت مادر حصه اهمیت و ارزش چیزها بیکه به آن برخورد میکنیم مربوط است . فلذا

در هر جامعه تفهیم و تدریس ذهنیت ها و ارزش ها از جمله مهمترین اهداف است که مکتب باید بشاگردان ذهن نشین سازند .

حصه زیاد فعالیت های مکتب باید مستقیم آ در انکشاف ذهنیت ها و ارزش های مطاب بکار انداخته شود یا بعبارت دیگر مکتب باید زمینه ها بی را برای شاگردان آماده سازد تا ایشان وضع مناسبی را بارفقا و همسالان پرورداده احترام به قوانین را شعاع خود ساخته و حس تقدیر و تمجید از کتب و امثال آن را بعمل آورند .

روانشناسان و متخصصین اجتماعی ذهنیت ها و ارزش ها را در حیات روانی اجتماعی و فردی بشر خیلی مهم پنداشته اند. فلذا یکی از مسؤولیت های بسیار مهم معلمین و مکتب انکشاف ذهنیت ها و ارزش های مثبت در شاگردان سی باشد تا ایشان بوجه بهتری در محیط های مالوف خویش مصدر خدمتی شوند. ذهنیت و باطرز تلقی عبارت از تمایلی است که فرد تحت شرایط معین بمقابل انگیزه بروز میدهد. برای اینکه به مفهوم ذهنیت باطرز تلقی خوبتر آشنا شویم لازم است تا مفهوم دیگر را نیز بدانیم. آن مفهوم عبارت است از «مرجع». مرجع بک ذهنیت عبارت از چیزی است که ذهنیت بطرف آن متوجه شده باشد. شده میتواند که مرجع ذهنیت مفکوره باشد و یا یک شی و یا یک شخص و یا یک عمل پس اولین سوالی که راجع به ذهنیت پرسیده میشود اینست که آیا مرجع آن چیست؟ از همین جهت است که انسان بمقابل مفکوره ها و یا اشیا مختلف یا ذهنیت مثبت دارد و یا ذهنیت منفی. و معلمان ورزیده می توانند شاگردان را در تشکیل ذهنیت های مثبت و ارزش های بیکه حیات فردی و اجتماعی سرفه رانویده میدهد کمک و معاونت نمایند و طرق ذیل جهت نیل به این هدف تجویز می شود .

۱- معلمان باید حتی الوسع کوشش نمایند تا شاگردان را در تشخیص و شناخت ذهنیت ها و عقاید بیکه بهبودی و ارتقای فکری و حیاتی را حما به میکنند کمک و رهنمائی کنند. شمه از این عقاید و ذهنیت ها را ارزشها بی از قبیل تقوی، امانت داری، قبول مسؤولیت، تشریک مساعی، ایثار و فداکاری، وطن دوستی و کمک به هموعان تشکیل میدهد.

۲- معلمان باید خود سرمشق و مثال خوبی برای شگوان باشند تا شاگردان در آموزش ذهنیت ها و ارزشها از ایشان پیروی نمایند .

۳- معلمان باید زمینه های تجارب پسندیده هیجانی و احساساتی را نیز برای شاگردان شان جهت اختیار ذهنیت ها و عقاید مطلوب فراهم نمایند. و چنین امری بوسیله ابراز علاقه و تمایل به

ذهنیت های معقول و تقویّه مثبت یا اعطای پاداش نیکه بمقابل این گونه اعمال میسر خواهد گشت. معلمان باید زمینه مشق و تمرین و از قوه به فعل در آوردن ذهنیت ها و عقاید مطلوب را در صنف و مکتب آماده سازند تا شاگردان بتوانند ذهنیت و ارزشهای مطلوب را در مکتب و خارج آن ادامه و توسعه دهند. هرگاه معلمین ما از نکاتی که در بالا ذکر شد، به خلوص نیت پیروی نمایند یقین است که اهداف تربیتی ما برآورده خواهد گشت و وطن ما مقامیرا که شایسته آن است به کمک اولاد وطن دوست و صاحب ذهنیت های مثبت احراز خواهند کرد.

ماخذ

اسین ، محمد ، فن تربیت ، مطبعه پوهنتون کابل ، کابل ۱۳۵۱
 رایف ، مارون (مترجم محمد فاضل) ، روانشناسی تربیتی موسسه تعلیم و تربیه ، کابل ۱۳۵۲

Morse, W.C. & G.M. Wingo, Psychology & Teaching Scott Foresman & Company Chicago 1955.

Foshay, A.W. & K.D.Wann, Children's Social Values, T.C. Columbia university New York, 1954.

Budd, James F, "The Zattice Systems Approach: Systemes Technology Engle wood Cliffs, New Jersey, Feb. 1972.



تاریخ انتشار: ...
 شماره مسلسل: ...
 شماره ثبت: ...
 شماره نشریه: ...
 شماره مجله: ...
 شماره فصل: ...
 شماره شماره: ...

(۱) ...
 (۲) ...

د کتور سیدمخدوم رهین

داستان های سامی در ادبیات دری

-۲-

داستان عاشقانه دیگری که اصل آن عربی بوده و به ادبیات داستانی دری راه گشوده داستان ورقه و گلشاه است. در باره منشأ این سرگذشت عاشقانه گفته اند که از باب حرمان و ناکامی که در این عشق روی داده و خصایص دیگر آن به داستان لیلی و مجنون شبیه است ولی شباهت واقعی آن با داستان عروه بن حزام العذری و دختر عمش عفرا بنت عقال است و این داستان عربی الاصل میان دری زبانان کم و بیش دگرگون و به ورقه و گلشاه مشهور شده است (۱) این داستان چندبار در زبان دری بنظم آمده و چندبار هم بصورت منثور تدوین شده و از طریق زبان دری به ترکی و کردی نیز راه یافته است و رد پای آن را در ادبیات قرون وسطای اسپانیا و فرانسه هم می توان یافت (۲). داستان عشق ورقه و گلشاه را در زبان دری باراول شاعری بنام عیوقی که در روزگار سلطان بزرگ خراسان محمود غزنوی می زیست به نظم آورد و منظومه خویش را به آن شاهنشاه تقدیم داشت. این منظومه به بحر متقارب سروده شده و اثرات اصالت و کهنگی زبان در آن مشهود است.

این منظومه در شرح عشق جانسو ز دو اودر زاده عرب از بنی شیبیه است که از کودکی همدیگر را دوست داشتند و دلی به هم آویخته بودند.

دختر زیبا روی عشاق بشمار دارد که یکی از آنان رئیس یکی از عشایر است. وی چندبار از دختر خواستگاری می کند ولی پاسخ می شنود که گلشاه ناسزد پسر او در خویش است. در شبی که سو عروسی ورقه و گلشاه برگزار می شود، ناگهان همان عاشق لجباز شیبیخون می آورد و گلشاه را از چنگ و رقه میر باید. از اینجا بعد همه شرح رنج و تیره روزی است. گلشاه اگر چه

(۱) مقدمه ورقه و گلشاه - دکتور صفا

(۲) مجله دانشکده ادبیات - سال اول - شماره ۴ - احمد آتش - یک مثنوی گمشده از دوره غزنویان.

به نیر وی باز وی و رقه از چنگ سردغاصب ر هائی مییابد اما پس از مدتی او را بزور به سر دی ثروتمند شوی میدهد. عاشق بیچاره که برای پیدا کردن هزینۀ ازدواج به مسافرت رفته بود در بازگشت خانه را از دلدار خالی می بیند. به اوس میگویند گلشاه سرد و قبری را به او می نمایند که از آن گلشاه است. رقه پس از مدتی درسی یابد که حقیقت ماجرا چه بوده. راهی شام می شود و در آن جا معشوقش را ملاقات می کند و در پایان از درد حرمان در ره گذاری می میرد. معشوقه وفادار چون از خبر مرگ عاشق ستم دیده آگاه می شود می آید و در کنار وی به زندگی غم انگیز خود پایان می دهد. یکسال پس از این واقعه خبر آن به سمع پیغمبر اکرم (ص) می رسد و آنحضرت با جمعی از یاران به شام می آید و بر آرمگاه آن دو شهید عشق دست دعائی کشاید. به حرمت دعای آن سرور دلداره و دلدار جان دو باره می یابند و به وصل هم می رسند و بیست سال تمام در کنار هم درین سرای سپنج بسر می برند.

همانطور که گفته آمد موضوع داستان و اماکن و اشخاص و آداب و عادات مذکور در این کتاب بتمامی و بی کم و کاست مربوط به عربستان و قوم عرب است و از شواهدی که از بلائی این منظومه نقل می کنیم این مطلب روشن تر خواهد شد.

نام های قهرمانان همه به عربی است :

ر بیع بن عدنان امیر عرب نهفته تن اندر سلیح و سلب

ص ۱۸

مران هردو سالار را بود نام یکی را اهلیل و یکی را امام

ص ۵

بگفتش که من نصر بن احمدم به حی خزاعه درون بخردم

ص ۹۰

عاشق و معشوق در یکی از عشایر عرب بنام بنی شیبه زندگی می کردند :

به حی بنی شیبه در کس نماوند که او نامه عشق گلشاه نخواند

ص ۸

بنی شیبه یکسر بیا راستند کجا سور کردن همی خواستند

ص ۹

رقیب رئیس قبیله پی بنام بنی ضبه است :

که من برنخواهم همی تافت روی ز حی بنی ضبه و قوم اوی

ص ۱۶

گفتن شعر و نوحه سوزون سردادن به هنگام ماتم و سوگ نیز از عادات عرب است و در این منظومه اشخاص داستان ده بار در سواقع مصیبت و سختی شعر گفته اند . مثلاً همینکه افراد ربيع بن عدنان بر قبیله بنی شیبه شبیخون می آرند و پس از کشتار و غارت گلشاه را می ربایند ، ورقه چون جای گلشاه را خالی می بیند به شعر خواندن می پردازد :

ایامه گلچهره داخو اه من دراز از تو شد عمر کوتاه من ... ص ۱۳

معلوم است که اشعاری که در سوگ و ماتم می خوانده اند در اصل بتازی بوده است و شاعر این نکته را تصریح میکند :

همی گفت باخو پشتن آن نگار یکی شعر تازی به زاری زار ص ۱۱۲

اشخاص داستان به همد بگر عرب خطاب می کنند :

چنین گفت کای پادشاه عرب بلند اختر و رادو عالی نسب ص ۱۴

بگفت ای کهن گشته پیر نژند یلان عرب نیزه چونین زنند ؟ ص ۲۶

گاهی تصریح می شود که جامه قهرمانان داستان بشیوه پوشاک عرب است .

بیسته برسم عرب روی خویش بدستار پوشیده کیسوی خویش

استعمال بعضی کلمات که معلوم است در اصل عربی داستان بوده و بخاطر کثرت تداول آن

میان عرب گوینده نخواسته آن را تغییر دهد ، مانند کلمه سید و سیدی :

تودانی که بی صبر و بی طاقتم توده سیدی زین بلا راحتم ص ۵۶

زندگی چادر نشینی که سخسو ص بادیه نشینان است :

ز خیمه تن خویش بیرون فگند پراشید بر سرو ، مشکین کمند ص ۵۵

ز ناگاه گلشاه بی عوش و صبر برون آمد از خیمه چون مه زابر ص ۶۹

قهرمانان بتازی سخن می گویند :

همی گفت ورقه به لفظ عرب که من دستبردی نمایم عجب ص ۶۴

گلشاه به شیرو خرما علاقه مند است، زیرا:

که خورد عرب شیر و خرما بود
از این دو عرب ناشکیبا بود ص ۳۹

و مهمتر از همه اینکه شاعر به صراحت میگوید که مأخذ او در نظم این داستان کتب عرب بوده است. در این منظومه شعرهای که هنگام مصیبت و غم ناگهانی از طرف قهرمانان داستان ایراد شده بصورت غزل در بحر تقارب است، بخلاف مثنوی که قافیه در هر بیت آن تغییر می کند ابیات مذکور در قافیه اشتراك دارند و چنین وضعی شاید منحصر به منظومه ورقه و گلشاه عیو قی باشد و من تا حال در سایر منظومه های داستانی به آن برخورد نکرده ام. این غزلها ساده و لطیف و دل انگیز و شیواست و در عین حال دردآلود و حاکی از سو ز درون و رنج بیکران عاشقان. بخش دوم داستان ها و قصص غیر دینی که از آثار عربی به ادب دری راه یافته است در باره زندگی و کارنامه رجال و فرمانروایان و سرداران عرب است، مانند حکایاتی که در باره خلفای بنی امیه و عباسیان و فرماندهان هاشمی

چون حجاج بن یوسف (۱). و زنان معروف مانند زبیده (۲) با نومی هارون الرشید و عباسیه

(۱) حجاج بن یوسف ثقفی (متوفی ۵۹۵ هـ) سالار سپاه عبدالملک بن مروان بود. او بود که عبدالله بن زبیر را هنگامی که به خانه خدا پناهنده شده بود - بقتل رسانید، و سر او را به شام فرستاد و در حق صحابه رسول و اهل مکه و مدینه بدیها کرد. وی بر حجاز و عراق تانواحی هند و مغلستان حکومت کرد و در مدت حکومت ۲ ساله اشستم های بسیار کرد و مظالم بیشمار روا داشت و افراد کثیری را کشت تا در سن پنجاه و چهار سالگی بر اثر بیماری وحشت انگیزی درگذشت. حجاج بن یوسف در ادب عربی و ادب دری مثل بیدادگری و خونخواری است.

رجوع کنید: عمون الاخبار ابن قتبّه دینوری، ۱۳۹

تاریخ گزیده ص ۲۷۹ و ۲۸۰، ابوالعباس میرد نقل از مجانی الحدیث

- ابشیخو-۳-۱۲۸-۱۲۹۹.

(۲) زبیده دختر جعفر منصور همسر هارون الرشید خلیفه معروف عباسی بود و امین از بطن او بدنیا آمد. زبیده زنی نیکوکار و خیر بود و آثار خیر بسیاری از او بازماند. از جمله کافالی به طول ۱۶ کیلومتر برای آبیاری مکه کشید و در بدخشان راترمیم نمود و در راه حج آبادی هائی کرد و در ثغو را اسلامی، مخارج غازیان را پرداخت و باره هائی ساخت. وی در سال ۲۱۶ هـ بر با میلادی درگذشت. رکالاعلام، ذیل زبیده، سیاستنامه ص ۱۰۷.

(۱) خواهر او وزرائی چون سلیمان بن وهب و زبیر متهدی بالله و معتمد بالله و فصیحای بزرگ مانند سبحان و ائلی سخنران نامی عرب که او را «در فصاحت بی نظیر نهاده اند بحکم آنکه بر سر جمعی سالی سخن گفتی لفظی مکرر نکر دی و گر همان اتفاق افتادی به عبارتی دیگر بگفتی» (۲) و فلا سفه چون یعقوب کندی (۳) و قصص مربوط به جیحی (۴) که در زبان عرب مثل حماقت و ابله‌گی است چنانکه ملا نصرالدین در زبان درسی و روایاتی که درباره اعراب بادیه نشین نقل شده (چنانکه در آثار عبید زاکانی و اطائف الطوائف مولانا فخرالدین علی صفی آمده).

این حکایات گاه کمی به تفصیل و گاه بسیار کوتاه است و در دوسه سطر گنجانیده شده مانند: «در ویش مستجاب الدعوه در بغداد پدید آمد حجاج یوسف را خبر کردند بخواندش و گفت. دعای خیری بر من بکن. گفت. خدایا جانش بستان. گفت. از بهر خدای این چه دعاست؟ گفت این دعای خیر است ترا و جمله مسلمانان را» (۵)

درین جمله قصص و حکایات مربوط به رجال خراسانی و آریائی که در دربار خلفا سمت وزارت و دبیری یا سه سالاری و یا مرتبتی علمی و مذهبی داشتند و یاد در دیار عرب سی زیستند و به نحوی کسب شهرت نموده اند نیز شامل است مانند حکایاتی که در باره امام

(۱) عباسه خواهر زیبا روی هارون الرشید بود. مورخان گویند که ها رون هم جعفر بر مکی راستخت دوست میداشت و هم عباسه را و میخواست هر دو را در محافل خصوصی در حضور خود داشته باشد. پس آن دو را بهم عقد بست تا آزادانه در مجالس بنشینند و ای دستور داد که از وظایف زناشوئی احتراز کنند. جعفر سرد زیبا روی بود و عباسه دل بدو آویخت و با او آمیخت و دو کودک از او بدنی آورد. هارون چون بدانست بر جعفر خشم گرفت و این یکی از عوامل سقوط برمکیان شد.

رک. تاریخ آل برمک، تاریخ گزیده، ص ۳۵۰، زین الاخبار ۶۹، طبقات ناصری ۱-۱۱۲

(۲) گلستان سعدی - خطیب رهبر ۱-۳۲ - صفی علیشاه.

(۳) ابویوسف یعقوب الکندی فیلسوف نامدار عرب است. در کوفه بدنی آمد و در بصره

و بغداد درس خواند. در علوم طب، فلسفه، حساب، منطق، آغنگ سازی (موسیقی)، هندسه و ستاره شناسی استاد بود. کندی تعدادی از آثار یونانی را به عربی ترجمه کرده آنها را شرح و تفسیر و تلخیص نمود. کتاب آداب النفس و رسالات الکندی الفلسفیه از آثار اوست. سال درگذشت این فیلسوف نامبردار حدود ۲۵۵ هجری است. درباره او رک. طبقات الاطباء و الحکماء - ابن جابجل اندلسی ص ۱۳۸، الفهرست ابن ندیم ۲۵۵-۲۶۱، تاریخ حکماء الاسلام ۴۱ (بقیه در ص ۱۳۳)

اعظم ابوحنیفه - رضی الله عنه - (۱) و دودمان پرستی و طاهر ذوالیمینین و صاحب بن عباد

(بقیه ص ۱۳۲)

(۳) دجین بن ثابت مکنی به ابوالفضل و مشهور به جحی از قبیله فزاره در اوائل قرن دوم هجری در کوفه می زیست. مسخرگی ها و لودگی ها و حکایات خنده آوری از او نقل کرده اند. گویند شبی نزد کبیر پدر خود رفته اظهار محبت و میل معاشقه نمود. کبیر بیدار شده گفت. تو کیستی که درین وقت شب نزد من آمده ای؟ گفت. نترس من پدرم هستم پس به جهت اخفا و کتمان این گناه خود را به ابله زدن تا آنکه ضرب المثل گردید. احمق من جحی. نیز گفته اند که جحی مردی افسانه بی است که حماقت و کودنی و فواد و فکاهیات و گاهی مکاری های رابه او نسبت داده اند جحی در زبان عرب مانند ملا نصرالدین در زبان دری است. در ادب دری بار اول منوچهری شاعر دوره غزنوی - که از ادب عرب بسیار متأثر است - در شعر خود از جحی نام برده است.

اندرین ایام ما بازار هزل است و فسوس کار بو بکر ربابی دارد وطنز جحی

دیوان منوچهری - دیر سیاقی - ص ۱۱۳

در باره جحی رک. ریحانه الادب - ۳ - ۲۰۳، مجمع الامثال - ۱ - ۱۵۰ (۵) گلستان سعدی ص ۸۰ (۱) امام اعظم ابوحنیفه (نعمان بن ثابت بن زوطان ماه) اصلا خراسانی و از مردم کابل است در سال ۸۰ هجری بدینیا آمد و در ۱۵۰ هجری در بغداد در گذشت. اما ابوحنیفه یکی از بزرگترین فقهای اسلامی و پیشوای مذهب حنفی است. بنای اجتهاد این امام خراسانی پس از قرآن و حدیث بر رای و قیاس می باشد. امام ابوحنیفه به سلاقات گروهی از یاران پیامبر نایل شد. از آثار اوست فقه الاکبر، الرساله الی البستی، کتاب العالم والمعلم. فقه و مذهب ابوحنیفه در ادب عرب و ادبیات دری معروف است و مورد تمثیل:

ما مون یا ذا المن الشریفه و العلم و المنزله لحنیفه

هل لك فی ارجوزة ظرفه اظرف من فقه ابی حنیفه

ثمار القلوب - ثعالبی ۱۳۳

و گفته اند چهار کس در چهار فن پیش از خود و پس از خود نظیر نداشته اند: ابوحنیفه در فقه، خلیل در ادب، جاحظ در تالیف و ابو تمام در شعر.

رودکی گوید:

ورتوفیقی و سوی شرع گرائی شافعی اینکت و ابوحنیفه و نعمان ص ۵۰۷

کز مذهب ها درست و حق نیست جز مذهب ابوحنیفه و نعمان

ناصر خسرو ۳۷۰

(۱) وجز آنان در آثار دربی به چشم می خورد .

بخش سوم شامل داستانهای متفرقه می شود در موضوعات مختلف و بار اول در آثار عربی اعم از آثاری که بدست تازیان نوشته شده و یا بقلم خراسانیان و دیگر آریائیان پرشته تحریر درآمده است یاد گردیده و نویسندگان زبان دری حکایات مذکور را از کتب تازی گرفته اند مانند حکایاتی که عوفی مواف لپاب الالهاب در باب هفتم از قسم چهارم کتاب جواسع الحکایات با عنوان « حکایات کسانی که به ورطه سعنت در مانند و به اتفاق حسن خلاص یافته اند » از کتاب الفرج بعدا لشده تنوخی ترجمه کرده است و حکایاتی متعدد دیگری که نمونه آن ها در ادب دری کم نیست .

م- داستان ها و قصصی که اصل و منشأ آن ها خراسانی و آریایی است . اما تا ثیر فکر و عرف

و عادات عرب در آن ها به چشم می خورد .
در ادب دری از همان اوایل رشد و نموی آن در خراسان به داستان های پهلوانی و قصص قهرمانی و ملی عطف توجه بعمل آمد . چنانکه در میان آثار اولین دسته شاعران بزرگ خراسان مثنوی متعدد در زمینه ادب حماسی و قهرمانی ایجاد شد و در نثر نیز کتاب های جدا گانه بی بصورت شاهنامه های مثنوی پدید آمد . انگیزه این اهتمام و توجه به داستان های ملی یکی علاقه مردم خراسان به کارنامه بزرگان ملی آنان بود که از قدیم باز مایه تالیف و تدوین خدایانسه ها و داستان های مختلف قهرمانی گردیده بود و بخشی ازین آثار مانند کتاب الصور، کتاب السکسن (حای و اخبار پهلوانان نیمروز مخصوصاً رستم)، داستان بهرام چو بین، داستان رستم و اسفندیار، کتاب بهرام دخت، کتاب جاسپ و داستان سکندر و چندین اثر دیگر قهرمانی و ملی افزون بر بقیه آثار

(۱) اسماعیل بن عباد وزیر فخرالدوله و مؤیدالدوله از امرای آل بویه و از رجال نامدار ادب عرب است . صاحب لقب و عنوان او بود و بهمین نام معروف شد . صاحب بن عباد در نظم و نثر تازی و دبیری رتبتی ارجمند داشت . از آثار اوست ، الاعیاد و فضائل النوروز ، دیوان رسائل و منشآت المحيط در لغت ، الابانه عن مذعب اهل العول و جز اینها .

صاحب بن عباد در تدبیر و کاردانی و کفایت و سیاست و فضل و ادب وجود و همت معروف است و حکایات بسیاری در باب مکارم او در آثار تازی و دری مسطور آمده .

درباره او، نگاه کنید : یتیمه الدهر - ۳-۶۹ ، بیعد ، و فیات الاعیان - ۱-۶-۲۰ تا ۲۱۰

معجم الادب - جلد اول - جز ششم - ۱۶۸ تا ۳۱۷ ، دیوان ارزقی ۵۲ دیوان سعید سعدص ۵۵

۴۷۶ ، دیوان معزی ۴۳-۱۵۷-۳۲۸-۳۸۷-۵۰۸ ، دیوان فرخی ص ۱۶۲-۱-۲۳۶-۳۱۸ ، دیوان

علمی و ادبی و حکمی در قرن دوم و سوم توسط مترجمان مختلف به زبان عربی ترجمه و منتقل گردید و در آن زبان شهرت و نام یافت.

عامل دیگر مقاومت فکری و فرهنگی خراسانیان در برابر سلطه سیاسی و فرهنگی عرب بود. نفوذ سیاسی و فرهنگی عرب در خراسان عقلای قوم را به ایجاد نوعی رنسانس و روشنگری و احیای مفاخر گذشته و ادب داشت تا در برابر نفوذ روز افزون فرهنگ سیاسی مایه قوام ملیت و فرهنگ خراسانی باشد از نتایج همین تلاش ها بود پیدایش منظومه ماود استان های قهرمانی و نیمه تاریخی و دین اساطیر کهن و سائرو اخبار پهلوانانی که در داستان هندو کش و البرز بلخ و آموی و هیرمند زیسته بودند.

در دوره های بعد یک سلسله داستان ها و قصص دیگر که از ادوار پیشین سینه به سینه به نسل های بعدی منتقل شده بود از قول قصه گوینان و نقلان و او بیان برشته تحریر در آمد که از مهمترین آنها داستان سمک عیار است.

اگرچه تمام این داستان ها از نظر موضوع و محتوی و حوادث و رویداد هائی که بخش های مختلف داستان را بهم می پیوندند کاملاً وابسته به عرف و عادات و شئون زندگی خراسانیان و مردم آریا ناست و اساسی رجال و اشخاص آن هانیز از نام های آریائی و کهن است و حتی در برخی از این آثار سوار سعدودی نیز می توان یافت که حوادث داستان که در ادیان کهن روا و جایز شمرده می شده سپاین اصول اسلامی است (مانند ازدواج) خواهر و برادر در داستان ویس و رامین و نیایش در برابر آتش) با وجود آن سواردی را می توان دید که بهم آورنده یا ناظم به سبب اعتقادش به دیانت اسلام وسطا لعه در آثار اسلامی و عربی از داستان ها و روایات تازی و ساسی تاثیر پذیرفته است و ما داستان های مذکور را از نگاه تاثیر فرهنگ ساسی و عربی به دو بخش تقسیم می کنیم.

اول داستان ها و منظومه هائی که اتفاقات و حوادث و اسامی قهرمانان و اخلاق و عادات آنان سراسر خراسانی و آریائی است و خواننده هوشیار در اولین نگاه به این آثار درمی یابد که حوادث و چهره هارنگ «عجمی» دارد، با وجود این در پیچ و خم های مطالب و حوادث گاه گاهی ساسی کم رنگی از رجال ساسی و سنن تازی و داستان ها و روایات آنان به چشم می خورد، مانند بشارت سنوچهره به ظهور موسی هنگامی که وصایای خویش را بگوش فرزندش نوذر فروسی خواند در شاهنامه فردوسی و حاضر شدن هود علیه السلام برای بستن عقد نکاح گرشاسپ و دختر فرمانروای زابل در گرشاسپنامه یا سوار متعدد ی که در داستان ویس و رامین فخرالدین اسعد می بینیم. درین داستان که ماده اصلی

آن به زمانه های بسیار پیش از اسلام می پیوندند قهر مانان داستان را می بینیم که گاهی خودشان

را با قهر مانان ادیان ماسی می سنجند:

هر آینه منم از گوهر او گنه کرد آدم اندر پاک مینو

• • • ص ۳۱۹ (۱)

یکی جان را از بیرون نیا رم اگر جان هزاران نوح دارم

• • • ص ۲۳۰

رخم کردی ز خون دیده جی چون دلم کردی ز درد هجر قارون

• • • ص ۲۷۳

واشاره های دیگر:

گاهی مانند عیسی بود بر ماه گهی رامین چو یوسف و دبر چاه

• • • ص ۱۸۹

چنان کامد زتا ر یکی مکندر بر آمد لشکر گردون ز خاور

• • • ص ۳۶۷

توئی قارون بی بخشایش وز فت منم د رویش بارنج و بلا جفت

• • • ص ۲۷۱

فر از شر را کشیده سربه گردون نشیبش را کشیده بن به قارون

• • • ص ۱۸۹

و یاد چشمه حیوان بسته است نه او راجان بکوهی باز بسته است

• • • ص ۱۵۵

بخورد و ساند تا مش جاودانی ز بوی و پس آب زندگانی

• • • ص ۱۱۷

هم ایشان باز چون آجوج بی سر تو گفتی سد یا جوج است لشکر

• • • ص ۱۳۱

و یا تشبیه به معشوقه بی عربی.

زگو هر شاخ ها چون تاج کسری به پیکر باغ ها چون روی لیلی

• • • ص ۲۱۹

یا نام بردن از رضوان که بنا بر عقیده مسلمانان در بان بهشت است و همین طور حوض کوثر و حورعین

و در رخت طوبی هم از تاثیرات عتاید اسلامی و قصص غربی برین منظومه است .

اگر رضوان بران بت بر گذشتی به چشمش روی حور ان خیره گشتی

ص ۷۵

بگوها ها ! نگارا ! حور چشمها پری رویا ! بهارا ! تیز خشما ص ۱۰۱
به سینو در چنین حورا نیا بی به گیتی در ازین زیبا نیابی

ص ۲۱۷

و اعتقاد به پلیدی و نجسی سگ که از عقاید پس از اسلام است و در جامعه باستان چنین عقیده بی در باب سگ وجود نداشت و در مقدمه کتاب نیز به آن اشارت رفته است، در ویس و رامین شاه سرو بد به سجناله بی گوید :

به هن گام وفا سگ از شما به بود با سگ وفا و باشما نه

به همین گونه در همای و همایون خواجوی کرمانی که آن هم منظومه بی است بر مبنای داستان های کهن خراسانی چنین نکاتی به چشم می خورد از جمله این مو اردیکی آن است که چون فخرشاه در پیشگاه شاهزاده سخن از رنج دوری همای می زند خود را به یعقوب که گشته فرزند تشبیه می کند می گوید :

از ان که نهادم سر اندر جهان به هر مرز پویان ، به هر سو دوان

چو یعقوب بی پور دل بند خویش بهر گوشه پویان ز فرزند خویش (۱)

و در جای دیگر در « نهان کردن فغفور همایون را در زیر زمین و آوازه افگندن که بمر د » سخن از چاه کنعان که برادران یوسف را در آن افکنده بودند می آورد و همایون را به یوسف تشبیه می کند که گرگش در بند : در آن چاه کنعانش محبوس کرد ندارد که چون یوسفش گرگ خور د (۲)
این قسمت داستان شباهت بسیار به داستان یوسف دارد و عمل فغفور چنین که همایون را در بند می کند و آوازه می افکند که وی سرده است شباهتی می رساند با کار برادران یوسف و حیلۀ آنان که جامه یوسف را به خون آلودند و به پدر نمودند که یوسف را گرگ خورده است .

در جای دیگر فرینوس و بهزاد نزد پدر همایون می آیند و او را که از غم فرزند رنجور است و سر به صحرا و کوه و بیابان می زند از زنده بودن فرزند خبر می دهند و می گویند :

نمرده است آن شمع مجلس فروز توهم همچو پروانه خود را مسوز

عزیزی که او ماه کنعان ماست کنون همچو یوسف به زندان ماست

(۱) همای و همایون - خواجو - تصحیح کمال الدین عینی - بنیاد فرهنگ - ص ۶۱

(۲) همای و همایون ص ۱۷۶

در جای دیگر از همین منظومه گوینده، عرب و اربه وصف شتر می پردازد .

بزرگان گرد نکش سرفراز	روان همچو کشتی ولی با جهاز
همه ژاژ خاکشته اما خموش	برهنه ولی جمله پشمینه پوش
همه راه بینان ثابت قدم	به گرد نفرای به عالم علم
همه بردباران صاحب سکون	قدم ناهاده ز جا ده برون
همه نای هاشان بکردار چنگ	چو چنگ آمده از بریشم به تنگ
همه کوه کوهان همه که سرین	همه راه پیمای همه راه بین
نهاده سراندر پی یکدگر	یکد یکد به مستی بر آورده سر
بیک رشته بایکدگرشان نزاع	بد قول عرب جمله صاحب سماع

در سمک عیار چندین جا در صدرنامه هائی که نقل شده به سبک اعراب عباراتی چون «بسم الله الملك العلام» و «بسم الله الملك الديان» به همین گونه در صدر برخی از نامه ها در کتاب داراب نامه طرسوسی عباراتی نظیر «بسم الله الملك العلام» و «بسم الله العزيز الجبار المتكبر» و «بسم الله المهيم والحی الذی لا يموت، الکریم المتعال» دیده میشود. معذک این دو کتاب یعنی سمک عیار و داراب نامه مانند حماسه های ملی از نوع شاهنامه و گشتاسپ نامه به پیمان نامه بسیار نا چیزی از داستانها و فضای قصه پردازی ساسی متأثر است!

بخش دوم منظومه های و داستان هائی است که اصل آن ها بر مبنای قصص و روایات اهل آریانا ست ولی چنان باروایات و آرای تازی و ساسی آمیخته که امروز تفکیک این دو عنصر در آن ها به آسانی میسر نیست، مضافاً اینکه رد پائی عقاید مات ها و نژادهای دیگر و روایات و کارنامه رجال آنان نیز در آن ها دیده می شود. از اینگونه داستان هاست داستان اسکندریا اسکندرنامه، این اسکندر همان فرزند فلپ مقدونی است که در قرن چهارم پیش از میلاد در یونان قدرتی بهم رساند و دست به جهانکشانى زد. سوریه و مصر و بین النهرین را ضمیمه یونان ساخت و با پادشاه پارس دارا - دارپوش سوم جنگید و او را درهم شکست. نخست نواحی فارس و سپس خراسان را کشود و به هند رفت و در سال ۳۲۴ در راه بازگشت به یونان به اثرخستگى و تحمل شداید و تپى که از با تلاق های جنوبی بر او چیره شده بود در سن ۳۲ سالگی درگذشت. به سبب ستم ها و مظالم وی، در ادبیات پیش از اسلام ما او را گجستک - گجسته (ملعون و نفرین شده) ناسینه اند. (۱)

داستان اسکندر در قرن ۵ یا ۷ میلادی بزبان پهلوی تدوین گردید و بعداً بنا به عقیده نولد که

(۱) کارنامه اردشیر بابکان ص ۱

(۱) بویله نسطوربان به سریانی ترجمه شد و نویسنده گان عرب با در دست داشتن متن پهلوی و سریانی روایات و قصه های مربوط اسکندر را به زبان عربی ترجمه کردند. سپس چنین به نظر می آید که روایات دینی اسلام در باره ذوالقرنین که به خاور و باختر جهان سفر کرد و خضر با او همسفر بود و به طلب آب زندگی شدند و ذوالقرنین سدیاچوج و ماچوج را ساخت و زندگی او در کلام الله مجید مذکور است با روایات قبلی در عهد آسبخت (ذوالقرنین قرآن مجید مسلماً شیر از اسکندر ر مقرون است) و از اسکندر ر چهره تازه بی به وجود آورد که صاحب حکمت و نبوت و جهانگشائی و کشور شکنی و خداوند کرامات و فضایل بزرگ است. همین اسکندر تر کبیری است که در اقبال نامه از شهر یاری به پیامبری می رسد و شدت تأثیر آمیزش روایات مختلف در باب او بحدی است که حماسه سرای بزرگی چون فردوسی دریغ میداند که چنین شخصیت و ا لا و گرامی را از تخمه بیگا نگان بشمار آرد. بهمین جهت است که او را از پدر به نژاد و ملیت آریانا پیوند می دهد، نسبت «ارومیک» روسی بودن را که متون بلستانی به خود اوداده تنها به مادر اوسی دهد که در حالتی که نطفه دارای داریان را در زهدان خویش داشت از شبستان دارا به روم فرستاده شد (۲)

بدینگونه اسکندر نامه موجود در زبان دری و منظومه هائی که در باره اسکندر و فتوحات و حکمت او سروده شده با وجود داشتن اصل و سبائی آریائی آمیزه بی است از روایات مختلف تازی و غیر تازی و روایات محلی و شاخ و برگ های شاعرانه و گاهی خرافاتی (چنان که در اسکندر نامه منشورسی بینیم) که گویند گان به آن افزوده اند.

(۱) اسکندر نامه - چاپ تهران - مقدمه - ابرج افشار

(۲) شاهان نامه فردوسی - ج ۷ چاپ مسکوس ۳۷۷ - ۷۸ - ۳۷۹



«اگر این چیستان تو بکشا بی»
«گوی دانش زمو بدان ببری»

«لبیبی»

چیستانها جملا تیسٹ کوتاه یا نظمیست که در آن بعضی از خواص، علایم، اوصاف و سمیوات شیشی را بقسم پوشیده با بعض قر این کنایوی یا استعاری با تشبیهات غیر صریح بیان میدارند و شنونده باید از روی قر این اصل شی را دریابد.

این جملات که اکثر مردم ما آنرا «چیستان» خوانند در علاقه ناور ولایت غزنی «سانی» نامیده میشود، از انواع رایج ادب دری است که از دیر گاهی در میان مردم این مرزو بوم موجود بوده و بدو گونه دیده میشود:

۱- چیستانهای ادبی

۲- چیستانهای عامیانه

چیستانهای ادبی :

چیستانهاییکه در نیشته های دری وجود دارد، عموماً توسط شاعران و گویندگان بنام ادب دری ساخته و پرداخته شده است و بزرگترین شاعران نیز برسم تقنن دست به ایجاد انواع چیستانها زده و کوشیده اند معانی و مطالب را استادانه در لفافه الفاظ پیچند، تا آنانیکه دارای فهم عالی نباشند به کنه معنای عبارات و جملات شان پی برده نتوانند.

یکی از خصوصیات چیستانهای ادبی اینست که بصورت عموم منظوم و گوینده آن معلوم است. از همین روست که چیستانها بحیث یکی از صنایع بدیعی شناخته شده و در تمام کتابهای فن بدیع ازین صحت شعری ذکری بمیان آمده است.

این کتابها چیستان را بدو گونه لغز و معما معرفی میکنند که هر یک خصوصیت های جداگانه ئی دارد.

معما: معنی در زبان عربی کلامیست که بمعنایش پوشیده باشد.

و این کلمه مفعول تعمیه است که مأخوذ است از عمی یعنی پنهان بودن معنای چیزی، (۱) ورشیدالدین و طواط بلخی (متوفی ۵۵۷۳) در معتبرترین کتاب فن بدیع «حدایق السحر فی دقایق الشعر» در تعریف معمی گوید: این صفت چنان باشد که شعر نام معشوق با نام چیز دیگری را در بیت پوشیده بیارد، اما به تصحیف اما به قسب اما به حساب اما به تشبیه اما به وجهی دیگر و آن چنان باشد که از طبع نیک دور نباشد و از تطو بل والفاظ ناخوش خالی بود. و این صفت آنرا شاید که طبعهای نقاد و خاطرهای وقادرا با استخراج آن بیازمایند» (۲) نمونه هایی از معمی:

دانه ها بهر نثار افکند و دل بر سر نهاد

شمع در بزم تو و دودش ز سر بگذشته بود

ازین معمی اسم مسعود به این ترتیب استخراج میگردد: شمع چون دانه ها بیفشاند «سمع» میشود و چون دل بر سر نهاد «سمع» میگردد. دودش چون ز سر بگذرد «ود» باقی میماند که از ترکیب هر دو «مسعود» بدست میآید. (۳) و با این معمی که به طریق دیگری بنام مسعود گفته شده است:

چون نا مش پیر سیدم از ناز زود بدامن چو برخاست بر بطن پسود

بتا زی بدامنم آن رمز او که نا مش ز بر بطن پسودن چه بود؟ (۴)

معمی در زبان فرانسوی که بنام «énigme» یاد میشود در فرهنگ معتبر زبان فرانسوی لاروس چنین تعریف گردیده است: «معمی عبارت از نوعی لعب یا بازی فکریست که عبارتی را بصورت غیر واضح مینویسند و میگویند تا خواننده یا شنونده در باره آن بحدس سخن گوید» (۵)
لغز: «لغز در اصل لغت تازی برگردانیدن چیز است از سمت راست و الغاز راه های کژ و مژ است و لغز سوراخ موش دشتی است که بر وریب خانه اصل پیر دو چند راه مختلف بیرون برد

۱- الراید چاپ بیروت (ترجمه استاد محترم شاه علی اکبر شهرستانی)

۲- رشیدالدین محمد و طواط بلخی، حدایق السحرفی دقایق الشعر، به تصحیح عباس اقبال تهران، مطبعه مجلس (۱۳۲۷) ص ۷۰.

۳- قویم، عبدالقیوم. بحث هایی در زمینه ادبیات. کابل: فاکولته ادبیات و علوم بشری (۱۳۳۹) ص ۳۰.

۴- شمس الدین محمد بن قیس رازی، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران، مطبعه مجلس (۱۳۱۴) ص ۳۱۶.

لاروس، کتابفروشی هاشیت، پاریس، ۱۹۷۱.

ترجمه بکمک استاد محترم شاه علی اکبر شهرستانی.

نا از مضیق طلب صیادان بسویی بیرون جهد و این جنس سخن را از بهر آن لغز خوانند که صرف معناست از سمت فهم راست.» (۱)

شمس الدین رازی مؤلف «المعجم فی معاییر اشعار المعجم» در تعریف لغز گوید: «لغز آنست که معنایی از معانی در کسوت عبارت شکل متشابه بطریق سوال بپرسند و ازین جهت آنرا در خراسان «چیست آن» خوانند. و این صنعت چون عذب و مطبوع افتد و او صاف آن از روی معنی با مقصود مناسبتی دارد، به حشو الفاظ دراز نگر دیده و از تشبیهات کاذب و استعارات بعید دور بود پس ندیده باشد و تشحیذ خاطر را بشاید.» (۲)

و رشید الدین وطواط نیز گوید: «لغز همان معناست الا که اینرا به طریق سوال گویند و معجم آنرا چیستان خوانند.» (۳) مانند این چیستان که در اوصاف کوزه گفته شده:

لعبتی چیست؟ لغز و خالک مزاج که به آبست از جهان خرسند

دست بر سر نهاده پنداری بسر خویش میخورد سوگند (۴)

در تعریف چیستان گفته اند که در حقیقت همان لغز است و چون به طریق سوال و با کلمه چیست آن؟ شروع میشود به همین لفظ یعنی «چیستان» خوانده شده است مانند این شعر عنصری بلخی در لغز شمشیر:

چیست آن آب چو آتش و آهن چون پرنیان بی روان تن بیکری، پاکیزه خون در تن روان

ار بجنبانیش آبست، ار بلر زانی درفش ار بیند از پیش تیر استار بخمانی کمان (۵)

در آخرین تحامیل چنین نتیجه میتوان گرفت که چیستان و لغز هر دو یک چیز است و در زبان دری به شیوه زبان تازی آنرا لغز گفته اند و درین نوع سخن او صاف و علایم چیزی را بصورت غیر صریح ذکر می نمایند تا طوریکه قبلاً گفته شد شنونده یا خواننده از روی قسر این اصل شیئی را به حدس در یابد ولی در معنی اسم کسی یا چیزی به قلب، تصحیف، حساب ابداع و یافنی دیگر پوشیده میگردد که دریافت آن مشکل است و جز کسانی که به صنایع بدیع آشنا بی دارند کسی دیگری به استخراج آن موفق شده نمیتواند.

۱- شمس قیس رازی ۰۰۳۱۶

۲- همان اثر ۰۳۱۳-۳۱۳

۳- وطواط بلخی ۰۷۱-۷۰

۴- ابن قیس رازی ۰۳۱۶

۵- دکتر زهرا خاناری فرهنگ ادبیات.... تهران: بنیاد فرهنگ (ب) ۱۷۲

الف چیستانها :

چیستانها از نگاه ساختمان به چارگو نه دید میشود :

یک - چیه نهایی تجنیسی : که در آن از کلمات متجانس کار گرفته میشود، قسمی که دو کلمه طوری با هم ترکیب می یابند که کلمه متجانس آن عامتر از کلمه مرکب میباشد و شنونده در قدم اول فوراً متوجه کلمه عامتری میشود که به ذهنش نزدیکتر است و اگر در الفاظ و معنای چیستان تعمق نکند در جواب با اشتباه و آنچه میگردد .

این صفت چیهها مانند تجنیس مرکب در شعر است اما با این تفاوت که در شعر کلمات مرکب و متجانس هر دو ذکر میشود ولی در چیستانها تنها کلمه مرکب ذکر میگردد که شنونده با شنیدن آن کلمه متجانس آنرا حدس میزند. درین نوع چیستانها معنی آن در خود چیستان میباشد، مانند اینها .

۱- (ك، نا) (۱) مرده ده دریا، شل غم میخوره.

شنونده با شنیدن این چیستان در قدم اول متعجب میشود که مرده چگو نه شلغم خورده میتواند، آنهم در بین دریا! ولی با اندکی دقت میتوان در یافت که منظور از شلغم، شلغم (سبزی) نیست بلکه از دو کلمه جداگانه «شل» و «غم» ترکیب شده است که «شل» به معنی پاهای فلوج است و معنی چیستان چنین است که شخصی مرده و جسد او در بین آب دریاست و شخصی دیگری که از هر دو پا فلج است جسد را میان آب می بیند چون خود نمیتواند برای بیرون آوردن آن اقدامی نماید لذا غمگین است و به اصطلاح غم میخورد. از همین رو است که در ادب شفاهی و عامیانه دری معنی به مفهوم ادبی آن وجود ندارد. تنها چیستانهای عامیانه بکثرت استعمال میشود بحث اصل درین مقاله بر همین چیستانهای عامیانه است که یک جزء مهم ادب شفاهی دری را تشکیل میدهد .

ب . چیستانهای عامیانه :

چیستانهای عامیانه، گویندگان آن برعکس چیستانهای ادبی بصورت مشخص معلوم نیست

۱- چون چیستانهای این مقاله از مناطق مختلف کشور عزیز گرد آورده شده برای اینکه خوانندگان عزیز بدانند که در کدام مناطق کدام چیستان بکدام شکل موجود است قبل از هر چیستان محل ثبت آن که بهخفف های آن قرارذیل است معرفی می گردد .

ك - کابل	ه - هرات	پ - پلخمری
ن - ناور	ن - نیمروز	چ - چاربهکار
غ - شهر غزنی	ب - بدخشان	بگ - بگرام

وعموماً توسط عوام بمیان آورده شده است. نسبت به معنی ها و لغزهای ادبی ساده تر است و اخلاق کمتر دارد.

فرق دیگر چیستانهای عامیانه از لغزهای ادبی اینست که چیستانهای ادبی اکثر منظوم اند در حالیکه نوع عامیانه به دو شکل منظوم و منثور وجود دارد.

در چیستانهای عامیانه گوینده اوصاف و علایم چیزی را قسمی ذکر میکند که با اوصاف چیز دیگری شباهت بسیار نزدیک میداشته باشد و در بعضی از چیستانها چنین نیز است که شنونده در قدم اول گمان میکند بهوی دشنام میدهند و یا اینکه از هزلیات سخن میرانند حال آنکه مطلب گوینده چیز دیگری می باشد و سخن خود را به طریقی ماهرانه ابراز داشته است که شنونده کاملاً به خطا رفته آنرا دشنام می پندارد.

چیستانهای عامیانه و شفاهی دری را تحت دسته بندی ذیل مطالعه میتوانیم.

- چیستان به مفهوم عام آن.

- چیستان خانگی.

- هوش آزمایی

الف چیستانهای عامیانه :

۲- (ك، ج، ب، س) سبز است و بلند است خدانی آفریدیش . (بگ، ن) چیست که خدا (ج) آن

را نی آفریده ؟

cis ke xoda ân ra nay âfarida?

شنونده بی که بار اول این چیستان را میشنود تکانی میخورد و سخت متحیر میگردد زیرا همه چیز مخلوق خداوند است، این چگونه میتواند ممکن باشد که چیزی را با وجود سبزی و بلندی خداوند نیافریده باشد؟ ولی همانطور یکه قبلاً گفته شد جواب چیستان در خود چیستان است و گوینده آنرا بار بار تکرار میکند و شنونده آنرا میشنود. وی چون مستمع هوشش پریشان میگردد و معنی متجانس کلمه اخیر در مخیله اش قوت میگیرد و در ک نمیتواند که کلمه اخیر يك کلمه مرکب است و از يك اسم و يك فعل ترکیب یافته و نفی فعل نمیباشد. یعنی خود گوینده سوالی میکند که در حقیقت سوال نیست بلکه خود جواب نیز تو اند بود یعنی، آن چیز سبز است بلند است، خداوند آنرا «نی» آفرید است.

دو- چیستانهای استدلالی :

گرچه تمام چیستانها با استدلال حل میگردد ولی حل این نوع چیستانها به استدلال بیشتری نیاز دارد، زیرا چیستانهای مذکور مشکل از چندین جزء است و اجزای مذکور ظاهراً با هم دیگر

متضاد واقع میشوند ولی با استدلال این تضاد رفع میگردد چنانچه درین چیستان .

۳- (ك) اشتر بمرد از لاغری ا ز بسکه پی بسیار داشت

نی در زمین نی در هوا نزد يك شام و وقت سحر

آیا امکان دارد که شتری با وجود بسیار داشتن پی (چربو) از لاغری بمیرد ؟

آیا جایی به جز زمین و هوا میتواند وجود داشته باشد ؟

آیا نزدیک شام میتواند وقت سحر باشد ؟

در چیستان فوق شش عنصر مذکور با هم متضاد اند و ظاهراً هیچ ربطی با هم ندارند و نی جواب چیستان چنین است که: اشتری که «چون اسمپ شاعر» از فرط لاغری مشرف به موت است محتوای بارش پی یا چربوست او بالای، پلی قرار دارد که معلق بین زمین و هواست و این پلی که شتر مرد نی در وقت سحر بالای آن تشریف دارد نزدیک شهر قدیمی شام (مملکت سوریه امروزی) واقع است .

۴- چیستانهای زنجیری :

درین نوع چیستانها اوصاف یا علایم چندین شیء بقسم متوالی و مسلسل گفته میشود که شنونده نخست به خطا میرود و همه را اوصاف و علایم یک شیء میپندارد و بعد آ با تفکر درمی یابد که هر عبارت یا جمله از خود معنای مخصوصی دارد و چیستان از عبارات و جملات مستقل ترکیب یافته است مانند چیستانهای ذیل .

جواب :

آزل بزلك انگور .

مازل بزلك زنبور .

تیر صدف نیشکر .

در کوه رود آهو .

در دشت دود خر گوش

در آب رود ماهی .

سر گنبد کش انار

۶- ب چیستان :

۳- ك آزل بز لك (۱) یکی

مازل بز لك (۲) و

تیر صدف سه .

در کوه رود چار .

در دشت دود پنج .

در آب رود شش

سر گنبد کشی (۳) هفت .

۱) ' āzolbazalak (māzolbazalak) این هر دو کلمه فاقد معنی و در بنجابه حیث

مقبول انگور و زنبور بکار رفته است - ۳ - گنبد .

۵- غ 'ج' آجله جلان (۱) یک . آجله جلان تا کک .

ما جلجلان (۲) دو . ما جلجلان زنبور

در آب رود سه . در آب رود ماعی

در ریگ روید چار . در ریگ روید بته

در کوه گردد پنج . در کوه گردد آهو

در دشت روید شش . در دشت روید سمارق

تیر صد فک هفت . تیر صد فک رواش .

چار - چیستانهای عادی :

درین چیستانها علایم 'اوصاف'، خواص و ممیزات چیزی را ذکر میکنند و جواب آن از قرینه استعارات، تشبیهات و کنایات در یافته میشود .

این نوع چیستانها که مانند سایر انواع چیستانهای عامیانه منظوم و منثور میباشد به کثرت وجود دارد ولی ساختمان قسمت اعظم آن بشکلی است که انسان فکر میکند دشنام است و با اینکه به مسایل جنسی ارتباط دارد اما در حقیقت این چیستانها معنای دیگری دارد که بشکل استعاری و تشبیهی ابراز میشود .

درینجا قسمتی از چیستانهایی که در طول پنج سال توسط نگارنده از نقاط مختلف کشور عزیز جمع آوری شده است تقدیم میگردد و از ذکر چیستانهایی که شکل دشنام و وقاحت دارد فعلاً صرف نظر میشود .

۶ - کک، ج آذان مینه ملا نیس

تاج داره پا چا نیس

پالوان اس انسان نیس

اذان میدهد، اما ملا نیست

تاج دارد اما پادشاه نیست

پهلوان است اما انسان نیست : (خروس)

۷ - (کک) آسمان پر ستاره

دینگکک، دینگکک میباره (۳)

۱ - (ājōlmajolān) - ۲ (mājōlmajolān) این دو کلمه نیز مانند کلمات او ۲ است .

۳ - (dingak — dingak) آهسته، آهسته باتانی، میباره - میبارد .

چلو صاف . غلبیل - غر بال

- (غ) نه ا بره نه ستاره

دینگکک ، دینگکک سو باره

۸ - (ک) آسیای لم لم (۱)

هم جو میخوره (۲) هم گند م : (دهن)

۹ - آن چیس (۳) که اول به چار پای ، با ز (بعد) به دو پای و با ز (بعد) به سه پای میره
(۴) : (انسان)

ک ، آن چیس که سوب (۵) به چار پای ، پیشین به دو پای و شام به سه پای میره ؟

۱۰ - کک آن چیس که در آن سوی نگنجد در میان آبش خورده ر دهر کجا جانوران (۶)

نی جانورانی که ده هوا بال زنن (۷) اسپ و شتر و گاو و خر و آدسیان : پستان

کک ۱۱ - آن چیس که گشنه (۸) باشد هیچ چیزی نمیخوره (۹) که سیر باشد بسیار میخوره :

بخاری

یا - آن چیس که شکم پر باشد بسیار میخوره ، که شکم خالی شد هیچ چیز نمیخوره ،

۱۲ - کک - آن چیس که ده گرمی بسیار لباس داره ، ده سردی سیر و اری لیچ اس :

درخت

۱۳ - اجه لنگک ، بجه لنگک (۱۰)

شش پای ، دو لنگک :

ترازو

(در آینده)

۱ - (lom — lom) جویدن با بیره به کسی که دندان ندارد و نازرا تو سط بیره ها میجو د

میگویند «لم لم کده میخورد» ۲ - میخورد ۳ - چیست ، ۴ - میرود .

۵ - صبح ۶ - جانوران ۷ - زنند ۸ - (goçna) گر سته ۹ - نمی خورد .

بزهنده سیرواری - مانند سیر . عوام همیشه برهنگی را به سیر تشبیه میکنند ز یرا پوست سیر بسیار

نازک است هرگاه بخوانند برهنگی کسی یا چیز یرا ابر از کنند میگویند «سیرواری لیچ اس» .

۱۰ - کلمات «اجه» و «بجه» سهمل به نظر میرسد (leng) پای از انگشتان تا آخرین قسمت ران .

در محفل فعالیت هنری پالندویان در روز بزرگداشت مادر قراءت گردید

مادر!!

حاضرات بزرگوار و محترم!

میخواهم در این محفل عظیم و شکوهمند که از برای تجلیل مقام و بزرگداشت شخصیت مادر از طرف استادان و محصلان هو هنتو نه‌ای افغانستان برگزار شده است.

احترامات عمیق و مبارکی صمیمانه خود را به حضور مادر مهربان تقدیم نمایم .
شخصیت مادر به قدری منزه و مقامش به حدی مبارک و این امر به اندازه‌ی بدیهی و مسلم است که به تفصیل و اثبات آن حاجت نیست .

مادر نه تنها حامی و حافظ و واسطه دوام و جود جسمانی نسل بنی آدم است بلکه وظیفه و مسؤلیت تربیت روحی و ثقافتی و اخلاقی فرزندان آدم را نیز بر ذمه دارد .

مادر عالیترین مظهر مهربانی و منزه و آسمانی و خالی از خشونت و حسادت و خود خواهیست .
اگر آدمیزاده بهشت اینجهانی بخواند آن بهشت را در دامان مادر یافته است که هر چند در کودکی بوده و شاید قدر آنرا ندانسته ولی یادگارهای سعادت بخش آن تا آنکه ماه به دور زمین و زمین به دور خورشید بگردد در خاطر نسل بشر جاویدانه میماند .

به همین جهت در ثقافت باستانی و پرازغنائی ما از مراحل تمدن نه‌ای اوستایی و ویدایی و گریکوی باختری و کوشانی تا تمدن فرهمند و باشکوه اسلامی تمام متون ادبی و تاریخی و نصوص مقدس دینی ما مقام مادر را محترم دانسته و فرزندان این سر زمین نیز در نظر و عمل مادر را تجلیل و احترام کرده است .

در ثقافت افغانی علاوه بر اینکه مادر محبوب همه فضا بل انسانیت حماسه پرافتخاری را از سجایای شجاعت و ایثار و آزادی دوستی و وطن پرستی نیز بیادگار گذاشته است .

مادر افغان در طول دوره تاریخ پرافتخار و پرمساجرای سر دما چنان پسران و دختران پرورده

است که یادگار های ذهنی، فکری، ذوقی، ادبی و عامی و کارنامه های قهرمانی آنان در قلمرو اداره سیاست و جانبازی در راه حفظ آزادی و اعتلای سرزمین مافرا اموش ماو شما و تاریخ و آینده نخواهد شد.

هیچ فرزندی قادر نیست که مادر را چنانکه شایسته مقام مبارک اوست خدمت کند یا آزادی حقوق او بدر شود.

ومن نیز اینک با اعتراف به چنین عجز و قصور کلبگی از حدیقه شعر خود را هر چند رنگین هم نباشد به حیث هدیه اینروز به قدوم مادر مهر بان خود نثار میکنم:

من ارچند ره سوی پیری سپارم

بسر جز هوای جوانی ندارم

بکوه سرم برف پیری نشسته

ولی کوهوش ثابت و استوارم

اگر ناتوانی تنم خسته سازد

نگویم که من نا تنومند و زارم

وگردیو پیری کند حمله بر من

چو رستم دمار از نهادش برآرم

مرا عمرا کنون فزون گشته از چل

ولی طفلم و نیست زین گفته عارم

جوانم جوانم ببینید بر من

که فرخنده فر مادر پیردارم

چنان نشه خیز است طبعم ز لطفش

که شاد ابر از گل کو کنارم

طربز است از وی بهار خیالم

فدایش کنم غنچه بو بهارم

چو من هیچکس نیست خرم بگیتی

که از فره مادرم شاد خوادم

گر این چرخ گردان شود آسیابی

بساید تنم چستتر سر برآرم

فتد کوه اندوه اگر بردل من
 گرانش را هم طرب می شمارم
 گرافتم بگردابهای خروشان
 به اسواش آمیزم و گوهر آرم
 به پرخاش اگر جغد محنت ز چشمم
 بمنقار مردم کشد، پایدارم
 شگوفان بود گلشن آرزویم
 بسی غنچه میخندد از شاخسارم
 ازیرا که ای مادر سهربانم
 بگیتی تویی یاور و غمگسارم
 من ابن مست و بیباک و ساعی که هستم
 نترسم که هر زدعای تو دارم
 زیادم ز رفتست ایام خردی
 که میساختی هر دم امیدوارم
 که میدادیم شیر از شیر ه جان
 زهررنج میداشتی بر کنا رم
 نمیخفت چشمت به شب تاسحر که
 چوسیدیدی از نازهم اشکبارم
 کنون نیزای مادر م هست روشن
 زقانوس مهر تو شبهای تارم
 تویی ابر رحمت که د و سایه تو
 سرخود ز فردوس برتر بدارم
 زبون است در پیش من کهکشانا
 که همت بلند آوریدی ببارم
 غبی کودک ز اروپ چهارم بودم
 تو سپاره بگذاشتی در کنارم

تواند در دلم عشق کشور نگندی
 تو آزاده گی را بکردی شعار م
 تویم درس خدمت بمردم بدادی
 کزان درس باشد بسی افتخار م
 سزاوار شأن هما یونزت اکنون
 ندارم بکف چیزی و شر مسار م
 ترامن چو شایسته خدمت ندانم
 گل شعر خود پیش پایت بکارم

بدر گاه و الایت ای مادر من

سرم با درود و تحیت گذارم

۱۳ جوزای ۱۳۵۳ - باغ لا

(الهام)



جلوه دارد فره کوشان هنوز

در جبین ملت افغان هنوز

گوشها مان سازتان را در خور است

دل درون سینه ها باز یگر است

چنگ تان بشکسته گر تار زمان

من ز تار دل کنم پیوند آن

گرد کلفت گر بران بنشسته است

باد های «نی» کجا دم بسته است

«سینه های شرحه» پاکش میکنند

پر فروغ و تا بناکش میکند

با زسا ز زندگی را سر کنید

پنجه خمیازه گر عاطل مباد

تار لرزان طرب کاهل مباد

تا نوای زنده گی را مشگر است

زنده گانر اخوا مشی شرم آ و راست!

تانوا از تار سیبالد، بجوش

تافغان تاثیر دارد، میخروش

قطره تا از سیخ میاید، برو

تاصبا پر میتواندزد، بدو

تا بلرزد برگه از بادسحر،

زخمه زن بر چنگهای نغمه گر

فر دیرین بر جبین کوهسار

خیره میتابد ز فرط انتظار

باستانی زیر و بم آهنک ها

خفته بر تار است زیر زنگها

ای سر انگشتان، بارزانید تار

تا کند زنگ خموشیها فرار!

ذوق ما با سوز و ساز آغشته اند بر رواق با بیان بنوشته اند ۱۶ حمل ۱۳۳۶ چهاردهی، کابل

آینه دانشها در آینه زبان

زبان دانشها در آینه زبان

تساوی زبان در آینه زبان

تساوی زبان در آینه زبان

تساوی زبان در آینه زبان

تساوی زبان در آینه زبان

گزارشهای سه ماهه

فعالیت‌های هنری در پوهنحی ادبیات و علوم بشری

مؤسسه هنرهای زیبا عملاً آغازگردید و فعالیت‌های آزاد هنری
مجدداً شروع شد

مؤسسه هنرهای زیبا که قبلاً در پوهنحی ادبیات و علوم بشری ترتیبات فعال گردانیدن آن
گرفته شده بود، از آغاز سال ۱۳۵۳ با گرفتن (۱۳) نفر محصل به کار شروع نمود و فعلاً در داخل
دوشعبه: مجسمه سازی و رسامی فعالیت می نماید.

شرایط شمول در دیپار تمهت هنرهای زیبا شعبه هنرهای زیبا فعلاً شاگردان را به سه صورت می پذیرد:

اول: - آنانیکه از مکتب صنایع کابل از شعبه رسامی و هیکل تراشی فارغ شده باشند با گذشتاندن
استحان اختصاصی یعنی نظری از قبیل مضامین ادبیات، پهنو ودوری، تاریخ و جغرافیه، روانشناسی و
علم الاجتماع و مضامین عملی مثل نقاشی، ترسیم فنی، طراحی و هیکل تراشی می توانند شامل شوند.
دوم - امسال حق شمول به تمام کسانیکه غیر مسلکی بودند بطوری داده شد که کانکور سال
جاری را موفقانه طی کرده و بهیث محصل پوهنتون در سال ۱۳۵۳ شناخته شده بودند.

سوم - به یک تعداد محصلان بالاستعداد و علاقمند به هنر که در صنوف مختلفه پوهنتون بصروف
تحصیل اند موقع داده شده است که در ضمن فعالیت‌های ماورای درسی در اوقات مساعد هنر خود را
قرقی دهند.

تعداد شاگردان

فعلاً محصلاً نیکه رسماً شامل این شعبه شده اند تعداد شان به ۱۳ نفر بالغ میگردد که
هشت نفر از آنان فارغان مکتب صنایع از مالهای مختلفه و پنج نفر از آنان کسانی اند که
بعد از سپری کردن کانکور پوهنتون و تکمیل شرایط فوق در شعبه هنرهای زیبا شامل شده
اند. اینان غیر از شاگردانی اند که بصورت ذوقی شامل می باشند.

تعداد ساعات :

تعداد ساعات در دیپارتمنت هنر های زیبا دو ساعت درسی بیشتر است زیرا موضوعات و دروس عملی ایجاب وقت کافی را مینماید. فعلا تعداد ساعاتی که محصلان در آن مصروف تحصیل اند به ۳۶ ساعت بالغ میگردد که ۲۴ ساعت آن به دروس عملی تخصیص داده شده است، ما بقی بدروس نظری تعلق دارد.

سیستم تدریس :

محصلان دیپارتمنت هنر های زیبا صنف اول را مثل سایر شعبات این پوهنځی طور عمومی پیش نمی برند بلکه در خود دیپارتمنت دو سال بشکل عمومی پیش برده می شود. و در نظر است که در شروع صنف سوم به سه شعبه تقسیم گردند :

۱- معلمان و مربیان آرت و هنر .

۲- نقاشان .

۳- هیکل تراشان .

امید است در آینده این شعبه بتواند در ساحه های هنر نمایشی مثل را دیو، تیاتر، فلم و غیره نیز شاگرد تربیه نماید :

سیستم تدریس این شعبه سمستر وار بوده شکل تعلیمی (۹ ماهه) است و سیستم کربدت رادارانمی باشد. محصلان جمعاً در طول چهار سال هشت سمستر را جهت اخذ دیپلوم لسانس سپری می نمایند و در اخیر هر سمستر باید امتحان نهایی بگذرانند .

تحقیق و تتبع :

شعبه هنر های زیبا در نظر دارد که جوانان را به تحقیق و تتبع هنری آشنا سازد و آنها را به پیدا کردن و تحقیق در تاریخ هنر در افغانستان، مینا هیر هنری، یافتن دیز این های افغانی، مطالعه آثار موزیم و غیره و ادار و تشویق کند .



یکعده از شاگردان پوهنځی ادبیات و علوم بشری و دسته بی از پالندویان پوهنتون کابل به فعالیت های آزاد هنری خویش پرداختند. در نمایش های هنری که در اوقات فراغت از ساعات درسی از طرف شاگردان دایر میگردد شاگردان با استعداد در هنرهای تمثیل و موسیقی و آواز خوانی به هنر نمایی های جالب می پردازند .
تمثیل و هنر نمایی پالندویان در روز بزرگداشت مادر که عده زیاد شاگردان پوهنځی ادبیات در آن سهم داشتند خیلی مورد پسند حاضران واقع شد .

تیر آرش

دکتور رهین

آرش پهلوان بزرگ و نامدار عهد منوچهر شاه فرمانروای پیشدادی آریانا است و در اوستا با صفت سخت کمان و دارنده تیر تیز رو ازویا د شده (۱). در روزگار منوچهر بنا بر روایات تورانیان به خاک آریانا تجاوز نموده منوچهر شاه را محاصره کردند و قرار برین دادند که مزر آریانا و توران با پرتاب یک تیر تعیین شود و تورانیان به فاصله خط سیریک تیر عقب نشینی کنند. البته تورانیان با این اطمینان چنین قراری دادند که می پنداشتند خط سیریک تیر فاصله زیادی را در بر نخواهد گرفت. آنگاه آرش که مردی حکیم و دانشمند و بزرگوار و وطن پرست بود و هیچ کس تیر انداز ترازوی نبود، تیر و کمانی را که به دستور فرشته اسفندار سز بزرگزیده بودند بدست گرفت و تن خویش را برهنه نموده به همگان بنمود و گفت: ای فرمانروای مردم آریانا! به تن من نیک بنگرید مرانه زخمی است و نه بیماری اما یقین دارم که پس از افکندن تیر جان خواهم داد و فدای شما خواهم شد پس از آن دست به چله کمان برد و به نیروی بی دانی تیری از شست رها کرد و خود بیفتاد و جان داد. بنا بر روایات خداوند (ج) با در افرمود که تیر را حفظ نماید و آن تیر به سرحد اصلی میان دو کشور برخاک نشست و تورانیان که خود را قرار بر همین داده بودند همان نقطه را بعنوان مرز و سرحد دو کشور پذیرفتند (۲) عبدالحی گردیزی مورخ بزرگ ما آورده است که پیشینیان ما روز سیزدهم سرطان را جشن می گرفتند و این جشن «تیرگان» نام داشت و این روز همان روز بود که آرش تیر انداخت و مرز آریانا و توران را مجدداً تثبیت نمود و خود در راه مردم و میهنش جان سپرد (۳)

تیر آرش در ادب ما مشهور بوده است و شهرت آن از طریق آثار ما به ادب عرب نیز راه یافته است. ابن اسفند یار آورده است که در بسیاری از آثار دری و تازی چه در نظم و چه در نثر «ذکر این

تیر انداختن نبشتند.» (۴)

در متون نظم دری تا اوایل قرن ششم هجری شواهدی که دران از پهلوانی و تیر افکنی آرش یاد شده اینهاست:

چو آرش که پردی به فر سنگ تیر چو پیر و زگر قارن شیر گیر

شا هنامه - مسکو - ۹ - ۲۷۳

به حلم احنف به تن آرش به طبع آب و به خشم آتش

رهی جوی ورهی بر کش رهی دارو رهی پرور

عنصری ۱۰۲ دیوان

(۱) اوستا، یشت ۸ بند ۶-۷ (۲) آثار الباقیه، ابوریحان بیرونی، ۲۲ (۳) زین الاخبار ۲۴۳

(۴) تاریخ طبرستان ۶۱-۶۲

مدیر مسؤول پوهنمل شاه علمی اکبر

هیأت تحریر

پوهاند میر حسین شاه ، پوهاند محمد رحیم الهام ،
پوهنوال م. ن. ننگهت سعیدی ، دکتور سید مخدوم رهین
آدرس وچه اشتراک سالانه

اداره مجله ادب، پوهنخی ادبیات و علوم بشری
پوهنتون کابل، کابل، افغانستان
تلفون: ۴۲۵۵۶، ۴۱۳۶۲

محصلان ۲۰ - الفانی
مشترکان دیگر ۲۵ - الفانی
مشترکان ولایات ۳۵ - الفانی

مقالا تیکه نشر نشود، به نویسنده پس داده می شود .
اقتباس مضامین مجله با ذکر نام مجله مجاز است .

قیمت يك شماره ۵ - الفانی

مطبعة دولتی

کشاده گشتی و تیری گشادی آرش وار فرخی ۶۳ دیوان	چنانکه سرد بدو دست چون نهادی در
یکی به درع دریدن بسان رستم زر قطران ، دیوان ۱۵۰	یکی به تیر فگندن بسان آرش نیو
دو چشم از کین دل کرده چو آتش ویس و رامین ۱۹۱	شتا بان تر بر آه از تیر آرش
چنان کز نوک غمزه تیر آرش ویس و رامین ۲۹۷	زرخ بر هر دلی با رنده آتش
که از ساری به مرو افگد یک تیر همی هر ساعتی صد تیر پر تاب	اگر خوا نند آرش را کما نگیر تواندازی به جان من ز گوراب
که صد فر سنگ بگذشتی ز ساری ویس و رامین ۲۷۳	ترا ز بید نه آرش را سوار ی
همه آرش روش به تیر و کمان بو الفرج ۹۸ دیوان	همه آتش منش به کار و کنش

تصحیح: صفحه اول، سر صفحه ۱۳۵۳ به ۱۳۵۴ و درص دوم، سطر پنجم، معشیت، به

معیشه تصحیح شود .

ADAB

QUARTERLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul, Afghanistan

vol. XXIII No. 1, 21 June 1975

Editor

Pohanmal Sh. Ali Akbar Shahrestani

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

Government Printing House

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**